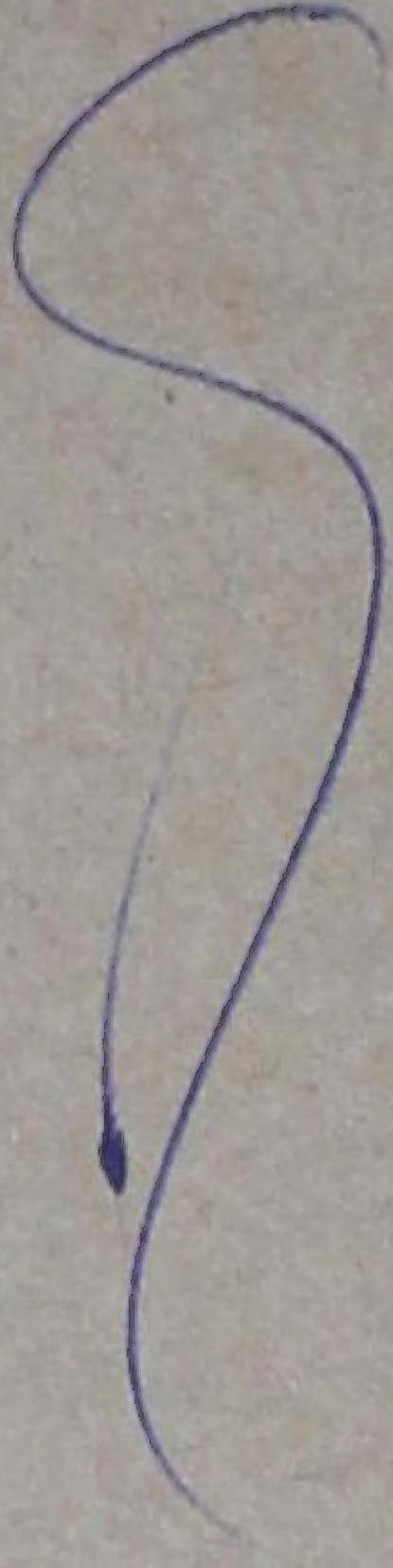


Page 2

L



1092









## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس بقیاس مرحضرت خالق الجن و الانس را که اساس دین  
اسلام از امداد<sup>1</sup> عدل پادشاهان دین دار<sup>2</sup> چنان رفیع و مستحکم کرد که  
حَتَّى إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ خَلَّ لَا يَكْثُرُونَ - و حمد بیحد مر ملک احد صمد  
را که بنیاد ملت کفر<sup>3</sup> از صلابت شمشیر شهریاران جان سپار چنان پست  
و خراب گردانید که الی یوم الفشور عمارت نپذیرد - و قَالَ<sup>4</sup> عَلَيْهِ السَّلَامُ الدِّينُ  
وَالْمَلِكُ تَوَاضَعٌ - و صلوات نامیات - و تحیات زاکیات - برزبدۀ مخلوقات -  
و خلاصۀ موجودات - بهتر و مهتر عالم - سید اولاد آدم - محمد بن عبد الله  
ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف<sup>5</sup> و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
الْآخِيَارَ - خصوصاً بر چهار یار برگزیده حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق -  
خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ ثَانِي الْاَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ - و آن تاج الاصفیاء -  
حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَرَاءِ<sup>6</sup> - الْمُسْتَظْهَرُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ - امیر المؤمنین  
عمر الخطاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ -

<sup>1</sup> B. and M. استمداد

<sup>2</sup> B. دین داران

<sup>3</sup> M. ملت صلابت

<sup>4</sup> M. قوله

<sup>5</sup> B. adds قاتل مشرکان دیار عرب و کفار

<sup>6</sup> B. الامر



وَأَن أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ - صَفْوَةُ الْأَوْلِيَاءِ - جَامِعِ نَظْمِ قُرْآنٍ - أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِثْمَانَ  
 ابْنَ عَفَّانٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ - وَأَن خَتَمَ  
 الْخُلَفَاءَ - مُعِينِ الضَّعْفَاءِ - أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ - أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي  
 طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ تَرْيَهُمْ رُكْعًا  
 سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا - وَأَن دُو جگر گوشهٔ رسول - نور چشم  
 زهراء بتول - كِسْوَادِ الْبَصَرِ فِي الْعَيْدَيْنِ - أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ -  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا<sup>۱</sup> وَرَضُوا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ - وَالْأَئِمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ  
 الْمَرْضِيِّينَ - الَّذِينَ قَضَوْا بِالْحَقِّ وَبِهِ كَانُوا يَعْدِلُونَ - كَه هَرِيكِي مَقْتَدَاي دِينَ  
 وَ أَصْحَابِ يَقِينِ بُوْدَه اَنْد - قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابِي كَالذَّجُومِ بَايِهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ<sup>۲</sup>  
 اِهْتَدَيْتُمْ<sup>۲</sup> \*

اما بعد عرضه مي‌دارد دعاگوی کافهٔ اهل اسلام<sup>۳</sup> - و کمترین بندگانِ ملک

عَلَّامِ یَحْیٰی بن احمد بن عبد الله السیهرندي<sup>۴</sup>  
 وَفَقَهُ<sup>۵</sup> اللَّهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ<sup>۶</sup> عَنِ الْمَعْصِيَةِ - كَه چُون خدائوند  
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى زَمَامِ سُلْطَنَتِ<sup>۷</sup> مَمْلَكَتِ هِنْدُوسْتَانِ بَدَسْتِ تَصَرِّفِ  
 خدایگانِ عالم - بادشاهِ بنی و بذاتِ آدم - مالکِ ملوکِ العرب و العجم -

۱ B. عنهما

۲ M. اهدیتم

۳ M. کافه اسلام

۴ B. السیهرندي

۵ B. وفق

۶ B. عصمة

۷ B. زمام سلطنت و قوام مملکت هند و سند



الواثق بتأیید الرحمن معز الدنيا والدين ابو الفتح

حضرت مبارک شاه<sup>۱</sup> السلطان خاد الله مملکه و سلطانہ<sup>۲</sup>

و اعلی امره و شأنه - ابن الخان الكبير الکريم المرحوم المغفور نصير الدولة

والدين خضر خان - طاب ثراه - و جعل الجنة مثواه داد - و بر تخت

دارالملک دهلي که تختگاه بادشاهان کبار - و شهریاران نامدار بود

اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرط عدل و احسان آن بادشاه - آسمان

جاء - بتشریف امن و امان مشرف گشتند - مگر طایفه بغی و فرقه کفار -

از مهابت تیغ آبدار - و صلابت عساکر جرار<sup>۳</sup> در کنج ادبار - خسته و خوار

خریده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایه همای دولت - و ظل چتر

سلطنت - ظل الله في العالم<sup>۴</sup> - تا بقای اولاد آدم - بر سر جهان و جهانیان

باقی و پاینده دارد - و از نکبات و بلیات آخر الزمان در پناه و عصمت

خویش<sup>۵</sup> جای دهد \*  
\* رباعي \*<sup>۶</sup>

ز تخت و بخت و اقبال و جوانی<sup>۷</sup> همی خواهم که برخور دار باشی

بکام خویشش دولتها برانی بنام نیک کشورها بگیری

القصة این دعاگوی خواست تا بشرف خاکبوس حضرت همایون

اعلی - اعلاء الله تعالى<sup>۸</sup> دایماً مشرف گردد - هیچ پیشکشی لائق

۱ ابو الفتح مبارک شاه M.

۲ سلطانه و شأنه B.

۳ و در کنج B.

۴ العالمین B.

۵ خویش نهد M.

۶ قطعه M.

۷ بخت اقبال جوانی B.

۸ الله دایماً M.



خدمتِ بادشاهان نداشت - قصهٔ سلاطینِ ماضیه<sup>۱</sup> نور الله برهانهم که در  
تخت گاهِ دهلی حرسها الله تعالی عن الحادثات ضابط بودند از تواریخ  
مختلف تا جلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نور الله مرقده جمع آورده -  
بعده از روایت<sup>۲</sup> ثقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور<sup>۳</sup> گردانیده \*

\* بیت \*

نزدیکِ آسمان چه برد هدیهٔ زمین  
در پیشِ بادشاه چه کشد خدمتی<sup>۴</sup> گدا

و این کتاب را تاریخِ مبارکِ شاهي نام داشته آمد<sup>۵</sup> - اگر قبولِ  
نظرِ خسروانّه حضرت اعلیٰ گردد امید است که بنده<sup>۶</sup> مستوجبِ مرحمت  
و درخورِ شفقت شود - و سرِ بختِ بآسمانِ سعادت و دولت رساند -  
و الموفق هو الله \*

ذکرِ سلطان<sup>۷</sup> سعید شهید مرحوم مغفور معزّ

الدنیا والدین سلطان محمد<sup>۸</sup> سام غوری

طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

چون اسلام در ملکِ دهلی و اقالیم هندوستان از سلطان سعید  
مرحوم مغفور آشکار شد<sup>۹</sup> ابتدا<sup>۱۰</sup> از ذکر او کرده آمد<sup>۱۱</sup> - سلطان سعید

۱ M. ضابط بوده اند

۲ رواة و ثقات و هرچه

۳ M. درین مسطور

۴ M. خدمت گدا

۵ B. آید

۶ B. بنده مسعودت

۷ B. السعید

۸ M. محمد بن سام

۹ M. شده

۱۰ B. ابتداء

۱۱ M. کرده آمد القصه سلطان



بادشاه بزرگ و محنتش پسر سلطان<sup>۱</sup> بهاء الدین سام برادر زاده سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقل سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز - ملک غور را سلطان غیاث الدین<sup>۲</sup> محمد برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع تکذاباد<sup>۳</sup> داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفه غز<sup>۴</sup> - سلطان موسوم<sup>۴</sup> خسرو ملک نبیسه سلطان مغفور محمود غازی را بیرون کرده بودند می تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفه غز<sup>۵</sup> که ضابط غزنین بودند چون طاقت مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایت خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مفوض کرد و بخطاب سلطان مشرف گردانید - و خود سمت فیروز کوه<sup>۵</sup> که دارالملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید<sup>۶</sup> مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع گردیر<sup>۷</sup> فتح کرد - در سنه احدی و سبعین و خمس مائه سمت آچه<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as *Shihābuddīn* was the epithet of *Muhammad Ghori*, see Lane-Pool, *Muhammadan Dynasties*, p. 292.

<sup>۲</sup> M. محمود

<sup>۳</sup> *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 115, gives *تکیناباد* (*Tigīn-ābād*). Dow in his translation of *Firishta* spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of *Khurāsān*. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigīnābād*. It was a city between *Ghaznīn* and *Ghore*. See Raverty, *Trans. of Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 110, n. 5.

<sup>۴</sup> M. سلطان مرحوم

<sup>۵</sup> M. فیروز کوه

<sup>۶</sup> M. معز الدین مرحوم

<sup>۷</sup> B. and M. گردیر. *Ṭabaḳāt Nāṣirī* gives *گردیز* (*Gardaiz*). It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the *Tājiks*, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the *Afghāns* live. In Akbar's reign there was a strong castle here named *Gardaiz* also. See Raverty, p. 449, n. 9, and p. 498, n. 7.

<sup>۸</sup> M. آچه



و تهته<sup>۱</sup> و ملتان لشکر کشید - طایفه تهته در حصار اچه محصر شده با سلطان محاربه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد - اقطاع ملتان و اچه مر سیه سالار علی کرماخ<sup>۲</sup> را داد - و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود - در سده اربع و سبعین و خمس مائه<sup>۳</sup> میان ملتان و اچه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو<sup>۴</sup> لعین ضابط گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میان یکدیگر مقاتله بسیار رفت - آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض<sup>۵</sup> مراجعت فرمود - و در سده خمس و سبعین و خمس مائه<sup>۶</sup> جانب فرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر<sup>۷</sup> متواتر ولایت لاهور<sup>۸</sup> را تاخت - سلطان خسرو ملک طاقت مقاومت صحرا نداشت - از حصار لاهور<sup>۹</sup> بیرون آمدن<sup>۱۰</sup> نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصارى شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سده ثمانین و خمس مائه بار دیگر قصد کرد - و ولایت<sup>۱۱</sup> لاهور را نهب و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب<sup>۱۲</sup> راوی و آب جیلم حصار سیالکوت بنا کرد - و حسین

۱ اچه و ملتان B.

۲ B. علی کرماخ Tabakāt Nāsirī, p. 117, says:—

لوهور سلطان غازي را مسلم شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سیه سالار علی کرماخ را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود \*

۳ اربع و سبعین میان M.

۴ بهوچ دیو B.

۵ بی غرض M.

۶ خمس و سبعین جانب M.

۷ و دیگر متواتر M.

۸ لوهور M.

۹ آمد نتوانست B.

۱۰ رایت لوهور M.

۱۱ میان آب راوی M.



خرمیل را استعداد مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود  
 در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکر  
 خویش و حشر قبایل و مردم کهوکه<sup>۱</sup> حصار سیالکوت را محصر کرد<sup>۱</sup> -  
 چون دولت محمودیان آخر<sup>۲</sup> شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض  
 بازگشت - در سنه اثنین و ثمانین<sup>۳</sup> و خمس مائه سلطان مرحوم  
 باز در لاهور آمده<sup>۴</sup> - سلطان خسرو ملک محصر شده جنگ می کرد -  
 طاقت مقاومت<sup>۵</sup> نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد -  
 سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدران سال  
 سلطان<sup>۶</sup> خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علی  
 کرماخ را<sup>۷</sup> که والی ملتان بود مفوض گردانید - در سنه سبع و ثمانین  
 و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعه تبرهنده<sup>۸</sup> آمد - و آن  
 قلعه را کشاده<sup>۹</sup> بحواله ملک ضیاء الدین تولکی<sup>۱۰</sup> گردانید - هزار و دویست  
 مرد تولکی<sup>۱۰</sup> را که<sup>۱۱</sup> مردان بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در  
 قلعه تبرهنده گذاشت - و استعداد مختصری مهیا کرده بدیشان

۱ محصر گردانید B.

۲ بآخر B.

۳ اثنی و ثمانین سلطان M.

۴ آمد سلطان B.

۵ طاقت بمقاومت M.

۶ سلطان وفات B.

۷ کرماخ B.

۸ *Tabakāt Nāsirī*, p. 119, gives *قلعه سرهنده* and *Tabakāt Akbarī*, p. 37 *تبرهنده*. The correct reading is *تبرهنده*. See Raverty, p. 457, n 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

۹ قلعه را لشکر بحواله M.

۱۰ Both the MSS. have *تولکی*, but it should be *تولکی*. See *Tabakāt Nāsirī*, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirāt, in the territory of Khorāsān.

۱۱ تولکی که مردان کارزار و پهلوان نامدار B.



سپرد - می خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهور رای<sup>۱</sup> ملعون با حشم و سوار<sup>۲</sup> و پیاده<sup>۳</sup> بی‌شمار و پیلان<sup>۴</sup> بسیار بقصد لشکر اسلام می رسد - سلطان مرحوم نیز<sup>۵</sup> مقابل آن ملعون با حشم<sup>۶</sup> در حوالی ترائی<sup>۷</sup> خطه سرستی<sup>۸</sup> موضع ترائین<sup>۹</sup> پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین مضاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاری و تیغ گذاری تقصیری<sup>۱۰</sup> نکرد - فاما بتقدیر الله تعالی کفران لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد برپیلی که گویند رای<sup>۱۱</sup> ضابط دهلی برادر پتهور رای ملعون سوار<sup>۱۲</sup> بود و همان پیل در مضاف پیش روی می کرد اسپ<sup>۱۳</sup> برکوفت - و نیزه بر دهان گویند رای مذکور زد - چنانچه دندان آن<sup>۱۴</sup> ملعون در آن زخم شکست - و<sup>۱۵</sup> گویند رای مذکور نیز<sup>۱۶</sup> سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد<sup>۱۷</sup> کرد - چنانچه

۱ M. پتهور رای

۲ حشم سواد و سوار و پیاده B.

۳ M. بر مقابله آن

۴ M. ملعون در حوالی

۵ M. سرستی

۶ B. and M. ترائین. (Tarā'ī) the marshy forest at the foot of Sub-Himālayah. ترائین (Tarā'in) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

۷ B. و تقصیر کرده

۸ B. and M. give کندهرا. Tabakāt Akbarī, p. 38, says پتهور رای برادر کهنای. Tabakāt Nāsirī, p. 118, gives گویند رای and I think the Tabakāt Nāsirī is correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

۹ B. سوار شده بود

۱۰ M. پیش روی می کرد بر گرفت و نیزه

۱۱ M. دندان ملعون

۱۲ M. شکست که کندهرا

۱۳ B. نیز بر سلطان مرحوم زخم

۱۴ Both the MSS. give گذارد کرد Tabakāt Akbarī, p. 38, says و او نیز

بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت



در بازوی سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسپ خطا کند -  
 خلجی بچه<sup>۱</sup> پیاده<sup>۱</sup> چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پس  
 پشت سلطان<sup>۲</sup> بر اسپ بر نشست و سلطان را<sup>۳</sup> بغل گرفت  
 و اسپ را از میان کافران بیرون آورد - لشکر اسلام مغهزم شده<sup>۴</sup> تا  
 محلی که از کفار ایمن شد رسیدند - فاما از سبب نیامدن سلطان غوغا  
 در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحت و سلامت  
 در لشکر رسید - تمام لشکر را قراری حاصل گشت - بعده<sup>۵</sup> سلطان مرحوم  
 از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و اچه<sup>۶</sup> شده باز در غزنین رفت - پتهور رای  
 ملعون تعاقب لشکر کردن نتوانست<sup>۶</sup> در قلعه<sup>۶</sup> تبرهنده چفسیده - مدت  
 سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی<sup>۷</sup> محصر شده جنگ کرده آخر الامر  
 تگچه<sup>۸</sup> علف شد و هیچ لشکری یاری ده<sup>۸</sup> نرسیده بضرورت امان خواست -  
 و حصار تبرهنده را خالی کرد - در سده ثمان و ثمانین و خمس مائه  
 سلطان مرحوم<sup>۸</sup> لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد -  
 پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد<sup>۹</sup> اول باز هم در موضع ترائین  
 مذکور مقابل لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیه<sup>۱۰</sup> لشکر و بنه<sup>۱۰</sup> که سوار و پیاده  
 و رایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه کروه عقب گذاشت - و خود  
 با چهل هزار سوار جرار و مردان<sup>۱۱</sup> نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار<sup>۱۲</sup>

خلجین and B. خلجی پیاده<sup>۱</sup> M.

سلطان برانست M. 2

سلطان را در بغل M. 3

تا محلی B. 4

گشت سلطان M. 5

نخواست B. 6

تولکی. See n. 10, p. 7. Both B. and M. 7

مرحوم با لشکرها بسیار ساخته Both B. and M. 8

بر معیاد باز هم B. 9

بنه B. 10

و مرکبان نامدار B. 11

ملعون پیش رفت M. 12



پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگان هزار سوار از هر چهار طرف لشکر کفار در آیند - چون کافران با فواج پیلان و سواران یکطرف حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگی شعبه تیر<sup>۱</sup> کنند همچنین کردند - بنصرت الله تعالی لشکر کفار عاجز شد - و تعبیه ایشان شکست - چون نزدیک قلب لشکر اسلام رسیدند از پیش لشکر قلب نیز<sup>۲</sup> بر کوفت - جمع کفار پریشان گشت - و انهرام در ایشان افتاد - گویند رای<sup>۳</sup> هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین بر پیل سوار بود در وقت شکست از پیل فرود آمده بر اسپ سوار شده گریخت - نزدیک خطه سرستی<sup>۴</sup> بردست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سده ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَاَنْصَرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - از آنجا قلعه سرستی و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهور رای بود<sup>۵</sup> نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سوالک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بنده خود را در حصار کهرام با عساکر قاهره خویش گذاشت - و خود<sup>۶</sup> طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

<sup>1</sup> M. یکنارگی شبه کند. The Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 120, says:—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزد کرد و فرمان داد که می باید که از چهار طرف میمنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار می دارند - چون پیلان و سوار و پیاده ملاعین حمله می کنند شما پشت می دهید و بتگ اسپ از پیش ایشان دور می شوید - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهزم گشت \*

See also Raverty, note 2, p. 468.

<sup>2</sup> M. نیر گرفت

<sup>3</sup> Both B. and M. کندهرا. See n. 8, p. 8.

<sup>4</sup> B. سرستی

<sup>5</sup> M. پتهور رای نهب

<sup>6</sup> M. خود ملک طرف



در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور<sup>۱</sup> ملک قطب الدین ایبک قلعه  
میرت<sup>۲</sup> و دهلی را که در قبض اقارب پتھور رای و گوبند رای<sup>۳</sup> بود فتح کرد -  
کفار مذکور گریخته سمت جہابین رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه  
قلعه کول را بکشاد - و نشست گاه تخت<sup>۴</sup> خویش دار الملک دهلی ساخته  
و اطراف و حوالی دهلی ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان  
سعید از غزنین با لشکرهای قاهره<sup>۵</sup> در میان دهلی شده سمت قنوج عزیمت  
فرمود - و رای جی<sup>۶</sup> چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سی صد  
و چند زنجیر پیل داشت مقابل لشکر اسلام آمده در حد چندوار<sup>۷</sup> اتاوه بحرب  
پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگوئسار و منہزم  
گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان بتمام بر دست لشکر اسلام آمدند -  
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - سلطان با غنایم بسیار سمت دار الملک غزنین  
مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را هم در دهلی گذاشت -  
قلعه تهنکر<sup>۸</sup> و کالیور و بداؤن از دست ملک قطب الدین فتح شد -

<sup>۱</sup> B. omits مذکور

<sup>۲</sup> M. میرن. See n. 1, p. 14.

<sup>۳</sup> Both B. and M. کندھرا. See n 8, p. 8.

<sup>۴</sup> M. نشست گاه خویش

<sup>۵</sup> M. قاهر

<sup>۶</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 120, رای جی خپلا

<sup>۷</sup> Both B. and M. چندوار و اتاوه. Tabakāt Nāsirī, p. 120, در حدود چندوال  
The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chandāwār  
at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in  
the district of Farrukhābād, on the route from Baraili to Fathgarh.

<sup>۸</sup> M. کالیور. But Tabakāt Nāsirī, p. 121, says:—  
and B. تهنکر. and تهنکر و کالیور

ولایت اطراف ممالک هند را فتح می کرد چنانچه بلاد نهرواله و بهنکر و قلعه

کالیوان و بداؤن جمله فتح کرد \*

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of  
Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the  
fort Gwāliyūr, and Budā'ūn." Tabakāt Akbarī, p. 39, gives:—

قلعه تهنکر و گوالیار و بداؤن را مسخر ساخت \*



و بیشتر<sup>۱</sup> بلاد ولایت فہروالہ را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنہ احدی و ست مائہ<sup>۲</sup> طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکہ ملوک ترکستان و کفار خطا یاری دہی خوارزم کردند - و تنگی علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیان کہوہران<sup>۳</sup> و قبایل کوہ جود<sup>۴</sup> در سمع مبارک او رسانیدند - ہم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دہلی بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمرّدان مذکور کہ از خوف لشکر بعضی در کوہ در آمدہ و بعضی<sup>۵</sup> در کنار آب مقام قلب گرفتہ ماندہ بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع دادہ سمت دہلی فرستاد - چون در قصبہ دمیک رسید فدائی<sup>۶</sup> ملاحدہ یکایک میان سرا پردہ در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچہ سلطان مرحوم سعید شہید غازی ہمدران زخم شہادت یافت<sup>۷</sup> - و این واقعہ در سیوم ماہ شعبان سنہ اثنین و ست مائہ بود - چنین آوردہ اند کہ بعد نقل سلطان

۱ بیشتر مداد ولایت M.

۲ در طرف M.

۳ کوہران Tabakāt Nāsirī p. 123 gives

۴ M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between Pind-i-Dādan Khān and Khush Āb and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

۵ بعضی کنار آب B.

۶ فلائی M. and خلائی B.

۷ B. adds the following after شہادت یافت —

\* قطعہ \*

بزرگی تاریخ این بادشاہ غازی گفتہ است

کز ابتداء جهان شہ چو او نیامد یک

شہادت ملک بحر و بر معز الدین

فتاد در رہ غزنین بمنزل دمیک

سیم ز غرہ شعبان ز سال ششصد و دو



مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانه  
 موفوره موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر  
 جز عمل صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود  
 موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد \* بیت \*  
 از گهر و گنج که نتوان <sup>۱</sup> شمرد      سام چه برداشت فریدون چه برد  
 مدت ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ <sup>۲</sup>

## ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزی

سلطان قطب الدین بنده سلطان معز الدین محمد سام بود - و در  
 شجاعت و سخاوت نظیر خود نداشت - در <sup>۳</sup> اول حال که او را از ترکستان  
 آوردند در شهر نیشاپور قاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از  
 اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقت  
 فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه <sup>۴</sup> در اندک  
 مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجار بحضرت غزنین بردست  
 سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصاف حمیده و آثار گزیده داشت -  
 فاما چندان جمال نداشت - و انگشت خنصرش شکسته بود - بدان <sup>۵</sup>  
 سبب ایبک شل گفتندی - در خدمت مخدوم <sup>۶</sup> ملازم بحدی بود که  
 عنقریب بنظر شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه اش  
 تضاعف می پذیرفت - چون هندوستان فتح شد اقطاع کهرام برو <sup>۷</sup> مفوض

<sup>۱</sup> گهر گنج که تواند شمرد B.

<sup>۲</sup> بالصواب B. omits

<sup>۳</sup> نداشت که اول حال او را M

<sup>۴</sup> چنانچه M. omits

<sup>۵</sup> بدان ایبک شل گفتند M.

<sup>۶</sup> در خدمت معبد و ملازم B.

<sup>۷</sup> بدو B.



گردانید - در شهر سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه میرت<sup>۱</sup> فتح کرد<sup>۲</sup> -  
 در سنه احدی و تسعین و خمس مائه<sup>۳</sup> قلعه تهنگر<sup>۴</sup> را کشاده - در سنه ثلاث  
 و تسعین و خمس مائه طرف گجرات سواری فرمود و رای<sup>۵</sup> بهیلم دیو را  
 که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و تاراج کرد - و انتقام گذشته از  
 خصم خویش بکشید<sup>۶</sup> - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان  
 غیاث الدین محمود پسر<sup>۷</sup> برادر بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب  
 الدین<sup>۸</sup> چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - در  
 سنه اثنین و ست مائه از دهلی سواری فرمود - و در شهر میمون لاهور<sup>۹</sup>  
 آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعدة سنه المذكور در قصر لاهور<sup>۹</sup>  
 جلوس فرمود - و امرا و ملوک خویش را انعامهای فاخر و تشریفات وافر

<sup>1</sup> This statement of the author that Kutbuddin took the fort of Mirat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultan Mu'izzuddin Sam that "in A.H. 588 Kutbuddin conquered the fort of Mirat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rai and Gobind Rai." The former statement is corroborated by the *Tabakat Nāsirī*, p. 120 :—

قطب الدین از کهرام بطرف میرت آمد و فتح کرد و حضرت دهلی را بکشاد  
 و همدین سال قلعه کول را در شهر سنه سبع و ثمانین و خمس مائه فتح کرد \*

"Kutbuddin advanced from Kuhrām to Mirāt and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Kutbuddin took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانین as given in p. 139 of *Tabakat Nāsirī* is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع and تسع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, n. 9; and Appendix A.

احدی و تسعین و خمس مائه طرف گجرات B. ۳

بکرد B. ۲

M. تهگیر, see n. 8, p. 11. ۴

کشیده M. ۶ رای بهیم دیو, *Tabakat Nāsirī*, p. 140. رای و بهیلم B. ۵

قطب الدین را B. ۸ محمود برادر بزرگ M. ۷

M. لوهور ۹



بخشید - و دست سخاوت بخدی کشاده بود که او را سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدر بزد بخش معزی که بعد وفات سلطان مرحوم بادشاه غزنین شده بود سبب اقطاع لاهور مخالفت<sup>۱</sup> پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هردو لشکر راست شد<sup>۲</sup> و بجنگ پیوستند - خدای تبارک<sup>۳</sup> و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف<sup>۴</sup> کرمان رفت - حصار غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دارالملک غزنین بر تخت بادشاهی نیز نشست - آخر در لاهور و طرب<sup>۵</sup> مشغول گشت - بیشتری<sup>۶</sup> امرا و ملوک معزی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و او را از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حد غزنین رسید و مقدمه لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض<sup>۷</sup> سلطان تاج الدین یلدر آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازی میکرد - ناگاه بتقدیر الله<sup>۸</sup> سبخانه و تعالی از اسپ خطا شد - پیش کوهه زین بر سیننه مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست<sup>۹</sup> - او را همدران شهر میمون لاهور دفن<sup>۱۰</sup> کردند - سلطان مغفور شمس الدین ایلتمش حظیره او را بنا کرده است \*

۱ مخالف M.

۲ شده بجنگ M.

۳ تبارک و M. omits

۴ طرف B. omits

۵ آخر در لاهور بطرب مشغول M.

۶ بیشتر

۷ باز دست سلطان B.

۸ سبخانه و M. omits

۹ پیوسته M.

۱۰ مدفون M.



\* بیت \*

گردن گردان شکست این کهنه چرخ چنبری  
تا توانی دل منده بر مهر و ماه و مشتری

وفات سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک او از اول فتح دهلی تا ایام وفات بیست سال و چند ماه بود <sup>1</sup> - و عهد سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهی مدت چهار سال بود و الله اعلم \*

## ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بنده سلطان قطب الدین ایبک <sup>2</sup> المعزی بود - چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوک قطبی آرام شاه پسر سلطان قطب الدین را بجهت آرام فتنه بر تخت <sup>3</sup> بادشاهی اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین طرف سند رفت - و اقطاع ملتان و اچه و بهکهر و سوستان را قابض گشت - سپه سالار علی اسماعیل امیرداد حضرت دهلی بامراء دیگر یار شده ملک التمش را که در آن وقت امیر بداون بود بجهت ملک استدعا کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از بداون بسرعت تمام در حضرت دهلی <sup>4</sup> آمد و قابض شد - آرام شاه از دهلی عطف کرده بیرون رفت - فاما بعضی از اطراف برو <sup>5</sup> جمع شدند

1 بودند M.

2 ایبک و المعزی B.

3 بر تخت اجلاس B.

4 تمام آمد در حضرت دهلی قابض M.

5 بدو B.



و بنیاد مخالفت نهادند - چون نزدیک دهلی رسیدند ملک التمش نیز  
از دهلی بیرون آمد - میان ایشان در صحراء<sup>۱</sup> جود مصاف شد -  
حق سبکداده و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای  
قطبی منهزم گشتند - در سنه سبع و ستمائه سلطان شمس الدین خطاب  
خویش<sup>۲</sup> کرد - در شهر سنه المذكور ملک التمش در قصر دولتخانه  
بر تخت سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد -  
و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهر سنه اثنی عشر و ستمائه  
طرف لاهور سواری فرمود - سلطان تاج الدین یلدر که از<sup>۳</sup> غزنین بعد  
نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد -  
و میان هر دو لشکر محاربه شد - حق سبکداده و تعالی سلطان شمس الدین  
را نصرت داد<sup>۴</sup> - سلطان تاج الدین بر دست لشکر او اسیر و دستگیر  
گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطه بدائون فرستاد -  
چنانکه او هم در آن حبس برحمت حق پیوست - حظیره سلطان تاج  
الدین آفَارَ اللّٰهُ بَرَهَانَهُ هم در خطه بدائون در کناره لب آب سوتیه است -  
الغرض<sup>۵</sup> بعد فتح سمت<sup>۶</sup> دهلی مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائه  
ناصر الدین قباچه در حد اچه یک گرت با سلطان مرحوم مقابل  
شده بود و منهزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد اچه و ملتان مصاف  
داد و منهزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد  
و عبیره کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان  
جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

<sup>۱</sup> M. حود<sup>۲</sup> M. omits خویش and also در شهر سنه المذكور ملک<sup>۳</sup> M. omits از<sup>۴</sup> M. کرد<sup>۵</sup> M. omits الغرض<sup>۶</sup> B. omits بعد and M. omits الغرض



بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار<sup>۱</sup>  
و حشم و خدم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را  
ازین حال خبر شد طرف لاهور سواری فرمود - سلطان جلال الدین عطف  
کرده از پیش سلطان مرحوم سمت<sup>۲</sup> کوه پایه کشمیر و بکھلی<sup>۳</sup> رفت -  
سلطان مرحوم طرف دارالملک دهلی باز گشت - در سنه<sup>۴</sup> ۷۰۰  
و ستمائه لشکر خود را بجانب لکهنوتی برد - غیاث الدین عوض<sup>۵</sup> خاجی  
را امان داده در رقبه اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش  
فرمود - و پسر خود را که مهتر بود اقطاع لکهنوتی داد - و سلطان ناصر الدین<sup>۶</sup>  
خطاب کرد - چتر و دور باش و هرچه دارات بادشاهی بود<sup>۷</sup> مفوض  
گردانید - خود بجانب دارالملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه  
ثلاث و ۷۰۰ و ستمائه عزیمت طرف قلعه رنتپور<sup>۸</sup> کرد - مفسدان آن دیار

۱ خیل و تبع B.

۲ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سنده  
سیوستان رفت \*

Tabakāt Akbarī, p. 59, gives:—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفته از آنجا براه کج و مکران بدر  
رفت \*

Raverty, p. 293, writes:—

“Sultān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Ūchchah and  
Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs.”

۳ M. تلنکی

۴ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

بعد از آن در شهر سنه اثنی و ۷۰۰ و ستمائه بطرف بلاد لکهنوتی لشکر کشید \*

۵ Both B. and M. عوض

۶ M. ناصر الدین خود

۷ M. برو مفوض

۸ M. رنتپور. Tabakāt Nāsirī, p. 172. See also Raverty, p. 610.



را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرين و ستمائه سمت مندور<sup>۱</sup> و اجمیر  
سواری فرمود - و آن دیار را نیز با جمله سواک ضبط کرد - و هم در آن  
سال بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ست و عشرين و ستمائه  
رسولان دار الخلافت جامهای مرحمت خلیفه خلد الله خلافته برای  
سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگاری  
باید بجا آورد - با فرزندان و ملوک بزرگ بخلفت خاص خلیفه مشرف  
گشت - سلطان مرحوم را از پوشیدن خلعت خلیفه چندان فرحت  
و بجهت روی داد که در تحریر نیاید - در شهر قبهها بستند و طبل  
شادیانه کوفتند - بعد چندگاه رسولان دار الخلافت را باعزاز و اکرام روان کرد -  
و خدمتی<sup>۲</sup> بسیار در حضرت دار الخلافه فرستاد - و هم درین سال خبر  
وفات پسر مهتر<sup>۳</sup> که بادشاه لکهنوتی شده بود رسید - سلطان مرحوم  
بعد بجا آوردن شرط عزا لشکرکشی طرف لکهنوتی مصمم کرد - و فتنه که  
در لکهنوتی<sup>۴</sup> قائم شده بود آن را تسکین داد - و ممالک لکهنوتی را  
بملک علاء الدین جانی<sup>۵</sup> مفوض گردانیده بحضرت دهلی باز گشت -  
در سنه تسع و عشرين و ستمائه سمت گوالیر<sup>۶</sup> سواری کرد بیسل<sup>۷</sup> ممالک

<sup>۱</sup> For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

<sup>۲</sup> M. بس بسیار

<sup>۳</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادی الاولی سنه ست و عشرين و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر

<sup>۴</sup> M. لکهنوتی قدیم

الدین محمود برسید \*

<sup>۵</sup> B. and M. علاء الدین خانی, but Tabakāt Nāṣirī, p. 174, and other histories give علاء الدین جانی

<sup>۶</sup> M. کالیر

<sup>۷</sup> B. بیل میلک دیولعین. Tabakāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

میلک دیولعین پسر بیسل لعین \*

Tabakāt Akbarī says: ملک دیو بیسل. Raverty, p. 619, says "Mangal Dīw, the accursed, the son of the accursed Mal Dīw." See also n. 7, 417 of the same.



لعین در قلعه مذکور محصر گشت - بعد یازده ماه قلعه مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظت قلعه کوتوالی<sup>۱</sup> گذاشت - و خود سوی دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در شهر سنه احدی<sup>۲</sup> و ثلاثین و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسدۀ آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده<sup>۳</sup> بودند خراب گردانید - و بعده رخ سوی اجین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانه مها کال دیو<sup>۴</sup> را بر انداخت - صورت و تمثال بکرمادیت<sup>۵</sup> و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند<sup>۶</sup> همه را برکنده<sup>۷</sup> در حضرت آورده پیش در مسجد جامع پی سپر خلق گردانید - در شهر<sup>۸</sup> سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر بجانب<sup>۹</sup> بهیلسان<sup>۱۰</sup> برد - در ذات مبارک سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلی روز دو شنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

کیست درین دائرۀ دیر پای کوس من الملک زند جز خدای

<sup>۱</sup> M. کوتوالی

<sup>۲</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — سنه اثنی و ثلاثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, n. 6.

<sup>۳</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — بتخانه که سیصد سال بود نا آن را عمارت می کردند.

<sup>۴</sup> M. دیوان

<sup>۵</sup> B. بکرمادیت

<sup>۶</sup> B. بود Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives: —

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند \*

<sup>۷</sup> M. برکنشیده

<sup>۸</sup> M. omits شهر

<sup>۹</sup> B. جانب

<sup>۱۰</sup> B. بهلستان. Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives بنیان, Tabakāt Akbarī, p. 61,

has ملتان, but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623.

Bhīlsān is a fortress and city in Mālwa.



ق سبحانه و تعالى آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این  
شاه آسمان جاه را تا قیام قیامت در امان و سلامت باقی و پاینده  
ارد بالذبی و آله الامجاد - مدت ملک سلطان شمس الدین بیست  
شش سال و چند ماه بود و الله اعلم \*

## ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم<sup>۱</sup> مغفور شمس الدین  
التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم  
ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه باتفاق امرا و ملوک و ایمه<sup>۲</sup>  
و سادات و بندگان شمسی در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود -  
و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست  
در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بحدی در عشرت و طرب  
و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امور سلطنت مهمل ماند -  
اغلب مصالح ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین  
می کرد - چنانچه حرم شمسی را بسبب مخالفت قدیم زیان می رسانید -  
و خوار می داشت - و شاهزاده قطب الدین<sup>۳</sup> محمد شاه پسر  
سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل<sup>۴</sup> کشانید و آخر کشت -  
بدین سبب بیشتری امرا و ملوک حضرت و اطراف ممالک از سلطان  
رکن الدین متذقّر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده  
ملک غیاث الدین محمود<sup>۵</sup> شاه برادر سلطان رکن الدین که امیر اوده بود

<sup>۱</sup> پسر سلطان شمس الدین مرحوم M.

<sup>۲</sup> وسادات و آئمه B.

<sup>۳</sup> قطب الدین بن محمد شاه M.

<sup>۴</sup> دیگر بود چشم گردانید M.

<sup>۵</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 183, سلطان محمد شاه بن سلطان



سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی<sup>۱</sup> مال لکهنوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بداون طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان<sup>۲</sup> امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجی مقطع هانسی یکجا جمع شدند و بنیاد فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بداون بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده<sup>۳</sup> پیوستند - سلطان بجهت دفع فتنه ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطه کهرام<sup>۴</sup> رسید امرای مذکور مقابل سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان<sup>۵</sup> چنانچه تاج الملک و محمد دبیر<sup>۶</sup> مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

و خزاین لکهنوتی را که بحضرت می آوردند تصرف کرد، 1 *Tabakāt Nāsirī*, p. 183,

ملک عز الدین کبیر خان، 2 *Both B. and M. Tabakāt Nāsirī*, p. 183. کنجان . مقطع ملتان

نفر ایشان 5 M. آمده 3 B. omits کهرام 4 B. omits

6 M. *Tabakāt Nāsirī*, p. 183, has an entirely different version:—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازی را شهید کردند \*

Raverty, p. 634, translates the passage as follows:—

“And in the vicinity of Mansūr-pūr and Trā'in, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials.” Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons “who have been put to death,” separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-



فخر الدین قصد و کشش کرده در شهر دهلی رفتند - یکایک اندرون در آمدند<sup>۱</sup> با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلی مراجعت فرمود - و بکوچ متواتر در کیلوکهری رسید - امرا و ملوک و بندگان شمسی که برابر او بودند بتمام در شهر<sup>۲</sup> دهلی در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهری زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان<sup>۳</sup> رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم در آن حبس برحمت حق پیوست \*

\* بیت \*

بسا باد نفرین برین کوز پشت که بسیار ازین گونه پرورد و کشت و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه بود - مدت ملک او شش ماه و<sup>۴</sup> هشت روز بود و الله اعلم \*

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firishṭa and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the Ṭabaḳāt Nāṣirī as follows:—

"And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāin, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the Tāzīk." In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, "Tazik" refers to Sultān Rukn ad-Dīn his statement in the same page that "they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Debli, where he was kept in confinement and died" will be contradictory.

<sup>۱</sup> درون آمدند M.

<sup>۲</sup> درون شهر M.

<sup>۳</sup> M. omits رضیه

<sup>۴</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 184, بیست و هشت روز. Raverty, p. 636, says "and his reign was six months and twenty-six days," but in a note on "twenty-six days" he writes "some copies have twenty-eight days": from the 20th Sha'bān, 633 A.H., the date of I-yal-tamish's decease, to the 18th of Rabī'ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and twenty-seven days."



## ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که <sup>۱</sup> سلطان مرحوم از مهم<sup>۳</sup> گوالیر<sup>۲</sup> مراجعت کرد این دختر را وای عهد خویش گردانید - القصه در <sup>۳</sup> روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدارالملک دهلی در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رجب<sup>۳</sup> قدره<sup>۴</sup> سنه المذکور طایفه قرامطه و ملاحده که از اطراف هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي<sup>۴</sup> ترک که مردی متعلم بود و در تذکیرات<sup>۵</sup> علمای<sup>۶</sup> سنت و جماعت را ناصبی و مرجی<sup>۷</sup> می گفت بعدد دو<sup>۸</sup> هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملحدان دست باسلحه بردند - بیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامی<sup>۹</sup> و امام ناصری<sup>۱۰</sup> شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی<sup>۱۱</sup> که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخم سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر<sup>۱۲</sup> انجامید -

<sup>۱</sup> در آنکه سلطان B. and M.

<sup>۲</sup> M. and also Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 185, کالیدور. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

<sup>۳</sup> B. omits در.

<sup>۴</sup> M. باغوا , B. باغرا

<sup>۵</sup> B. and M. علماء و سنت . <sup>۶</sup> B. ترکرات and M. ترکیرات

<sup>۷</sup> B. and M. ناحی و مرجی <sup>۸</sup> Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 189, بقدر یک هزار مرد

<sup>۹</sup> M. بدارامی

<sup>۱۰</sup> B. ناصری و شاعر

<sup>۱۱</sup> M. مسلمانانی

<sup>۱۲</sup> M. omits بخیر



بعد از آن نظام الملک جنیدی<sup>۱</sup> و عزالدین کنجیان و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصی شده بودند بر دروازه شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین<sup>۲</sup> تاپسی امیر اوده بمدد<sup>۳</sup> سلطان رضیه در شهر می آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند<sup>۴</sup> و بعد از دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول<sup>۵</sup> کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در گذار آب آب چون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف<sup>۶</sup> کرات محاربه و مقاتله می رفت - فامّا جنگ قائم ماند - بعد از بهزار حيله ايمه و مشايخ شهر درمیان آمده اصلاح دهانیدند<sup>۷</sup> - محمد سالاری و کنجیان پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سراپرده خاص جمع گشتند - تا ملک جانی<sup>۸</sup> و ملک کوچی<sup>۹</sup> و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

<sup>1</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 186, says:—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت نمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیر خان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلی جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت آغاز نهادند \*

<sup>2</sup> Tabakāt Akbarī, p. 66, says:—

درین حال ملک عزالدین هانسی جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدهلی نهاد \*

But the Tabakāt Nāsirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تابشی معزی مقطع اوده

<sup>3</sup> M. omits بمدد

<sup>4</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 186, says:—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بروی غالب شد و او برحمت حق

<sup>5</sup> بتطویل B.

<sup>6</sup> M. مخالفان

پیوست \*

<sup>7</sup> M. دهانید

<sup>8</sup> M. ملک خانی

<sup>9</sup> کوچی M. Tabakāt Nāsirī, p. 187, کوچی



روشن گشت<sup>۱</sup> طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند -  
 سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک  
 کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پایل<sup>۲</sup> شهادت یافت  
 و ملک نظام الدین در کوه بردار<sup>۳</sup> در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون  
 کار دولت سلطانی منتظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه نصب کردن  
 فرمود - و ملک قطب الدین<sup>۴</sup> حسن را برای فرو نشاندن<sup>۵</sup> فتنه که بعد  
 سلطان شمس الدین مرحوم در رنتهپور<sup>۶</sup> ظاهر شده بود نامزد کرد -  
 و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهده<sup>۷</sup> امیر آخوری داد -  
 و بحضرت خود مقرب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد -  
 و چنان<sup>۷</sup> اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کزد -  
 آخر همه چنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای  
 پیل سوار می شد - درین اثنا<sup>۸</sup> خبر طغیان ملک عز الدین<sup>۹</sup> کنجان امیر

<sup>1</sup> This passage is not very clear. It should have been as follows:—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند \*

Ṭabakāt Nāsirī, p. 187, says:—

و ان ملوک را چون معلوم شد منہزم از لشکر گاہ خود برفتند - سواران سلطان  
 تعاقب نمودند \*

<sup>2</sup> B. and M. حد بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Babool.,  
 Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district  
 with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from  
 Dehli to Lūdīānah. See Raverty, p. 460, n. 3.

<sup>3</sup> کوه سرمور 66 p. Ṭabakāt Akbarī; در کوه بردار, 187 p. Ṭabakāt Nāsirī,

<sup>4</sup> B. قطب حسن <sup>5</sup> M. برای فتنه <sup>6</sup> M. رنتهپور

<sup>7</sup> M. از چنان <sup>8</sup> M. بعد از خبر

<sup>9</sup> Ṭabakāt Nāsirī, p. 188, says:—

در شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائے ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لودپور  
 بود مخالفت آغاز نهاد \*



لاهور رسید - سلطان لشکر<sup>۱</sup> در آن سمت برد و او را بشکست و آخر بصلح  
انجامید - تاریخ<sup>۲</sup> نوزدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان<sup>۳</sup>  
مراجعت کرد و در حضرت دارالملک آمد - بعد از آن ملک التونیه<sup>۴</sup>  
مقطع تبرهنده بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنه المدکور لشکر بدان  
جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمس با او یار شدند -  
و خروج کرده جمال<sup>۵</sup> الدین یاقوت حبشی را بکشتند \* بیت \*

عنان تافت دولت ز پیرامنش  
چو داغ سیاه دید بر دامانش  
و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب  
امرائی که در شهر دهلی شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده  
معز الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تخت سلطنت اجلاس  
دهند و خود بسرعت مراجعت کردند \*

سری را که گردون بدارد بلند  
همش باز در گردن آرد کمند  
مدت<sup>۶</sup> ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلی سه سال و پنج ماه و بیست  
و یک روز بود و الله اعلم بالصواب \*

<sup>۱</sup> M. omits لشکر

<sup>۲</sup> B. omits تاریخ

<sup>۳</sup> M. omits سلطان

<sup>۴</sup> M. التونیه

<sup>۵</sup> B. جمال الدین

<sup>۶</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسه تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه او را عقد  
کرد و در حباله خود آورد و بطرف دهلی لشکر کشید تا کورت دیگر مملکت را ضبط کند  
در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلی بدفع  
ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهزم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست  
هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هزیمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع  
الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان  
و ثلاثین و ستمائه بود انتهی ملخصا \*



## ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد<sup>۱</sup> سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعه تبرهذه محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوک شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانه خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک<sup>۲</sup> که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر رسیدند - و بر سلطنت سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین نایب<sup>۳</sup> باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهذب الدین نظام المملک جملة امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهر سلطان معز الدین را که از حکم<sup>۴</sup> پسر قاضی نصیر الدین خلع شده بود در حباله خویش در آورد - و نوبت سه گانه<sup>۵</sup> و یک زنجیر پیل<sup>۶</sup> بر در خود مستقیم کرده - چون نغان امر و رونق کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید<sup>۷</sup> بحکم فرمان دو ترک بچه خود را مست

<sup>۱</sup> خورد B.

<sup>۲</sup> B. omits ملوک

<sup>۳</sup> ثابت B.

<sup>۴</sup> The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabakat Akbari, p. 68, says:—

و همشیره سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحه قاضی اختیار الدین بود در نکاح در آورد \*

<sup>۵</sup> B. نوبت شبانه

<sup>۶</sup> At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

<sup>۷</sup> B. سپید



ساخته ملک ایتکین<sup>۱</sup> را بزخم<sup>۲</sup> کارد شهید کردند - نظام الملک را دوزخم  
 برپهلوی<sup>۳</sup> زدند - چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت  
 ماند - کار وزارت چنانچه<sup>۴</sup> پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت -  
 و در ماه صفر سنه المذکور ملک التونیه<sup>۵</sup> سلطان رضیه را در نکاح آورد -  
 و بقصد دهلی لشکر کشید<sup>۶</sup> - محمد سالاری و ملک قراقرش از حضرت  
 عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از  
 دهلی بیرون آورد - در حوالی شهر مصاف شد - سلطان رضیه و ملک  
 التونیه منهزم گشتند - چون بعد کیتل رسیدند بر دست هندوان اسیر  
 شدند - ایشان را<sup>۷</sup> بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست<sup>۸</sup> و پنجم  
 ماه ربیع الاول هر دو را شهید<sup>۹</sup> کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب  
 شده بود - فاما نظام<sup>۱۰</sup> الملک را بجای نمی آورد - و فوقیت می ورزید -  
 سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین  
 را روشن گشت هراسان می بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد -  
 روز دوشنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر  
 الملک نبیسه<sup>۱۱</sup> علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

<sup>1</sup> See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

<sup>2</sup> M. زخم کارد زده

<sup>3</sup> M. پهلوی

<sup>4</sup> M. چنج

<sup>5</sup> التونیه B. and M.

<sup>6</sup> B. کشیده

<sup>7</sup> B. ایشان بسته

<sup>8</sup> B. بیست پنجم

<sup>9</sup> This statement varies from that given in *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, quoted in p. 27, n. 6. See also De., Trans. of *Ṭabaḳāt Akbarī* p. 77, n. 2.

<sup>10</sup> B. نظام الدین

<sup>11</sup> *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علی موسوی که مشرف ممالک بود بدر الدین  
 سنقر جماعت صدور و اکابر حضرت را جمع کرد \*



اکبر و صدور را جمع کرد تا برای انقلاب کار سلطنت تدبیری کند -  
 و صدر الملک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام <sup>۱</sup> الملک را  
 از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدان <sup>۲</sup> سلطان نزدیک نظام الملک  
 بود - او را در مقامی که مخالفت ایشان استماع کند <sup>۳</sup> مخفی داشت -  
 و صدر الملک را <sup>۴</sup> طلبید تا تدبیر انقلاب ملک و دست آوردن مخالفان  
 و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک  
 او را جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد <sup>۵</sup> تا هرچه  
 از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت  
 که خداوند عالم سواری فرماید تا بر سر آن <sup>۶</sup> جماعت رود - از اقبال بادشاه <sup>۷</sup>  
 منزهزم و متفرق خواهند شد <sup>۸</sup> - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود -  
 همچنان سواری کردند - بدر الدین سقرا خبر شد بحضرت سلطان پیوست -  
 سلطان او را هم در آن ساعت اقطاع بداؤن داده روان کرد - و دیگر امرا که با او  
 یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد از چهار ماه بدر الدین از  
 بداؤن باز آمد - چون مزاج بادشاه با او <sup>۹</sup> متغیر بود او را و صدر الملک موسی  
 را محبوس کرد - و ایشان هم در آن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک  
 نیز بسبب آنکه زخم گرد خورده خداع <sup>۱۰</sup> در خاطر داشت - میخواست  
 بذوئی امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمان  
 می کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده <sup>۱۱</sup> مدتی جنگ  
 کرده - مقطع لاهور ملک قراش بود - <sup>۱۲</sup> بذاته او مرد دلاور و مبارز بود - اما

۱ B. نظام را

۲ B. معتمدان

۳ B. کند

۴ M. آنجا طلبید

۵ B. فرستادند

۶ M. این

۷ M. adds همه

۸ M. خواهد شد

۹ B. بر او

۱۰ M. حد

۱۱ M. رسید

۱۲ M. او بذاته مرد



خلق لاهور چنانچه شرط موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر کردند - چون مزاج خلق ملک قراقرش را روشن گشت شبانشب با حشم خود از شهر بیرون آمده<sup>۱</sup> در سمت دهلی روان شد -<sup>۲</sup> کفار مغل<sup>۳</sup> او را تعاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان بسلامت بیرون آورد - چون در لاهور فرمان ده<sup>۴</sup> نمانده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سده تسع و ثلاثین و ستمائنه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید کردند - و اتباع ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای<sup>۵</sup> بد بسلطان معزالدین رسید امرا و ملوک و کافه معارف دیگر را در قصر دولتخانه بیعت تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن<sup>۶</sup> و نظام الملک را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آب پیاه رسید نظام الملک بر طریق خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز<sup>۷</sup> اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی<sup>۸</sup> که توانیم دفع گردانیم - چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان داد تا بروفی<sup>۹</sup> عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند - چون مثال برایشان رسید نظام الملک عین آن مثال بامرا و ملوک نمود - که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از سلطان بگشتند<sup>۱۰</sup> - و با نظام الملک باخراج و انقلاب مملکت بیعت کردند - چون خبر مخالفت ایشان بسلطان رسید - سید<sup>۱۱</sup> قطب الدین شیخ

<sup>۱</sup> B. omits آمده

<sup>۲</sup> M. مراجعت شده

<sup>۳</sup> B. مغول

<sup>۴</sup> M. فرمان نمانده

<sup>۵</sup> خبر هایل

<sup>۶</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین

<sup>۷</sup> M. ملوک هر اطاعت

<sup>۸</sup> M. بطریق

<sup>۹</sup> B. and M. بروفی مزاج عرضه داشت

<sup>۱۰</sup> M. نگشتند

<sup>۱۱</sup> M. omits سید



الاسلام دار الملك را بجهت تسکین برایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغوای<sup>۱</sup> ایشان بیشتر مخالفت نیز<sup>۲</sup> نمود و باز گشت - عقب او نظام الملك و ملک قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصارى شده - هر چند اکبر و صدور<sup>۳</sup> دهلي در اصلاح آن کوشیدند<sup>۴</sup> ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذی القعدة قریب چهار ماه جنگ قایم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت<sup>۵</sup> - سبب تطویل آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي<sup>۶</sup> مهتر فرایشان که مقرب سلطان بود بصلح<sup>۷</sup> رضامی داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملك با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که ماده فساد و مایه فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس<sup>۸</sup> کرد - چنانچه<sup>۹</sup> هم در آن حبس برحمت حق تعالی<sup>۱۰</sup> پیوست \*

سرای کهنه گیتی<sup>۱۱</sup> که خانه دو در است

درو اساس اقامت مکن که برگذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ \*

۱ M. اعرا

۲ B. and M. مخالفت تر Tabakāt Nāṣirī, p. 196, says:—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت \*

Tabakāt Akbarī p. 70:—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی را برای تسلی امرا فرستاد امرا

بهیچ وجه تسلی نشدند شیخ برگشته دهلي آمد \*

۳ صدقه دهلي B.

۴ کوشیدندی B.

۵ خراب شد M.

۶ فخر الدین مبارکشاه فرخی, Tabakāt Nāṣirī, p. 196, صلح M. ۷

۸ Tabakāt Nāṣirī, p. 197, says:—

در شب سه شنبه هزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد \*

See also Raverty, p. 660.

۹ M. چنج

۱۰ M. omits تعالی

۱۱ B. که در خانه



## ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود -  
 چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر  
 دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کُرت مزاد می فرماید<sup>۱</sup> او<sup>۱</sup> در شهر  
 گشته بود - اغلب امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان  
 ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و<sup>۲</sup> علاء الدین را که در قصر سپید  
 محبوس بودند بیاوردند - بر سلطنت سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز  
 شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلی بر  
 تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داده - و ملک قطب الدین  
 حسن<sup>۳</sup> نایب مملکت و ملک مهذب<sup>۴</sup> الدین نظام الملک وزیر ممالک -  
 و ملک<sup>۵</sup> قراقش امیر حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح  
 مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرف خویش آورد -  
 امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهار شنبه  
 دوم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده<sup>۶</sup> وزارت  
 بصدر الملک نجم الدین ابوبکر مفوض شد - بعد از مدتی که اقطاعات  
 و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که  
 منگوته<sup>۷</sup> لعین سر همه<sup>۸</sup> بود از جانب اُچّه رسید - سلطان لشکرهای  
 اطراف جمع کرده بدفع ایشان روان شد - چون بلب آب بیا رسید خبر

<sup>۱</sup> M. فرماندهی در

<sup>۲</sup> M. سلطان علاء الدین

<sup>۳</sup> Tabakāt Nāsirī, p. 198, ملک قطب الدین حسین

<sup>۴</sup> B. ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک

<sup>۵</sup> M. omits و ملک

<sup>۶</sup> M. omits بعده

<sup>۷</sup> M. منکوبه

<sup>۸</sup> M. omits همه



کثرت لشکر اسلام که هیچ کسی<sup>۱</sup> از بادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بمالاعین رسید - منهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدارالملک<sup>۲</sup> دهلی مراجعت فرمود - و درین<sup>۳</sup> مهم جماعتی حبشیان و ناجنسان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکات نامحمود باعث و مشتغل می شدند - چنانچه قتل ملوک و اخذ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون می گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کار مملکت مهمل و مختل ماند - امرا و ملوک مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصرالدین که در آن وقت امیر بهرائیج بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصرالدین در دارالملک دهلی بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاءالدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم در آن حبس برحمت حق پیوست \* بیت \*

ساحل دریای جان آشوب مرگ ست این سرای

هان بتوس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود و الله اعلم بالصواب<sup>۴</sup>

## ذکر سلطان ناصرالدین محمود پسر سلطان

### سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصرالدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبت ملک ناصرالدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته<sup>۵</sup> بود ناصرالدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاءالدین محبوس شد

<sup>۱</sup> کسی M. omits

<sup>۲</sup> دارالملک M. omits

<sup>۳</sup> درمهم M.

<sup>۴</sup> و الله اعلم بالصواب B. omits

<sup>۵</sup> بود M. omits



روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه بدارالملک  
 دهلی در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از  
 جلوس در قصر دولتخانه بار عام داد - عامه<sup>۱</sup> خلائق<sup>۱</sup> در روز جلوس  
 بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرف گشتند - وزارت مملکت  
 بملک بلبن بنده<sup>۲</sup> شمسی داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش  
 داد - و<sup>۲</sup> جمیع کارها بدو سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف  
 بنیان<sup>۳</sup> سواری فرمود - ولایت<sup>۴</sup> کوه جود و نذنه<sup>۵</sup> را نهب و تاراج  
 گردانید - چند گاه بر لب آب سودره<sup>۶</sup> مقام کرد - چون در لشکر تنگی  
 علف شده بدولت سمت<sup>۷</sup> دارالملک دهلی باز گشت - در سنه  
 خمس و اربعین و ستمائه<sup>۸</sup> طرف هندستان<sup>۸</sup> میان دو آب عزیمت  
 فرمود - چون در حد<sup>۹</sup> قنوج رسید موضع<sup>۹</sup> بلسنده که مقام قلب بود  
 و کفار بسیار در آن<sup>۱۰</sup> حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکی  
 و ملکی<sup>۱۱</sup> اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سالم و غانم طرف

عام داد عام جلوس M. and عامه<sup>۱</sup> خلائق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت B. سلطنت او بیعت

<sup>۲</sup> جمع M.

<sup>۳</sup> Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

<sup>۴</sup> B and M. کوه جود و بنده; see for کوه جود p. 12 n. 4

<sup>۵</sup> B. and M. بنده. Elliot, vol. II., p. 346 n. 1 says the text has نذنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, n. 7.

<sup>۶</sup> See Raverty, p. 678, n. 1.

<sup>۷</sup> در طرف M.

<sup>۸</sup> B. and M. طرف میان دو آب

<sup>۹</sup> Tabakāt Nāṣirī, p. 210, gives نذنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., n. 2.

<sup>۱۰</sup> M. and B حصین

<sup>۱۱</sup> See Raverty, p. 682, n. 5.



شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائۀ جانب کوهپایۀ  
 میدوات<sup>۱</sup> بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب  
 و تاراج کرد<sup>۲</sup> - و غذایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فسدهٔ آن دیار را  
 مالش داده بدارالملک مراجعت نمود -<sup>۳</sup> همچنان خبر عصیان ملک  
 عزالدین بلبن در خطۀ ناگور بسمع مبارک<sup>۴</sup> سلطان رسانیدند - در سنه تسع  
 و اربعین و ستمائۀ طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین  
 بامان و دست راست بحضرت پیوست - فتنۀ او فرونشست - و از  
 آنجا طرف کالیور<sup>۵</sup> و چندیری و مالوۀ لشکر کشید -<sup>۶</sup> چاهر دیو<sup>۷</sup> لعین  
 که معظّم ترین کفار آن دیار بود در حدّ مالوۀ با پنج هزار سوار و دو<sup>۸</sup> لکجه  
 پیاده با لشکر اسلام مقابل شدۀ -<sup>۹</sup> آخر مفرزم گشت -<sup>۱۰</sup> سلطان بعد فتح  
 طرف دهلی باز گشت - سنه احدی و خمسین و ستمائۀ<sup>۱۱</sup> عزیمت لاهور  
 و ملتان و اچہ مصمم کرد - فسدهٔ آن دیار را نیز ضبط کرد<sup>۱۲</sup> مراجعت فرمود -  
 در سنه اثنین و خمسین و ستمائۀ<sup>۱۳</sup> سمت کوه پایۀ بردار و بیجنور<sup>۱۴</sup>

<sup>۱</sup> Ṭabakāt Nāsirī, p. 212 رتنبور, Raverty, p. 684 translates:—  
 Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

<sup>۲</sup> M omits کرد <sup>۳</sup> M. چنان <sup>۴</sup> M. omits سلطان

<sup>۵</sup> Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālīor.

<sup>۶</sup> M. هرجا <sup>۷</sup> See Raverty, p. 690, n. 1.

<sup>۸</sup> M. لک <sup>۹</sup> M. omits آخر <sup>۱۰</sup> M. سلطان مرحوم

<sup>۱۱</sup> B. and M. سنه احدی و ستمائۀ, but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائۀ. See Ṭabakāt Nāsirī, p. 217.

<sup>۱۲</sup> M. ضبط آورد و مراجعت

<sup>۱۳</sup> B. and M. سنه احدی و خمسین و ستمائۀ, but this date should be سنه اثنین و خمسین و ستمائۀ see Ṭabakāt Nāsirī, p. 218.

<sup>۱۴</sup> B. and Ṭabakāt Nāsirī, کوهپایۀ بردار و بیجنور M. کوهپایۀ بردار و بیجنور, Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.



لشکر بیرون آورد - مفسدان را فہب و تاراج گردانید - از آنجا دامن کوه گرفته میان سختور شدہ تا لب آب رہب برفت - ولایت <sup>۱</sup> کتیر را بانتقام ملک معز الدین درخشی بتاخت - و خلق را اسیر گردانیدہ در خطہ بدائون لشکر کشید - از آنجا سمت خطہ اودہ عزیمت فرمودہ و فسدہ آن دیار را نیز مالش دادہ سمت دارالملک دہلی مراجعت فرمودہ - در سنفہ اربع و خمسین و ستمائہ بدفع قتلغ خان کہ از پیش ملک <sup>۲</sup> عزالدین تافتہ رفتہ و با ہندوان پیوستہ بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا کہ از حضرت خایف شدہ بدو پیوستہ <sup>۳</sup> بودند پیش آمدہ و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بنصرت اللہ تعالیٰ لشکر اسلام را فتح شدہ جمع ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایہ سرمور برفت - از آنجا سمت دہلی باز گشت - در سنفہ خمس و خمسین و ستمائہ خبر پیوستن <sup>۴</sup> قتلغ خان مذکور <sup>۵</sup> و ان امرائی کہ با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان کہ امیر ملتان و آچہ بود بسمع سلطان رسانیدند - الغ خان <sup>۶</sup> را با عساکر قاہرہ بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان <sup>۷</sup> سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچہ سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضی شمس الدین بہرایجی مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستادہ <sup>۸</sup> استدعا کردند <sup>۹</sup> تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شہر را <sup>۱۰</sup> برین میعاد بر طریق خفیہ بیعت می <sup>۱۱</sup> دادند - مہدیان حضرت این کیفیت بہ <sup>۱۲</sup> الغ خان در قلم آوردند -

<sup>۱</sup> کتیر M.

<sup>۲</sup> ملک عز یافتہ M.

<sup>۴</sup> خبر سورمن M.

<sup>۷</sup> آن سمت M.

<sup>۱۰</sup> شہر نیز برین M.

<sup>۳</sup> خایف شدہ بودند پیش آمدہ M.

<sup>۵</sup> مذکور با آن امرائی M.

<sup>۸</sup> فرستاد و استدعا

<sup>۱۱</sup> بیعت دادند M.

<sup>۶</sup> M. omits را

<sup>۹</sup> M. استدعا نمودہ

<sup>۱۲</sup> M. کیفیت الغ خان



الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوال دستار بندگان حضرت برین جمله است - فرمان شود ایشان را در اقطاعات<sup>۱</sup> خویش بروند - تا این فسده زیادت نگیرد - سلطان همچنان کرد - فامّا مکتوب اکبر پیش از آن بر قتلغ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدو روز<sup>۲</sup> قطع کرده از سامانه در حوالی شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکبر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاعات رفته متامل و متفکر شدند - سلطان مرحوم دروازه های شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقت مقاومت نداشتند مذهبم گشتند - کشلو خان باز در ولایت خویش برفت - و اغلب حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر<sup>۳</sup> بر الغ خان رسید سالمّا و غانمّا مراجعت کرد - و در روز سه شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سده خمس و خمسین و ستمائنه بحضرت<sup>۴</sup> باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود اچّه و ملتان رسید - کشلو خان بلبن نیز<sup>۵</sup> بعهده و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت اندوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند - سال دیگر سده ست و خمسین و ستمائنه رسولان ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرط اعزاز و اکرام باشد بتشریفات فاخر و انعامات داخل مشرف گردانیدند<sup>۶</sup> و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدران سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر بیرون آورد - و در حوالی شهر

۱ M. واقعات

۲ Tabakat Nāsirī, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند \*

۳ M. خبر الغ خان

۴ M. omits بحضرت

۵ B. بلبن بدست و امان

۶ M. فرستاد and گردانید



لشکرگاه<sup>۱</sup> ساخت - بعده هرطرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسين و ستمائه دو زنجير پيل با نقود بسيار از ديار لکهنوتي بدرگاه اعلى بياوردند - در سلخ ماه شوال همين سال ملک<sup>۲</sup> کرلخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلى<sup>۳</sup> پيوست - و در سيزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ستمائه<sup>۴</sup> الغ خان بجهت دفع فساد متمردان ميوات بقدر ده هزار سوار برگستوان جراره و مبارزان خوانخواار تعيين شد - چون لشکر در کوهپايه ميوات سيد غذايم بسيار و مويشي بي شمار بر دست آورده - و سده ايشان را مالش داده سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت برتن مبارک سلطان غالب آمد بتقدير الله تعالى يازدهم ماه جمادي الاول سنه اربع و ستين و ستمائه از دارالغذا بدارالبقا رحلت فرمود<sup>۵</sup> -

\* بيت \*

بيا و يك نظر اعتبار کن در خاک      كه خاک تكيه گه خسروان معتبرست  
مدت ملك او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده و الله اعلم \*

## ذکر سلطان غياث الدين بلبن

چون سلطان ناصر الدين وفات يافت امرا و ملوک سه روز در<sup>۶</sup> تعزيت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سيوم روز سيزدهم ماه جمادي الاول سنه

<sup>۱</sup> لشکرها M.

<sup>۲</sup> M. کرلخان. Tabakāt Nāsirī p. 227 and Raverty, p. 714, Malik Tāj-ud-Dīn Sanjar-i- Tez Khan.

<sup>۳</sup> M. omits اعلى

<sup>۴</sup> M. سنه ثمان و خمسين و ستمائه ماه صفر سيزدهم ماه

<sup>۵</sup> M. رحلت کرد

<sup>۶</sup> B. omits در



اربع و ستین و ستمائنه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت<sup>۱</sup> می دادند - چون در<sup>۲</sup> ایام خانی زمام<sup>۳</sup> مملکت بر دست او بود کل ممالک<sup>۴</sup> هم بدو قرار گرفت - همان سال بجانب کویلدگیر عزیمت فرمود - و فساد آن دیار را مالش داده باز گشت - بعد از آن بر سمت کوهپایه سنتور تاخت<sup>۵</sup> و مقدمان آن طرف را علف تیغ گردانید - در موضع مکرکهجوری حصارى بنا کرد - آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده - بعده طرف حوالی عزیمت کرد - و آنجا نیز حصارى<sup>۶</sup> بر آورد - و بکوچ متواتر بجانب کوه جود<sup>۷</sup> رفت - و هر دو پسر جوده<sup>۸</sup> نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرف گشتند - بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمم کرد - چون بر لب آب گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود - همچنان خبر وفات سیر خان مقطع لکهنوتی رسید - لکهنوتی بامین خان مفوض گشت - و طغرل نایب او شد - از آنجا سمت دهلی مراجعت فرمود - بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دست ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود - و خلق قصبات و ایمة و قضات و سادات و اصحاب صغیره<sup>۹</sup> و اهل بازار روان<sup>۱۰</sup> کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده - هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد - چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید -

۱ ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت B. and دوکان نفر را امراء و ملوک بیعت M.

۲ همدران M.

۳ تمام مملکت B.

۴ مملکت بدو قرار M.

۵ بتاخت B.

۶ حصار بر آورد B.

۷ M. کوه خود see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text.

۸ حوده M.

۹ صغیر M.

۱۰ روانی M.



خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند<sup>۱</sup> - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد<sup>۲</sup> - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرت اعلیٰ بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی<sup>۳</sup> و ابتکین<sup>۴</sup> موسی در آن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - و قبها ببندند و در عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بزدیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص کنانند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را در ناکیه<sup>۵</sup> محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسطان رسید ملک ترمیتی<sup>۶</sup> را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمیتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمیتی غافل وار<sup>۷</sup> تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین<sup>۸</sup> ساخته<sup>۹</sup> صف راست کرده بر قلب ترمیتی زد - هم در اول حمله بشکست و ترمیتی مذکور گریخته در<sup>۱۰</sup> اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجرو<sup>۱۱</sup> تمر خان را نامزد او فرمود

<sup>۱</sup> کردند B. omits

<sup>۳</sup> قندزی B.

<sup>۵</sup> مارکیل M.

<sup>۷</sup> غافل و او تعاقب B.

<sup>۹</sup> ساخته وصف B.

<sup>۱۱</sup> ملک کجرو حاتم خان را M.

<sup>۲</sup> خطاب کرد که چون B. and M.

<sup>۴</sup> ابتکین M.

<sup>۶</sup> ملک ترمیتی عطف کرده B.

<sup>۸</sup> از کمین خاسته راست کرده M.

<sup>۱۰</sup> گریخته دروازه اوده B.



تا ملک<sup>۱</sup> ترمیتی را بر لب آب سرو<sup>۲</sup> بر دار کرده بر طغرل برند<sup>۳</sup> -  
 همچنان کردند - چون در حدود<sup>۴</sup> لکهنوتی رسیدند طغرل پیش آمد -  
 و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان  
 متأمّل شده خود عزیمت لکهنوتی کرد - همچنان<sup>۵</sup> شنید که سلطان  
 بجانب او حرکت فرمود - در بحر سرو<sup>۶</sup> سوار شد - طرف نازکیله رفت -  
 سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس<sup>۷</sup> را با عساکر قاهره برای دست  
 آوردن طغرل نامزد<sup>۸</sup> فرمود - همدرین محل عرضه داشت رای<sup>۹</sup>  
 دنوح<sup>۱۰</sup> رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت می آمد -  
 بالتماس آنکه بادشاه اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکر شد  
 که اولو الامر را تعظیم کفری واجب نباشد<sup>۱۱</sup> - ملک نیک ترس حاضر  
 بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش  
 از آنکه رای بیاید سلطان شکره بدست<sup>۱۲</sup> گیرد بر تخت بنشیند - چون  
 رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکره بر جانوری  
 پراند - چنانچه خلق بداند که بادشاه بجهت پرافیدن شکره قیام نموده  
 است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس  
 آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند<sup>۱۳</sup> - و به تشریفات گرانمایه

1 Barnī, Tārīkh, Fīrūz shāhī p. 84 says :—

تا امین خان مقطع اوده را در دروازه اوده بیاویختند \*

2 Barnī, p. 83 . آب سرو The Saru gazeteeerized into Sarjoo Sarjou, etc: Bharā'ij is on its East bank.

3 M. بردند

4 B. حد

5 M. شنید

6 M. سرف

7 M. پیکرس

8 B. نامزد کرد فرمود

9 M. رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برسید

10 Tabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای

11 M. واجب نکند

12 B. دست گیرد

13 M. کرد



مشرف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدآنچه ممکن باشد  
 بیارم - سلطان بکوچ متواتر<sup>۱</sup> میرفت - چون به لکهنوتی رسید طغرل  
 مذکور از خوف لشکر منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر  
 منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد  
 و او را زنده بدست آورد<sup>۲</sup> - بعده پوست او کشانیده<sup>۳</sup> و پرکاله کرده در  
 حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتی را بشاهزاده خرد بغرا خان که پیش  
 ازین امیر سامانه بود مفوض گردانیده سمت دار الملک دهلی<sup>۴</sup>  
 مراجعت فرمود - چون بددهلی رسید خان بزرگ اعزی محمد سلطان  
 پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که<sup>۵</sup> از مالم تا حد جناتی اقطاع او داخل  
 ملتان بود که<sup>۶</sup> بعد شهادت او را خان شهید<sup>۷</sup> میگویند - جناتی شصت  
 کروه از تهته بیشتر بر سر دریا ست این قدر اقطاع طرف غرب داشت -  
 امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف  
 نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند  
 و باز رفت - بعد آن دو<sup>۸</sup> سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیر  
 مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدن ملاعین و شهادت  
 یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجری علیه الرحمه

<sup>۱</sup> بر میرفت M.

<sup>۲</sup> For details see Barnī, pp. 88-90.

<sup>۳</sup> کشایند M.

<sup>۴</sup> B. omits دهلی

<sup>۵</sup> M. omits که

<sup>۶</sup> B. که در شهادت

<sup>۷</sup> M. omits خان شهید

<sup>۸</sup> Barnī, p. 109 says:—

در شهر سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن  
 و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود در میان لوهور و دیپالپور با تمر ملعون که سگی  
 شگوف از سگان چنگیز خان بود معاربه و مقابله افتاد \*



در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -  
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیف معلوم گردد<sup>۱</sup> \*

## مرثیه خان شهید این است

دیر یاز ست تا سپهر ستمگر اگرچه مدتی عقد موافقت می بندد -  
و عهد مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگار ناساز وار اگرچه یکچند  
رسم رضا می نهد - و وعده وفا می دهد - میگزرد - آسمان شوخ چشم که  
مردمک مردمی او بخش خساست<sup>۲</sup> معیوب است - اگرچه اول چون  
مستان بی آنکه هیچ گرمی باعث<sup>۳</sup> باشد چیزی می بخشد - و لیکن  
آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات  
و معهودات زمانه جافی<sup>۴</sup> هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع<sup>۵</sup> دیده  
و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده بیند خواهد که روی  
کمالت او را بداغ نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد  
در آن کوشد که جواهر<sup>۶</sup> او را پاره پاره در اطراف آفاق<sup>۷</sup> پراگند - درین  
باغ حیرت - و بستان حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ  
دلی از خار خار نرست - ای بسا سبزه نورسته که از خزان آفت در  
مقام لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهال نو خاسته که از تذبذب زمان  
بر خاک زمین پهلونهاد

\* بیت \*

در<sup>۸</sup> باد خزان بین که چه حد سردی کرد

بر سرو<sup>۹</sup> جوان چه ناجوان مردی کرد

معلوم گردد - مرثیه این است - المرثیه M. 1

خاست B. 2

عنه B. 3

حالی M. 4

مسماع M. 5

جوهر M. 6

افاق M. omits 7

سردار خزان B. 8

سرو جوان B. 9



یکی از امثال این تمثیل واقعه<sup>۱</sup> خسرو ماضی قآن ملک غازی است  
 أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ وَ ثَقُلَ بِالْحَسَنَاتِ مِيزَانَهُ رُوزِ آدِیْنَهْ بَهْ سَلَخِ<sup>۲</sup> مَاةِ ذِی الْحِجَّةِ

\* بیت \*

سنة ثلاث و ثمانین و ستمائة که -

ماة چون مهر در دل کافر هیچ جا در جهان<sup>۳</sup> پدید نبود  
 آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزاده اعظم که آفتاب  
 آسمان ملک بود و نورانیت غزو<sup>۴</sup> در غره غرا لایح - و جهد افراط جهاد  
 در ضمیر منیر ثابت و راسخ<sup>۵</sup> پای مبارک در رگاب آورد - بر<sup>۶</sup> رای مشکل  
 کشای او عرضه داشت نمودند<sup>۷</sup> که تمر ملعون<sup>۸</sup> با تمامی لشکر<sup>۹</sup> بسه  
 فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمت کوچ از آن مقام  
 نهضت فرمود - و به یک<sup>۱۰</sup> فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع  
 مصاف در حدود باغ نیر بر کرانه آب لاهور<sup>۱۱</sup> اختیار کرد - چه متصل آب  
 دهندهی بزرگ بود - آن را حصن حصین<sup>۱۲</sup> صورت بست - که چون  
 کفار در مقابل<sup>۱۳</sup> شوند هر دو آب در عقب لشکر باشد<sup>۱۴</sup> تا نه ازین جمله<sup>۱۵</sup>  
 کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقه<sup>۱۶</sup> لشکر را آفتی<sup>۱۶</sup>  
 تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت<sup>۱۷</sup> حزم و نهایت کاردانی

۱ واقع حور B.

۲ روز آدینه سوم ماة ذی الحجة Tabakāt Akbarī, p. 98

۳ در جهان B. and M. omits

۴ نوریت عرو M.

۵ راسخ M. omits

۶ شب آن بر رای B.

۷ بودند M.

۸ خاقان M.

۹ لشکر بفرسنگی B.

۱۰ به یکی M.

۱۱ لاهورا M.

۱۲ حصن حصین ساخت و صورت بست Tabakāt Akbarī, p. 89

۱۳ مقابله M.

۱۴ باشند M.

۱۵ جمله M.

۱۶ الفتی M.

۱۷ عایط جزم B.



آن خان جهان<sup>۱</sup> ستان بوده است - اما چون قضای<sup>۲</sup> بد رسد سرشته همه مصالح<sup>۳</sup> از تاب برود - و سلک همه تدبیرها<sup>۴</sup> بی انتظام شود

\* رباعی \*

هرکرا از بخت بد<sup>۵</sup> راه افتد کار او در گام بد<sup>۵</sup> خواه افتد  
 بخت چون دیوانه از ره<sup>۶</sup> گم شود عقل چون شب کور در چاه افتد  
 قضا را آن<sup>۷</sup> روز ماه و آفتاب که نسبت<sup>۸</sup> بملوک<sup>۹</sup> دارند در نشانه ماهی  
 آویخته بود - و مریخ که سرخ روی او همه از خون اعیان مملکت است  
 هم از ترکش آن برج خدنگ<sup>۱۰</sup> خزلان و طغانه<sup>۱۱</sup> طغیان می کشاد -  
 و خوان جوزا کمر را که اسدی بود از<sup>۱۲</sup> برج آبی خانه خون و خرابی  
 دلایل<sup>۱۳</sup> فتن و مخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز<sup>۱۴</sup> و اشارات جاء  
 القضاء ضاق القضاء در سباق<sup>۱۵</sup> اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که  
 سواره چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فروز را وقت زوال  
 نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره<sup>۱۶</sup> پدید آمد - خان غازی  
 همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم  
 او بر قضیه اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ کَافَّةً صفی صد بار قوی تر از سد سکندر  
 برکشیدند<sup>۱۷</sup> - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیره بذات<sup>۱۸</sup> عالی صفات

۱ خان جهانست آن بوده است B.

۲ قضا رسید B.

۳ مصالح ارباب برود B. and M.

۴ تدبیرها انتظام نشود M. از انتظام نشود B.

۵ M. بر

۶ M. راه

۷ B. آب روز

۸ B. سنت

۹ M. ملوک

۱۰ B. omits خدنگ

۱۱ B. طغیان

۱۲ B. آن برج

۱۳ M. دلایل

۱۴ B. امن و اشارات

۱۵ M. سیاق

۱۶ B. کفر

۱۷ سد برکشید M.

۱۸ B. and M. بران عالی



خویش در قلب گاه<sup>۱</sup> چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار  
تتار<sup>۲</sup> علیهم اللعنة و الخذلان از آب لاهور<sup>۳</sup> عبره کردند - و مقابل صف  
اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست<sup>۴</sup> بیابان زاده - پرهایی بوم  
بر سرهای شوم خود نهاده - غزاة اسلام از ملوک ترک و خلج و معارف<sup>۵</sup>  
هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه<sup>۶</sup> معرکه ازان قبل<sup>۷</sup> که حضرت  
مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ  
الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ تکبیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله  
چندین زیردستان را از خیل مغل بزیر تیغ گذرانیدند<sup>۸</sup> - نیزه ملوک درگاه  
در اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون<sup>۹</sup>  
بر می خاست - شصت ترکان<sup>۱۰</sup> خاص پر در پرتافته چنان می بود که  
جامه بود بر اهل تتار که تار تار نشد -

\* بیت \*

در اول تگ خدنگ شه<sup>۱۱</sup> جست

گشتند همه تتاریان<sup>۱۲</sup> سست

قلب گاه چون صف دوشاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تبار علیهم B. ۱  
قلب گاه چون بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار M. and اللعنة الخ  
علیهم اللعنة الخ \*

۲ B. تبار

۳ M. لب آب لاهور عبره

۴ B. خرابی کردند

۵ B. and M. و معارف و هندوستان

۶ B. بارگاه معرکه

۷ Tabakāt Akbarī, p. 99 ازان جهت

۸ M. گذرانید

خون میخواست B. and که نیزه وازار بالا هر یک چون میخواست M. ۹

خاص نیز B. and خاص تیر دریافته بود که جامه بود بر اهل تتار تار می شد M. ۱۰

در یافتند چنان می بود که جامه بود بر اهل نیاز تار تار می شد Tabakāt Akbarī, p. 99  
شصت ترکان خاص پر در پرتافته چنان می بود که جانیه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

خنک مکر شه جست B. and خنگ تک شه چیست M. ۱۱

۱۲ M. هشت



خدایگان شیر دل شمشیر زن با شمشیری چون عقیده خود صاف - از میان مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشیر گوئی در آن حرب گاه بر شمایل آن شاه می لرزید <sup>۱</sup> - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفع این مهم و دفع آن ملاعین به بندگان دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمائی - که شمشیر دوروی است - دفع <sup>۲</sup> اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیر قادر بر کمال بکه رسد - من از عین <sup>۳</sup> الکمال حشم می ترسم - \* رباعی \*

مرو تا خاک تو بر چشم بدم <sup>۴</sup> مگر کز چشم بد اندیش مندم  
فلک روئی چنان روشن ندید است من از دیده بدان <sup>۵</sup> آتش سپدم  
که <sup>۶</sup> بدان سنن <sup>۷</sup> غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند - هر یک <sup>۸</sup> بزبان حال  
از اسلحه در مقال <sup>۹</sup> آمدند - نیزه می گفت که شاهها امروز دست  
از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسیاری جدال <sup>۱۰</sup> و قتال کنده شده  
است - مرا در روی خصم مجال طعنه نمانده - مبادا که چون بچندم  
حرکت <sup>۱۱</sup> پریشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقد شست <sup>۱۲</sup>

<sup>۱</sup> می لرزند B.

<sup>۲</sup> تیغ اجل را از خمر بیحجاب Tabakāt Akbarī, p. 100

<sup>۳</sup> من از عین الکمال حشم می زنم M. من از عین الکمال جسم میزنم C. B.

<sup>۴</sup> ممکن کز چشم بد B. M. and Tabakāt Akbarī, p. 100

<sup>۵</sup> بران آتش M.

<sup>۶</sup> Tabakāt Akbarī, p. 100 after the quatrain, says

تازمانی در میدان جهد شرایط غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند

<sup>۷</sup> بدان شین M.

<sup>۸</sup> هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه B. and M.

<sup>۹</sup> دیگر که در مقابل M.

<sup>۱۰</sup> جلال و قتال M.

<sup>۱۱</sup> چون بر چشم M.

<sup>۱۲</sup> عقد شست تو عقده جوهر کشاد و کثاد تو B. عقده جوز بر جوزهر کشاد بر کشاد



تو عقدهٔ جوهر کشاده بقصد این <sup>۱</sup> فساد پیش مرو - من خود <sup>۲</sup> در رفتن  
 خاک بر سر میکنم - نباید ترکِ تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر  
 در خانهٔ هشتم در گوش کمین از کمان کید <sup>۳</sup> و کین بر سبیلِ جسارت و جفا  
 خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشتهٔ تدبیر از دست تفکر  
 نمی باید <sup>۴</sup> داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود  
 می پیجم - ساعتی بموقفِ تامل توقف کن - که اسلامیان و اسلام چون  
 طناب بر بستهٔ خیمِ نعم تو اند - الله الله با این طایفه <sup>۵</sup> رسمِ طناب اندازی  
 را چندین اطناب <sup>۶</sup> مده -

من بر غبت پیش تو سر در طناب آورده ام  
 تو کمند از زلف <sup>۷</sup> انداز ای کمند انداز من  
 فی الجمله آن شاه دین پناه - کفرگاه - بهمه <sup>۸</sup> قلب سپاه با این گروه گمراه  
 از نیم روز تا شبانگاه <sup>۹</sup> غزوی بی اجبار <sup>۱۰</sup> و اکراه میکرد - غوغاء غالبان و غا  
 و غلیان سرغزات <sup>۱۱</sup> غزا گوش گیتی و اسماع سماء کر کرده - زبانهای آتش  
 که از سر نیزهٔ اغر معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در <sup>۱۲</sup> گذارد پیغام  
 اجل یکحرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود  
 که يوم یقر المرء من اخیه - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده  
 پر خون - روی آسمان چون فرق <sup>۱۳</sup> پسران پدر کشته <sup>۱۴</sup> پر گرد <sup>۱۵</sup> \*

عقد جوهر جوهر کشاد بر کشاد and M. عقدهٔ جوهر کشاد نو بقصد B. <sup>۱</sup>  
 تو بقصد

- |   |                     |                       |
|---|---------------------|-----------------------|
| ۲ B. خود رفتن                           | ۳ M. کند and B. کیل | ۴ B. نمی یابد         |
| ۵ B. و ستم طناب                         | ۶ B. طناب           | ۷ B. نه انداز         |
| ۸ M. سهم قلب سپاه کفرگاه بهم قلب و سپاه |                     | ۹ M. شامگاه           |
| ۱۰ M. پی اختیار و اکراه                 | ۱۱ B. سر عزلت غرا   | ۱۲ M. تیغ که دران کرد |
| ۱۳ M. فوق یران                          | ۱۴ M. پسران بزرگشته | ۱۵ B. ترک کرد         |



آهن شمشیر<sup>۱</sup> چون آتش چه تابی ای پدر  
 تا مرا داغ یتیمی بر جگر خواهی نهاد  
 هم در عین این عذا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگاه تیری از شست قضا  
 بر بال آن شهیداز فضای غزا رسید - و مرغ روح او از قفس<sup>۲</sup> قالب بچمن  
 جنان و روضه رضوان نقل کرد<sup>۳</sup> اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان زمان پشت  
 دین محمدی چون دل یتیمان زار<sup>۴</sup> بشکست - و سد ملت احمدی  
 چون گور غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از  
 دست بشد - اعتمادی که بیضه<sup>۵</sup> اسلام بود از جا برفت - راست وقت  
 غروب آفتاب ماه عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد -  
 گردون بر شعار سوگواران جامه در نیل زده اشک سیاره بر اطراف رخساره  
 روان کردن<sup>۶</sup> گرفت - زحل بر وفق وفای شرط عزا کسوت سیاه گردانید -  
 از مرگ او بر اهل هندوستان نوحه میکرد - و مشتربی بر دریغ آن گرد اندود  
 و قدامی خون آلوده ذرع چاک و دستار زیر خاک می زد - و مریخ که  
 دست قوت او چون چشم ترکان و روی معیشت او چون جعد زنگیان  
 تفگ و تاریک باد از تاسف این<sup>۷</sup> خار خار در دل خون انگیخت -  
 چون حوت در نقش آفتاب و چون حمل در قبضه قصاب می<sup>۸</sup> طپید -  
 آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعه نکوشیدم بر آسمان  
 بر نیامد و در زمین فرو می شد، و زهره چون می<sup>۹</sup> دید که اجرام از جنگ

۱ شمشیر آتش چون چه

۲ M. قفس and B. قبص

۳ کرد و انا الیه راجعون B.

۴ M. یتیمان وار

۵ M. اسلام را

۶ M. گرفت

۷ تاسف این خاک خار خار B.

۸ B. قصاب می طپید

۹ M. چون دید



ایام چه زحمت یافتند زیر فی<sup>۱</sup> الطنبور نغمه دف را ورق بگردانید -  
و سماع در پرده دیگر آغاز کرد - بر وفات ان شاه بنده نواز خود بجای ساز  
نالدیدن گرفت - عطار که در غزوات و فتوحات بر موافقت کاتب - فتح نامها  
در قلم آوردی در آن تظلم از سواد دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراق  
دفتر خویش پیراهن کاغذی می پرداخت - ماه حالی در صورت هلالی  
با قامت منحنی در آن قیامت زمین سر بر دیوار<sup>۲</sup> افق می زد و مراتب  
مرائی نگاه می داشت -

روی بخاک می نهی و که چنین نخواهمت  
ماه زمانه ترا زیر زمین نخواهمت  
گر بشکار می روی جان من ست خاک تو  
خلوت خاک خوش بود جان من این نخواهمت  
حق تبارک<sup>۳</sup> و تعالی روح مطهر مطیب آن شاهزاده غازی را بمدارج اعلی  
و مراتب والا برساند - و دمدم جام مالا مال تجای جمال و جلال خودش  
بخشاند - و هر شفقت و محبت و تربیت و عاطفت که در حق این  
شکسته بی کس داشته است - سبب مزید درجات و محو خطیات او  
گرداند<sup>۴</sup> - آمین رَبَّ الْعَالَمین \*

<sup>۵</sup> القصة چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا  
آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان  
بحواله او گردانید - و ملک<sup>۶</sup> کجرا را زیارت داد - بعد از چندگاه مرض بر  
تن مبارک سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

<sup>۱</sup> زیر الطنبور B.

<sup>۲</sup> دیوار و در افق M.

<sup>۳</sup> حق سبحانه و تعالی B.

<sup>۴</sup> گرداند B.

<sup>۵</sup> B. omits القصة

<sup>۶</sup> کجرا B.



و ارکان دولت را با او بعیت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در  
 لکهنوتی بر پدر او بفرستد - چون سلطان از دار فذا بدار بقا رحلت کرد  
 ملک<sup>۱</sup> کجج<sup>۲</sup> نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده<sup>۳</sup>  
 است اگر او بر تخت نشیند هیچکس<sup>۴</sup> را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک  
 کوتوال<sup>۵</sup> حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک  
 بیگ<sup>۶</sup> سارق و حسن بصری<sup>۷</sup> و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف  
 بودند دست آورده<sup>۸</sup> جلا کردند - و خسرو خان<sup>۹</sup> را با خیل و تبع او اقطاع  
 ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تخت سلطنت  
 اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائنه بود - \* بیت \*

ای دل جهان محلّ ثبات و قرار نیست  
 دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود -  
 وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

## ذکر سلطان معز الدین کیقباد

سلطان معز الدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود -  
 بعد بجا آوردن شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائنه باتفاق امرا و<sup>۹</sup> ملوک

<sup>۱</sup> B. کججو

<sup>۲</sup> M. ناسوده

<sup>۳</sup> B. کسی را

<sup>۴</sup> M. ملک الامرا فخر الدین کوتوال Tabakāt Akbarī, p. 103 کوتوالیک حضرت  
 دهلی.

<sup>۵</sup> M. سارق

<sup>۶</sup> Barani in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 121 says حضرت خواجه حسین بصری

<sup>۷</sup> M. جدا کردند

<sup>۸</sup> Baranī, in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 122 says :—

در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند \*

<sup>۹</sup> M. omits امرا



وایمه و قضات در قصر دولتیخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر  
از معارف<sup>۱</sup> و مشاهیر بتمام با او بیعت کردند - جمله کار داران جد را بر  
اشغال قدیم مقرر داشت - فاما چند نفر را اشغال جدید تعیین کردن فرمود -  
چنانکه ملک ترکی<sup>۲</sup> خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهد<sup>۳</sup> داد بکی  
یافت ملک جاورجی<sup>۴</sup> سر جاندار گشت - و خواجه خطیر الدین را  
خواجه جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان  
معز الدین در قصر کیلوکهری روز جمعه بار عام داد - بجهت دست<sup>۵</sup>  
آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیل<sup>۶</sup> کرد - عرضه داشتی از زبان امیر  
ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمره ملاعین در حدود ملتان با لشکر  
اندوه آمده بود - بذه<sup>۷</sup> کمین<sup>۸</sup> لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد -  
و ایشان را از اقبال بادشاه مغهزم گردانید<sup>۷</sup> - الغرض چون فتح نامه  
بر عامه خلق با آواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هریکی  
بیایند و مبارکباد کفند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای  
کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ<sup>۸</sup>  
سارق امیر حاجب و ملک غازی وکیل در و ملک کریم الدین نایب  
باریک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جاندار و ملک  
مغلتهی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتهی و جاورجی را جلا کردند -  
و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد  
و ازبر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فنخروکیل

<sup>۱</sup> معارف مشاهیر M.

<sup>۳</sup> M. omits عهد

<sup>۵</sup> M. omits دست

<sup>۷</sup> M. گردانیده

<sup>۲</sup> Barani, p. 126 ملک اختیار الدین ترکی

<sup>۴</sup> M. جاورجی

<sup>۶</sup> M. نو مسلمان خیل کرده

<sup>۸</sup> M. ملک بیل سارق



و ملک تماچنی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -  
و علیشه <sup>۱</sup> کوه جودی و خورم <sup>۲</sup> برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -  
و بمرتبه قرب رسیدند <sup>۳</sup> - ملک جهجو را اقطاع شق سامانه تفویض شد -  
دختر او را سلطان در حباله خویش آورد <sup>۴</sup> و ملک کبکی را سر جاندار  
و ملک شعبان سبلیق <sup>۵</sup> شکنه بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار  
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنه المذکور عزیمت  
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تبار <sup>۶</sup>  
که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید <sup>۷</sup> که در حدود لاهور و ملتان  
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق <sup>۸</sup> را اسیر کرده - سلطان خانجهان <sup>۹</sup>  
شاهک باریک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسده ملاعین را مالش  
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور <sup>۱۰</sup> رسید طایفه ملاعین بغیر جنگ  
هزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایه جمون - بیدشتی را  
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت  
آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در  
اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین  
خطاب کرد و با جمعی <sup>۱۱</sup> انبوه بقصد دهلی می آید - سلطان معز الدین  
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطه اوده  
روان گشت - چون در کرانه آب <sup>۱۲</sup> سرو رسید - میان هر دو لشکر محاکیل  
شد - آب سرو در میان بود هیچ یکی عبیره کردن نمی توانست - امرا

۱ M. علیشه

۲ M. خورم

۳ M. قرب شدند

۴ M. آورده

۵ M. سبلیق

۶ B. کفار تبار

۷ M. omits رسید

۸ B. بسیار اسیر کرده

۹ M. جان جهان

۱۰ M. لاهور

۱۱ B. جمیع انبوه

۱۲ M. آب سرور







از بر خان و پسران و برادر او را در خانه خود درون حجره موقوف کرد<sup>۱</sup>  
 چنانچه همانجا<sup>۲</sup> برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند  
 و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش<sup>۳</sup> خلجی شد - و شایست خان  
 خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می<sup>۴</sup> بود -  
 چنانچه از اسراف و افراط مباشرت و معاشرت<sup>۵</sup> باز لقوه بر ذات مبارک  
 سلطان غالب شد - ملک<sup>۶</sup> ایتمر کجهن با امرا و ملوک اتفاق کرد که  
 شایست خان را دست آرند که تجارب<sup>۷</sup> زمانه بسیار دیده است - نباید  
 که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر  
 کجهن پیش ازین چاکر بیچه<sup>۸</sup> شایست خان بود - شمه از غدر ملک  
 ایتمر مذکور بر شایست خان بکشد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند  
 طلبید - زهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم<sup>۹</sup> خود را که حجا  
 حسین<sup>۱۰</sup> گفتندی بر سبیل الاغ در برن فرستاد و تقریر ساخت<sup>۱۱</sup> که  
 لشکر<sup>۱۲</sup> مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس  
 و اسباب موجود شبان شب بیایند - و مقابل غیاث پور گذار<sup>۱۳</sup> لب آب جون  
 بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود -  
 ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را<sup>۱۴</sup> بر خود طلبید که ما را  
 زدک مایه تکسر است - شما امشب برمن باشید - همچنان کردند -

۱ M. کرده

۳ B. برش

۵ M. omits معاشرت

۷ M. تجارت

۹ M. عمه

۱۱ M. تزویر ساخته

۱۳ M. کدارا لب آب

۲ M. هم از آنجا

۴ B. مشغول بود

۶ B. omits ملک

۸ M. ازین جا گریخته شایست خان

۱۰ M. omits حسین

۱۲ M. omits لشکر

۱۴ M. omits را



چون روز<sup>۱</sup> شد در فیروزه<sup>۲</sup> کوه که انرا بهوکل پهاری گویند بنشست -  
و عرض لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پیی مقطع قنوج نزدیک شایست  
خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس<sup>۳</sup> بطالب ایشان فرستاد که  
سلطان می طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - گرت دیگر فرستاد -  
همچنین ایتمر مذکور کس می فرستاد - این دفع میکرد - چون<sup>۴</sup> ملک  
ایتمر دید که شایست خان نمی آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک  
ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش ازان سوار شده  
بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد  
توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکر قنوج  
مأذنه است - ملک ساعتی فرود آید<sup>۵</sup> تا بحضور عرض<sup>۶</sup> کرده برابر  
رکاب بحضور رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسب فرود آمد - شایست  
خان دست او بگرفت - گفت شما مردمانی که آدمی را بر طریق گوسپند  
ذبح کنید - و<sup>۷</sup> در آب می اندازید - این چندین بر من می خواهید  
بکنید - ملک ایتمر را همانجا<sup>۸</sup> گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل  
کوشک کیلوکهری ایستاد - ملک در پیی مقطع قنوج با او موافقت نمود -  
همدران محل فخرالدین کوتوال با پسران بمبارکباد<sup>۱</sup> ما<sup>۲</sup> نو بر سلطان  
میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال  
بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان  
جمله امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

۱ B. omits شد

۲ M. فیروز کوه

۳ M. omits یک کس

۴ M. خود ملک ایتمر

۵ M. فرود آید

۶ M. عرضه کرده

۷ M. omits و در آب می اندازید این چندین بر من می خواهید بکنید

۸ M. گرفته گردن



را از کدارا با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی <sup>۱</sup> ملک حسام الدین را مقدمه لشکر کرده ترتیب و تعبیه جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیاثی و معزی نیز با پیلان و عساکر قاهره مستعد جنگ <sup>۲</sup> آمدند - ملک نصیر الدین شحنة پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشک کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمت باد لقوه داشت و سوار شدن نمی توانست چند نفر محدود چنانچه قاضی عالم و امیر علی و دو نفر خواجه سرا برداشته <sup>۳</sup> بالای کوشک کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجینی پایک <sup>۴</sup> که از مقربان سلطان بود با جمع خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - او را در کشتی سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهنوتی خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیاثی بسر آمده بود و مدت ملک داری دودمان بلندی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجینی پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیش در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوار مستعد درون کوشک فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چبوتره سیجانی <sup>۵</sup> برد - و بر تخت سلطنت اجلاس <sup>۶</sup> داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگهداشتن سلطان تعیین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک <sup>۷</sup> جهجو <sup>۸</sup> آورده گفت شاهزاده

۱ M. پسر مایکی

۲ M. جنگ بیرون آمدند

۳ M. برداشت

۴ B. رجینی پایک

۵ M. سبجانی

۶ B. اجلاس دارالملک داد

۷ B. omits ملک

۸ B. جهجو



شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب ملک شوید -  
و مرا <sup>۱</sup> اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیپالپور <sup>۲</sup> دهید تا من همین  
زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایان نیابت و درخور وزارت توئی -  
مرا اقطاع کره بده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست  
خان آورد <sup>۳</sup> و گفت حق سبحانه و <sup>۴</sup> تعالی ترا بجهت دولتهای  
فراوان آفریده است - همچنین کن که ملک جهجو میگوید - بعده <sup>۵</sup>  
شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده <sup>۶</sup> همان زمان در کره <sup>۷</sup>  
روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری <sup>۸</sup> نصب کنند - شاهزاده  
را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم  
روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا  
به تشنگی و گرسنگی هلاک شد - و دران وقت سلطان معز الدین این نظم  
از انشای خود نبشتن فرمود \*

اسپ هنرم <sup>۹</sup> بر سر میدان مانند ست  
دست کرم در ته سندان مانند ست  
چشم که صد کان گهر <sup>۱۰</sup> کم دیدی  
امروز بیا ببین <sup>۱۱</sup> چه حیران مانند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم <sup>۱۲</sup> سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود <sup>۱۳</sup>  
و مدت ملک سلطان معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود و الله اعلم  
بالصواب \*

<sup>۱</sup> B. omits مرا

<sup>۲</sup> سیالپور B.

<sup>۳</sup> M. آورده و گفت

<sup>۴</sup> M. حق تعالی

<sup>۵</sup> M. omits بعده

<sup>۶</sup> B. دهانید و همان

<sup>۷</sup> B. کوه

<sup>۸</sup> M. در سیر

<sup>۹</sup> M. اسپ هنرم

<sup>۱۰</sup> B. کان گهر کردیدی

<sup>۱۱</sup> M. امروز بتنان

<sup>۱۲</sup> B. omits محرم

<sup>۱۳</sup> B. omits بود



## ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کيقباد بود -  
 چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهری شهادت یافت سلطان  
 شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنه المذکور در  
 چبوتره<sup>۱</sup> سیجانی بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایب مملکت  
 شایست خان شد - چون او<sup>۲</sup> ضابط ملک بود و نائب گشته تا مدت سه  
 ماه ملک بر قرار خویش بماند<sup>۳</sup> - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه  
 و جمیع بندگان غیاثی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست  
 خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکنت<sup>۴</sup> نایب  
 امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکنت ایشان را بزبان<sup>۵</sup> فریب داد  
 و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست  
 خان آمد - و از<sup>۶</sup> مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک  
 حسام الدین پسر خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه  
 سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیدار - چون سلطان را بر شایست  
 خان آورد ایتمر سرخه و بندگان دیگر را خبر شد - ایشان<sup>۷</sup> سلاح پوشیده  
 تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح  
 بردند و بجنگ پیوستند - شایست<sup>۸</sup> خان و خلجیان دیگر را سوار  
 شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

۱ M. سیجانی

۲ M. omits او

۳ M. نمانده

۴ M. بکنت

۵ M. ایشان را زبان

۶ B. omits و از مکر ایشان اعلام داد

۷ M. omits ایشان

۸ B. omits شایست خان



دران محل از اسپ خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم  
 تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ<sup>۱</sup> یکی کار نکرد - ملک  
 اختیار الدین کمان کشید - تیری<sup>۲</sup> بر ایتمر سرخه مذکور زد چنانکه هم  
 بدان<sup>۳</sup> زخم تیر کشته شد - سر او را بالای فیزه کردند - درین محل صاحب  
 طبعی<sup>۴</sup> گوید \*

شهرزاده که ملک را<sup>۵</sup> بتدبیر بداشت تیری زد خصم را زیر بداشت  
 در خانه ملک شاه خلیل بود آن روز او آن همه خانه را<sup>۶</sup> بیک تیر بداشت  
 چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست  
 خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده<sup>۷</sup>  
 محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت<sup>۸</sup> بنشست - سلطان شمس الدین  
 هم دران حبس برحمت حق پیوست \*

نوش فلک بی نمک نیش<sup>۹</sup> نیست شغل جهان شعبده<sup>۱۰</sup> بیدش نیست  
 مدت ملک سلطان شمس الدین کیکاؤس سه ماه و چند روز بود و الله  
 اعلم بالصواب<sup>۱۱</sup> \*

## ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغوش خلجی بود چون فتنه ایتمر  
 سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

<sup>۱</sup> M. omits هیچ

<sup>۲</sup> B. omits تیری

<sup>۳</sup> M. همدران

<sup>۴</sup> B. طبع

<sup>۵</sup> B. omits را

<sup>۶</sup> M. آورده و محبوس

<sup>۷</sup> M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست

<sup>۸</sup> M. بیدش

<sup>۹</sup> B. مشغله

<sup>۱۰</sup> B. omits بالصواب



سنة المذكور<sup>۱</sup> سلطان جلال الدین باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیدلوکهری  
بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیدشتی اعمال و اشغال باقریبای خویش  
مفوض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع  
حوالی داد - و پسر میانگی را<sup>۲</sup> ازکلی<sup>۳</sup> خان و پسر خرد را قدر خان  
و ملک حسین عم خود را تاج<sup>۴</sup> الملک خطاب کرد - و ملک خموش  
عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقیق امیر حاجب و ملک خورم وکیلدر  
و ملک بکنت<sup>۵</sup> نایب امیر<sup>۶</sup> حاجب و ملک اختیار الدین هندو خان  
غیاثی نایب وکیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک  
عز الدین برادر زاده قریبک میمنه و ملک عوض قریبک میسره و ملک  
احمد چپ سر جاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک  
علاء الدین برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی<sup>۷</sup> اخور بگ  
میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهلی خطاب یافت -  
و کمال الدین کافوری را عهده نیابت عارضی و فخر الدین کوچی را عهده  
دادبیکى تفویض کرد - و اسد الدین<sup>۸</sup> و قیم<sup>۹</sup> سهم العشم و شمله حشم<sup>۱۰</sup>  
گشتند - در ماه شعبان سنة المذكور<sup>۱۱</sup> ملک چهارجو<sup>۱۲</sup> در کوه<sup>۱۳</sup> طغیان

ای در سنة تسع و ثمانین و ستمائه - غیلی بولی در تاریخ فیروز شاهی<sup>۱</sup>  
صفحه ۱۷۵ سنة ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ<sup>۲</sup> جلوس علی اصم الرواب سنة  
تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفلوح<sup>۳</sup> ز مهرت  
شصد و هشتاد و نه سال " تهریر فرموده \*

تاج الملک مخاطب گشتند B. and M. ازکلی خان M. را M. omits

ملک اتاجی Barani, p. 174 اماجی M. ۷ امیر M. omits ۶ بکنت M. ۵

و شمله حشم M. omits ۱۰ و قسم M. ۹ اسد B. ۸

در and also Tabakāt Akbarī, p. 119 در دوم سال جلوس Barani, p. 181  
سال دوم از جلوس

ملک چهارجو Barani, p. 181 ۱۲

در کوه M. ۱۳



ورزید - امیر علی سر جاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند -  
 بعضی امرای جلالی که اقطاعات طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک  
 تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک <sup>۱</sup> نصرت شحنة  
 بارگاه و ملک علی بک و ملک قبران جمله در کرک <sup>۲</sup> جمع شدند - چون  
 امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازی <sup>۳</sup> مقطع کرک و ملک  
 بهادر هم در کرک بماندند - امرای <sup>۴</sup> مذکور ملک سیلیق <sup>۵</sup> را بر ایشان  
 فرستادند که توقف شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را  
 گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگان غیاثیم بر ملک  
 جهجو خواهیم رفت - از کرک <sup>۶</sup> در بداون آمدند - از آنجا لب آب گنگ  
 عبور کرده در قصبه بکلانه <sup>۷</sup> لشکر ساختند - و منتظر آمدن ملک جهجو  
 بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت -  
 و لشکر خود را دو فوج کرد - یک فوج پسر میانگی ارکلیخان را داد و بجانب  
 امروده <sup>۸</sup> روان کرد - و فوج دوم <sup>۹</sup> برابر خود بجانب کول و بداون بیرون  
 آورد تا ملک جهجو از جانب کابر در آمد - و ارکلیخان در جواب <sup>۱۰</sup> رفت -  
 کنار لب آب رهپ <sup>۱۱</sup> هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه  
 چند <sup>۱۲</sup> شب روز جنگ قائم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله <sup>۱۳</sup> بر ملک  
 جهجو آمده چنان تقریر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب  
 می رسد - اگر میتوانی برو - ملک جهجو را طاقت استقامت نماند

<sup>۱</sup> M. قتلغخان نصرة.

<sup>۳</sup> M. البغازی.

<sup>۵</sup> M. سلیق.

<sup>۷</sup> B. بکلانه.

<sup>۹</sup> B. فوج برابر خود کول و بداون.

<sup>۱۱</sup> B. آب وهب.

<sup>۲</sup> M. کیزک.

<sup>۴</sup> B. omits مذکور.

<sup>۶</sup> B. اکرکرک.

<sup>۸</sup> M. امروده.

<sup>۱۰</sup> M. در حواله رفت.

<sup>۱۳</sup> M. کویله و ملک.

<sup>۱۲</sup> B. چنانکه قائم ماندند.



شب‌اشب بگریخت - چون روز شد ارکلیخان عبده کرده تعاقب نمود -  
 بهیم<sup>۱</sup> دیو را بدوزخ فرستاد و البغازی کشته شد - و ملک مسعود اخوربک  
 و ملک محمد<sup>۲</sup> باین زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب انهری  
 کیتهور<sup>۳</sup> و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الماس بیگ اخوربک  
 شد - سلطان بجانب دارالملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب  
 سنام بسبب دفع فتنه عبد الله بچه شاهزاده خراسان<sup>۴</sup> که با لشکر انبوه<sup>۵</sup>  
 آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد  
 بسیار رفت اما جنگ قائم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف  
 بسیار از یکدیگر یادگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان  
 بجانب دارالملک دهلی باز گشت - خان خاندان را درین وقت زحمت  
 شد و برحمت حق پیوست - ارکلی خان از ملتان در دهلی آمد -  
 سلطان ارکلی خان را بدهلی<sup>۶</sup> گذاشت و خود<sup>۷</sup> بجانب مندور  
 عزیمت فرمود - چون آنجا رسید وقت نماز شام<sup>۸</sup> ملک فخر الدین  
 کوچی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلتی و برادرش تاج الدین  
 کوچی و هرمار و ملک مبارک شکار بک غیاثی غدر اندیشیده اند -  
 سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد بار عام داد - جمله امرا و ملوک  
 بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتی آورد<sup>۹</sup> و گفت چون الله سبحانه  
 و تعالی<sup>۱۰</sup> مرا ملک بواسطه شما نداده است<sup>۱۱</sup> بسعی شما از من  
 نرود - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

۱ M. بهیم دیو

۲ M. omits محمد

۳ M. کسینهور

۴ M. omits خراسان

۵ M. انبوه بیرون آمده

۶ M. در دهلی

۷ M. omits خود

۸ M. نماز شد

۹ M. آورده و گفت

۱۰ M. حق تبارک و تعالی

۱۱ M. نداده است



همان زمان اقطاع بداؤن اورا مفوض شد - جامه یافت و روان کرد -  
و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرجاندارى از هرنمار بستیدند -  
و ملک بغرا کندانى <sup>۱</sup> را دادند بعده حصار مزدور فتح شد - سلطان  
بکوچ متواتر سوارى <sup>۲</sup> کرده بسوى دارالملک مراجعت فرمود - چون  
در کوشک کیلوکهرى رسید روزى دران ایام جشنى ساخته بود و با چند نفر  
خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نبشتن فرمود \* رباعي \*

آن زلف پریشانت ژولیده نمي خواهم

وان روی چون گلزار <sup>۳</sup> تفسیده <sup>۴</sup> نمي خواهم

بنی پیرهنت خواهم یکشب بکنار آئی

هان بانگ بلندست این پوشیده <sup>۵</sup> نمي خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغو برسیدی موله افترا کرد که تمامی امرا  
و ملوک بروی یار شده اند - ملک الغو بر سلطان گفت که سیدی موله  
و قاضی شیخ جلال الدین کاشانی <sup>۶</sup> و پسران او و ملک تثار و ملک  
لنکی <sup>۷</sup> و ملک هندو پسر ترعی <sup>۸</sup> و ملک عز الدین بغانخان و هتھیا  
پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان  
سیوم روز نماز جمعه اکبر و صدور حضرت دهلي را طلب کردند - در سرای  
محضر ساختند - سلطان <sup>۹</sup> در منظر نشسته بود - سیدی موله و  
امرای مذکور را بیاوردند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که  
درویشان را در کار مملکت و امور سلطنت چه گذر <sup>۱۰</sup> - شیخ آغاز کرد که  
این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قاضی

<sup>۱</sup> کندانى M.

<sup>۲</sup> B. omits سوارى کرده <sup>۳</sup> M. گلزارین

<sup>۴</sup> M. تفسیده and B. تبسیده

<sup>۵</sup> M. پوشیده

<sup>۶</sup> M. کلیسانی

<sup>۷</sup> M. کنكى

<sup>۸</sup> B. پسر نوعى Barani, p. 174

<sup>۹</sup> M. ساختند در منظر

<sup>۱۰</sup> B. چه سزد



جلال الدین<sup>۱</sup> آورد که چون دانشمند<sup>۲</sup> بزرگ شود قضا یابد تو ازین  
 بزرگ تر چه خواهی<sup>۳</sup> شد - او نیز گفت بهتان<sup>۴</sup> و بر من افترا بحق<sup>۵</sup>  
 مالک یوم الدین می کند و من ازین افعال منفرة و بیزارم - سلطان مزاج  
 گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا<sup>۵</sup> پایک را بگرز<sup>۶</sup> بکشند - و پسر  
 ترعی را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت یکبار غدر  
 کردی بخشیدم اکنون چه میگوئی - گفت همچنین است<sup>۷</sup> که بادشاه  
 می فرماید اما در آنگاه غدر اندیشیده بودم جان بخشی کردی \* شعر<sup>۸</sup> \*  
 تا بیداموزند شاهزانی که زر بخشند و سیم  
 رسم جان بخشیدن سلطان دین فیروز شاه  
 بالله العظیم این بار بی گناه کشته می شوم - اگر فرمان شود دب<sup>۹</sup>  
 کدم - بعده روی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی<sup>۱۰</sup> موله ماجر  
 نمی کنید - دو نفر قلندر و یک حیدری در آمدند - و کارد بکشیدند -  
 محاسن مبارک سیدی پاک دین<sup>۱۱</sup> با زنج فرود آوردند<sup>۱۲</sup> و سوزن جوالقیان  
 در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بنفشست - سنگ مهره  
 آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بزدند - آنگاه ارکلی خان

۱ قاضی جدال آورده M.

۲ دانشمندی M.

۳ خواهی شدن B and بزرگ چه خواستی شدن M.

۴ نیز گفت بر من افترا می کند سلطان M.

۵ هتیا M.

۶ بابک را بزخم گرز بکشید M.

۷ است M. omits.

۸ این بار upto شعر M. omits from.

۹ Barani p. 211 says:—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهی بس شگرف شد - سلطان  
 فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معنی از علما  
 فتوی طلبید - علمای متدین بیک زبان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده  
 است و خاصیت چیزی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود \*

۱۰ موله M. omits.

۱۱ آن پاک دین B. ۱۲ تارنج فرود آوردند B.



اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی  
استغفار می کرد <sup>1</sup> - همچنین می آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه  
سیدی پاک <sup>2</sup> دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت می گفت  
و می خندید عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْغُفْرَانُ \* \* رباعي \*

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان و زشت خو را نکشند  
گر عاشق صادقی ز کشتن مگر ریز مرد <sup>3</sup> مردار بود هر آنچه او را نکشند  
فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس  
ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفه باقی را دب  
کذانند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پای سلطان گرفت -  
سلطان جمله را جان بخشی کرد - بعد آن دوم کورت بجانب رنتنبور <sup>4</sup> مهم کرد -  
ارکلیخان بی رخصت سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کره  
جائی رفته <sup>5</sup> بود سلطان بسبب این معنی <sup>6</sup> بغایت متروک و مشوش می بود -  
طرف <sup>7</sup> کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد -  
و دران این رباعي از انشای خاص <sup>8</sup> خود نوشتن <sup>9</sup> فرمود - \* رباعي \*

مارا که قدم بر سر گردون <sup>10</sup> شاید از توده سنگ و گل چه قدر <sup>11</sup> افزایش  
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم <sup>12</sup> درست باشد که شکسته درو آساید  
ملک سعد منطقی و راجا علی را طلب فرمود و گفت درین <sup>13</sup> رباعي  
هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب <sup>14</sup> نیست بغایت پسندیده

<sup>1</sup> M. omits سیدی استغفار می کرد

<sup>2</sup> M. omits from پاک to منڈش.

<sup>3</sup> B. مورد مردان and M. مورد مردار.

4 M. زنه‌نور.

جائی بود رفتہ M. <sup>5</sup>

<sup>6</sup> B. omits معني.

7 B. کالبور.

<sup>8</sup> M. omits خاص.

9 M. نبشتن

10 M. شاید.

<sup>11</sup> M. چه دور افزاید.

12 B. بنهادم دست.

13 M. در رباعي.

<sup>14</sup> M. omits عيب.



آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید <sup>۱</sup> فاما عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود \* رباعی \*  
 باشد که درین جا گذر کس <sup>۲</sup> باشد کش خرقة و رای چرخ اطلس باشد  
 باشد ز دم یا <sup>۳</sup> قدم معتبرش یک ذره بما رسد همان بس باشد  
 بعد آن چند روز دیگر خبر ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر  
 رفت و نهب کرد و مال و پیل و اسب بی شمار دست آورد و بجانب کره  
 باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - و ملک  
 عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک  
 علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف  
 لکهنوتی برود - ملک ریحان عرضه داشتی بحضرت <sup>۴</sup> اعلی ارسال کرد که  
 ملک علاء الدین هراس گرفته است اورا مستظهر گردانند - و محمد خطاب  
 را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خان افتاد بند  
 کرده بدو سپارند تا مگر <sup>۵</sup> ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه  
 داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان <sup>۶</sup> در بجزرا سوار شد و لشکر را  
 فرمان داد تا گذاره آب گرفته آید - چون نزدیک کره رسید ملک علاء الدین  
 الماس بیگ را با مبلغی <sup>۷</sup> جواهر که از نهب و تاراج <sup>۸</sup> دیو گیر بدست  
 آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا  
 نمی آید - او عرضه داشت کرد که می ترسد - می خواهد که طرف  
 لکهنوتی برود - اگر بادشاه میخواست که او پریشان نشود - بادشاه جهان تنها

۱ م. می گویند.

۳ ب. با قدم.

۵ ب. تا مگر.

۷ بیگ را مبلغی.

۲ درین خاکدرس شد کس.

۴ M. omits اعلی.

۶ رسید سلطان در بحر سوار و لشکر.

۸ M. omits و تاراج.



برود و او را بیدار - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفته  
ایشان نشنیدید - با چند نفر معین چنانچه خورم وکیل در و ملک فخر الدین  
کوجی و ملک عوض قر بیگ و ملک جمال الدین ابوالمعالی و نصیر الدین  
کهرامی و اختیار الدین نایب و کیلدر و ترمیتی طشتدار بوقت نماز دیگر  
گذار لب آب گزگ شد - هم در کرانه آب جایگاهی راست کرده بودند -  
سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و بیای  
سلطان پاک سیرت <sup>۱</sup> افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسن <sup>۲</sup> ملک  
علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و <sup>۳</sup> چندین سال بهر  
این <sup>۴</sup> پروردم که از من هراس گیری - ملک علاء الدین دست سلطان  
بگرفت - محمود سالم سلاحدار <sup>۵</sup> تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم <sup>۶</sup>  
بکشت - سر مبارک او را برنیزه کردند - امرای دیگر زخم خورده روی  
بکشتی آوردند <sup>۷</sup> - ملک علاء الدین دویده طناب کشتی بگرفت - بیشتر  
خود را در آب انداخته <sup>۸</sup> غرق شدند - ملک فخر الدین کوجی زنده بدست <sup>۹</sup>  
آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهی ظاهر کرد - ملک احمد جب  
لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر  
میانگی سلطان که درخور سلطنت ولایت بادشاهی بود تا آمدن او از ملتان  
توقف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلی بر تخت <sup>۱۰</sup>  
نشاندند - و سلطان رکن الدین <sup>۱۱</sup> ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

۱ سلطان افتاد M.

۲ محاسن مبارک M.

۳ M. omits و پدرم.

۴ B. بهر آن.

۵ B. سالم پلید مردار.

۶ Barani, p. 235 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

۷ آورده M.

۸ M. انداختند و غرق

۹ B. بر دست.

۱۰ M. omits بر تخت.

۱۱ M. رکن الدین را ابراهیم.



دهلي با او بيعت کردند - بعده ملک علاء الدين بکوچ متواتر بجانب  
دهلي رانده مي آمد - در هر منزلی که مي رسيد اجهوها<sup>۱</sup> زر لشکر را  
ميداد - چنانچه خلق تمام رخ بر<sup>۲</sup> علاء الدين نهادند - چون در کناره جون  
رسيد عراده و منجنیق<sup>۳</sup> نهاد واجهوها را بيرون انداختن گرفت<sup>۴</sup> - امرای  
دهلي<sup>۵</sup> بر ملک علاء الدين عهدها فرستادند و بيعت کردند - بعده دو گان  
سه گان<sup>۶</sup> امرا هر روز ازین جانب مي تافتند و بر ملک علاء الدين  
مي پيوستند - چون سلطان رکن الدين را این حال معلوم شد طاقت  
استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکلیخان نهاد - ملک قطب الدين  
و ملک احمد چب و بغرا گیلانی موافقت نمودند و در ملتان رفتند -  
روز دیگر ملک علاء الدين آب جون عبیره کرد و در سیری نزول فرمود - بعد  
از سي<sup>۷</sup> روز دیگر بر تخت مملکت بنشست - و این واقعه در نوزدهم  
ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعين و ستمائه بود - این رباعي مي گفت<sup>۸</sup> -

دیدي چه کرد چرخ ستم گار<sup>۹</sup> و اخترش

نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش

در خاک او فگند چه خورشید ملک را

گردون که خاک بر سر خورشید افورش

مدت ملک سلطان جلال الدين مرحوم هفت سال و چند ماه بود  
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ<sup>۱۰</sup> \*

۱ اجهوها زد M.

۲ ملک علاء الدين آوردند M.

۳ عراده منجنیق M.

۴ بيرون انداختن طرف امرا M.

۵ Tabakāt Akbarī, p. 137:

ملک علاء الدين هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراگنده ساختی \*

۶ دو گان یگان امرا M.

۷ بعد از پنج روز M.

۸ این رباعي مي گفت M. omits

۹ چرخ ستم گار اخترش M.

۱۰ بالصواب و اليه المرجع و المآب M.



## ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجی بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه<sup>۱</sup> ذی الحجه سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هر کسی را بر اندازه حال او خطاب و اشغال معین گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باریک و الغ خان خطاب کرد - ملک هرمار وکیلدر امین خان و ملک سونج<sup>۲</sup> نکشیخان و ملک اماجی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان<sup>۳</sup> خان را مفوض شد - یوسف خواهرزاده ظفر خان و سنجر حربون<sup>۴</sup> البخان و سلیمان شه برادر زاده البخان و برادر زاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان<sup>۵</sup> و ملک نصرت نصرت خان<sup>۶</sup> مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوچی تمغاج خان<sup>۷</sup> و فخر الدین کوچی بغرا خان و مولانا تاج الدین سرپرده داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البخان را در ملتان<sup>۸</sup> بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصارى شدند - ساکنان و متوطنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت می آورد - چون نزدیک

<sup>۱</sup> M. omits ماه.

<sup>۳</sup> از ارسلان خان را مفوض B.

<sup>۵</sup> M. بغرشخان.

<sup>۷</sup> B. کوچی و تمغاجخان.

<sup>۲</sup> M. ملک سونج نکشیخان.

<sup>۴</sup> M. سنجر خسر پوره البخان.

<sup>۶</sup> M. omits نصرت خان.

<sup>۸</sup> M. omits در ملتان.



ابهوهر رسید فرمان<sup>۱</sup> جهان مطاع صادر گشت که همانجا ارکلیخان  
و سلطان رکن الدین را در<sup>۲</sup> چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی  
تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چب و الغورا  
نیز میل کشیده در گوالیر<sup>۳</sup> فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرئمار یافت -  
الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلی خان یار بودند  
ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلی خان<sup>۴</sup> و ارسلان خان  
را از سامانه بند کرده در بهرایچ جلا<sup>۵</sup> کردند - و همانجا زه در گردن  
انداخته بیاویختند - و هرئمار از ملتان طلب شد او را نیز کور کرده  
در اچه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مغوض شد - همچنین لشکر  
ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان<sup>۶</sup> الغ خان و ملک تغلق امیر  
دیبالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق  
شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار دست آورده میبرد -  
رالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اول حمله انهزام  
در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر  
گشتند - کورت دوم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان<sup>۷</sup> خود قصد ولایت  
هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد<sup>۸</sup> - سلطان الغ خان  
و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف  
شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکر ملاعین منهزم گشت - قتلغ خواجه  
با بعضی لشکر جانب ترکستان<sup>۷</sup> روی نهاده بعد از<sup>۸</sup> رفتن همانجا در دوزخ

۱ فرمان آمد تا همانجا M.

۳ M. کالپور.

۵ M. جدا کردند.

۶ M. خراسان.

۲ B. omits in در چشم.

۴ M. omits خان ارکلی.

۶ M. ملک الغ خان.

۸ B. and M. omits رفتنا همانجا.



رفت - کرت سیوم ترغی<sup>۱</sup> که یکی از مرکتان<sup>۲</sup> ان دیار بود با لشکر انبوه  
 بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه<sup>۳</sup> گرفته تا حد برن  
 رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصارى شد - سلطان بجهت<sup>۴</sup>  
 دفع ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام  
 در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز پیامد - یکجا شده شبخون بر  
 ملاعین زدند - بعذایت الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده  
 باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق او را در حضرت  
 آورد - کرت<sup>۵</sup> چهارم محمد ترق<sup>۶</sup> و علی بیگ که بادشاهزادگان  
 خراسان بودند لشکر بی شمار و مردان جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج -  
 یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیا - دوم جانب ناگور تاختند -  
 سلطان ملک نایب<sup>۷</sup> بنده خود و ملک تغلق امیر دیدالپور را در امره  
 نامزد فرمود - چون ایشان در امره رسیدند چنان تحقیق شد که مغل  
 بسیار غذایم<sup>۸</sup> بدست آورده است - کناره آب رهب گرفته  
 می آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو  
 لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر  
 و دستگیر گشتند - غل<sup>۹</sup> و زنجیر که مشتاق گردن آن ملعونان بود  
 معانقه کرد - خذوه<sup>۱۰</sup> - فغلو<sup>۱۱</sup> - لشکر اسلام ایشان را غل در گردن کرده در  
 حضرت آوردند - و جمله غذایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود  
 رها کنانیدند - و بیشتری از ملاعین علف تیغ بی دریغ<sup>۱۰</sup> گشتند - باقی

<sup>۱</sup> M. نزعی

<sup>۳</sup> M. کوه کروه

<sup>۵</sup> M. کرت

<sup>۷</sup> B. and M. ملک نایب خود

<sup>۹</sup> M. omits from غل to آوردند

<sup>۲</sup> M. مرکنان

<sup>۴</sup> M. سبب دفع فتنه ملاعین

<sup>۶</sup> M. ترق

<sup>۸</sup> B. بسیار غذایم بی شمار

<sup>۱۰</sup> M. omits بی دریغ



شکسته و پریشان باز رفتند - گرت پنجم اقبال<sup>۱</sup> منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترق و علی بیگ در حد ملتان تاختند - و این بار لشکری عدد بود - اما چون<sup>۲</sup> فیروزی سلطان علاؤ الدین معاینه کرده بودند و گرات مهنرم و مقهور و مخدول<sup>۳</sup> گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را<sup>۴</sup> با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حد ملتان رسیدند لشکر مغل<sup>۵</sup> تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده<sup>۶</sup> اسیر و دستگیر شد - غذایم که بدست ملاعین آمده بود تمام باز شدند<sup>۷</sup> - لشکر اسلام مظفر و منصور بحضرت اعلی<sup>۸</sup> باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابت عساکر هندوستان گرد آن دیار<sup>۹</sup> نگشت و رخ بدین<sup>۱۰</sup> طرف نذهاد - چنین می آرند که سلطان در شراب شربی<sup>۱۱</sup> تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضران مجلس را<sup>۱۲</sup> بیگانه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت<sup>۱۳</sup> غدر غدر - قاضی بها را بکشت - دیگران را باز گردانید<sup>۱۴</sup> - چون روز شد قاضی بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام<sup>۱۵</sup>

۱ B. اقبال

۳ M. omits و مخزول

۵ M. لشکر تاخته غنیمت

۷ M. بتمام باز خریدند

۹ M. گرد این نگشت

۱۱ B. شربتی

۱۳ M. گفت غدر قاضی

۱۵ M. omits بتمام

۲ M. چون از روزی سلطان

۴ M. omits را

۶ B. بود به تمام اسیر

۸ M. omits اعلی

۱۰ M. برین طرف

۱۲ M. omits را

۱۴ M. دیگران باز گشتند



پیش داخل بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در  
 شهر نفروشد - و هر که شراب خورد در زندان ابد<sup>۱</sup> کفند - بعد ازان در  
 سنه سبع و تسعین و ستمائه سلطان بجهت بر انداختن طایفه مغل<sup>۲</sup>  
 نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای<sup>۳</sup> آن نو مسلمانان تنی چند<sup>۴</sup> که در  
 شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد -  
 و سخت گرفته بود - و بر خلق ایشان بدگمان شده - قرار غدر بدان دادند  
 که چون سلطان در سیرگاه نا مستعد شکره پراند و خلق بنظاره<sup>۵</sup> مشغول  
 گردد ما سوار در آئیم - بروی بزیم<sup>۶</sup> - او را و نزدیکان او را بکشیم - مذهبیان این  
 خبر بسمع مبارک سلطان<sup>۷</sup> رسانیدند - بعده<sup>۸</sup> سلطان خفیه بر مقطعان<sup>۹</sup>  
 بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعود  
 و بیک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشتند<sup>۱۰</sup> - چنانچه  
 هیچ یکی از مغلی<sup>۱۱</sup> گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان  
 بجانب هندوستان بیرون آمد<sup>۱۲</sup> و دیوگیرا که در نوبت امیری فتح  
 کرده بود و غنایم فراوان<sup>۱۳</sup> و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر  
 لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی  
 حق تبارک<sup>۱۴</sup> و تعالی او را صاف گردانید و از انهزام لشکر ملاءین

۱ M. omits ابد

۲ M. و نو مسلمانان

۳ M. در اثناء

۴ B. نو مسلمانانی چند

۵ M. خلق نظاره

۶ B. بروی زنیم

۷ M. این خبر شنیع بسلطان

۸ M. omits بعده

۹ B. بر مقطعان بلاد ممالک and M. بر متعلقان بلاد ممالک

۱۰ M. بکشد

۱۱ B. مغل

۱۲ M. آمده

۱۳ M. فراوان بدست آورده بار دیگر بکشد و چون ممالک دهلی

۱۴ B. omits و تبارک



فارغ شد در سده ثمان و تسعین و ستمائنه الغ خان را <sup>۱</sup> با عساکر  
گردون مآثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار <sup>۲</sup> ازان دیار برآرد -  
در آن ایام کرن رای گجرات سی هزار سوار جرّار و هشتاد هزار <sup>۳</sup>  
پیاده نامدار و سی زنجیر پیل مهیب سه خ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل  
داشت - چون الغ خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت  
نیاورد - منهزم گشت - الغ خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را نهب  
و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور <sup>۴</sup> تا  
سومنات کرد - بتخانه که در سومنات <sup>۵</sup> بود از قدم می‌شوم او خراب  
گشت - و آن بتخانه که قبله‌گاه هندوان و رای رایان بود مستاصل  
و منهزم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت -  
چون در حدّ جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از نهب گجرات  
و سومنات بدست آمده بود تفحص آغاز کرد - خلق را دمه <sup>۶</sup> می‌فهاد  
و نمک آب میداد - بعضی طایفه مغل که برابر الب خان <sup>۷</sup> و الغ خان  
بودند چنانچه یلجق <sup>۸</sup> و کسری و بیگی <sup>۹</sup> و تمغان و محمد شه و تمر بغه <sup>۱۰</sup>  
و شادی بغه و قتلغ بغه <sup>۱۱</sup> طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند  
داد - از الغ خان برگشتند <sup>۱۲</sup> و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مخدول <sup>۱۳</sup>

<sup>۱</sup> B. omits را

<sup>۲</sup> تاده از ازان دیار بر آرد M.

<sup>۳</sup> سی هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و سی زنجیر پیل داشت M.

<sup>۴</sup> M. omits مذکور

<sup>۵</sup> سومنات بود خراب کرده مسجدی بر آورد و بسوی M.

<sup>۶</sup> M. دمه

<sup>۷</sup> M. omits الب خان

<sup>۸</sup> B. ملحق

<sup>۹</sup> M. تبه

<sup>۱۰</sup> M. تمرغه

<sup>۱۱</sup> M. قتلعبغه

<sup>۱۲</sup> M. باز گشتند

<sup>۱۳</sup> M. omits مخدول



شدند - بعضی از ایشان بر رای همیه دیو در جهابن رفتند و بعضی جانبین  
پراگنده گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت -  
و در سده تسع و تسعین و ستمائه الغ خان با عساکر انبوه جانب رنجهپور<sup>۱</sup>  
و جهابن نامزد شد - در آنجا<sup>۲</sup> رای بود همیر<sup>۳</sup> دیو نام حصاری شد<sup>۴</sup> -  
و حصاری بر سر کوه باستحکام تمام داشت که عقاب بدستون بر آن کوه بی  
ستون نتوان گذشت<sup>۵</sup> - و او را دوازده<sup>۶</sup> هزار مرد تازی سوار و پیاده بی شمار  
و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها<sup>۷</sup> ساخته کرد -  
هر دو لشکر<sup>۸</sup> از آن مقام پسترباز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت  
فرستاد تا از استحکام حصار و استعداد پیاده و سوار عرضه<sup>۹</sup> دارند - و رکاب<sup>۱۰</sup>  
دولت بانهدام و انهزام آن مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال  
بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کرده بکوچ متواتر در رنجهپور رفت  
و آن را فتح کرد - و همیر دیو لعین را بدوزخ فرستاد - پیل و مال و خزاین  
و دفاین او بتمام<sup>۱۱</sup> در دست ارکان دولت آمد - و در آن قلعه کوتوالی تعیین  
فرمود و اقطاع جهابن<sup>۱۲</sup> بالغ خان مفوض شد<sup>۱۳</sup> - از آنجا قصد قلعه چتور  
کرد و آن را نیز<sup>۱۴</sup> فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چتور را  
خضر آباد نام کرده بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی<sup>۱۵</sup> بفیروزی و  
پیروزی بجانب دارالملک دهلی باز گشت - و در سده سبع مائه سلطان<sup>۱۶</sup>  
ملک عین الملک شهاب ملتانی را با لشکریهای بسیار در مالوه نامزد کرد -

همیره M. 3 از آنجا B. 2 جهابن and رنجهپور Barani, p. 213 رنجهپور M. 1  
نتوان گذشت upto که عقاب M. omits from 5 نام حصاری بر سر کوه M. 4  
لشکرها B. and M. 8 لشکرها M. 7 ده هزار M. 6  
امکان دولت B. 10 عرض دارند M. 9  
بتمام دست آورد M. 11 جهابن M. 12  
شد M. omits 13 اعلی بجانب M. 15  
سلطان M. omits 16 ان را فتح M. 14



تا<sup>۱</sup> مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شر ایشان بکفایت رساند - و هر که سر در ربقه اطاعت آرد او را بخلعت امان و تشریف استظهار مشرف گرداند - و دران ایام در مالوه کوکا نام مقدّمی بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لک پیاده داشت - چون لشکر دران نواحی رسید کوکا طاقت مقاومت نیاورد - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت<sup>۲</sup> - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود ستلّدیو<sup>۳</sup> نام - با جمعیت انبوه در قلعه سیوانه حصاری شد - لشکر بسیار کوشش نمود<sup>۴</sup> اما نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعه مذکور زیر و زبر<sup>۵</sup> گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و ستلّدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کستمر<sup>۶</sup> دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده<sup>۷</sup> رایات اعلی بجانب دارالملک دهلی<sup>۸</sup> مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائیه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدود تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاری شد - لشکر<sup>۹</sup> حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج نهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربقه اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بحضرت باز گشت - بعد ازان

۱ مفسدان دیار را قلع کند M.

۲ نهب گشت - بعده ازان در سیوانه M.

۳ ستلّدیو نام جمعیت M.

۴ کوشش نمودن نتوانست کشاد M.

۵ قلع مذکور فتح کرد و ستلّدیو M.

۶ کتھر دیو M.

۷ بعده omits

۸ دهلی M. omits

۹ لشکر اسلام حصار B.



ملک نایب باربک<sup>۱</sup> با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام<sup>۲</sup> در حد معبر رسید ولایت معبر<sup>۳</sup> نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار<sup>۴</sup> بر دست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد<sup>۵</sup> - اقالیم معبر در ضبط و تصرف بندگان حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاء الدین از کار جهانگیری و شغل کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده<sup>۶</sup> بنیاد نهاد - فرمود تا اهل تقویم و اصحاب تنجیم به<sup>۷</sup> نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجمان<sup>۸</sup> بر حکم فرمان اعلی از شمار تقویم و حساب تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتی کار خیر شاهزاده<sup>۹</sup> مدالله عمرة اختیار کردند - بطالع سعد و اختر میمون در شهر قبههای فلک سای<sup>۱۰</sup> بر آوردند - و بکنج و مهرتاب<sup>۱۱</sup> پوشانیدند - و اهل طرب از<sup>۱۲</sup> مسلم و هندو بقبهها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ<sup>۱۳</sup> آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تیپ<sup>۱۴</sup> غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیت صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارت پیران هتھناپور رود - حق تعالی<sup>۱۵</sup> سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتھناپور بزیارت پیران<sup>۱۶</sup> رفت - ملک نایب بسطان باز نمود که البخان را اتفاق آفست

۱ M. ملک نایب باعساکر ۲ M. omits اسلام

۳ M. ولایت نهب کرد

۴ M. omits و دفاین بی شمار

۵ B. omits فرستاد

۶ M. شاهزادگان بنیاد نهاد

۷ M. omits به

۸ B. منجمان نیک ترین حکم

۹ B. شاهزادگان اختیار

۱۰ B. فلک سایه

۱۱ B. و محربات

۱۲ B. از اهل طرب مسلم

۱۳ M. در خرچ آوردند

۱۴ M. omits تیپ

۱۵ B. حق سبحانه و تعالی

۱۶ M. omits پیران



که خضر خان را در ملک بنشانند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز<sup>۱</sup> تمام کند - و مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ خود مُلک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود<sup>۲</sup> خبر نداشت - این معذی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البخان را بکشند - چون البخان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البخان را گرفته بکشتند - چون ملک نایب کار البخان<sup>۳</sup> پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - چو البخان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امروه بدو مفوض گردد تا آنجا باشد - بمضمون آنکه آن فرزند در امروه بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمان طلب صادر نگردد اصلاً<sup>۴</sup> در حضرت اعلی نیاید - چون فرمان اعلی بر خضر خان رسید بغایت متردد و متامل<sup>۵</sup> شد - و از هتھناپور در امروه رفت - و در امروه نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامت بادشاهی باشد بحضرت اعلی<sup>۶</sup> فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهی بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجب سیاستی و مستوجب ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهی و یا خطائی در وجود آمده باشد بگذارد<sup>۷</sup> - سوار شد - دوم روز از امروه در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در کنار گرفت -

چندگاه کار او نیز تمام M. <sup>۱</sup>

و سلطان از خود خبر B. <sup>۲</sup>

البخان سنجور پرداخت B. and البخان را پرداخت M. <sup>۳</sup>

نگردد در حضرت نیاید M. <sup>۴</sup>

M. omits متامل <sup>۵</sup>

در حضرت فرستد M. <sup>۶</sup>

بگذرد B. <sup>۷</sup>



بوسه بر سر و روی<sup>۱</sup> آن شاهزاده یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود  
 برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدن مادر رفت ملک نایب  
 حرامخور<sup>۲</sup> قواشی بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت -  
 پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر<sup>۳</sup> خضر را اتفاق ملک گرفتن  
 نیست بی فرمان بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان  
 ضبط و هوش نموده بود<sup>۴</sup> فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند  
 کرده در گوالیر<sup>۵</sup> فرستند - هر دو برادر بی گناه<sup>۶</sup> را بند کرده سیوم روز در  
 گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد -  
 و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه  
 خمس عشر و سبعمائه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین  
 لقب بود بر تخت بنشاند<sup>۷</sup> و سلطان شهاب الدین خطاب کرد  
 و خود<sup>۸</sup> نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر  
 فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد<sup>۹</sup> - چون این خبر بر  
 خضر خان رسید<sup>۱۰</sup> چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ<sup>۱۱</sup> نهاد - سنبل  
 حرامخور ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد  
 که امرای علائی<sup>۱۲</sup> را بدست آورده دفع کند - همدران<sup>۱۳</sup> اندیشه فاسد  
 بود که مبدش<sup>۱۳</sup> و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاؤ الدین اندیشه کردند  
 که حرامخور را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

<sup>۱</sup> M. بوسه بر روی او داد فرمود

<sup>۲</sup> M. حرام خوار محل خلوت

<sup>۴</sup> B. نموده بود و خوف گشته فرمود

<sup>۶</sup> M. omits بی گناه <sup>۷</sup> M. نشانند

<sup>۹</sup> M. بکشند

<sup>۱۰</sup> M. رسید

<sup>۱۲</sup> B. علائی

<sup>۱۳</sup> M. بعد ازان اندیشه

<sup>۳</sup> M. omits اگر

<sup>۵</sup> M. کالیور

<sup>۸</sup> M. کرد و چون نایب

<sup>۱۱</sup> M. دل زیر فساد سنبل



و سرها<sup>۱</sup> در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ بران<sup>۲</sup> بران حرامخوار  
 انداختند - او گریخته در پردۀ حرمگاه خزید - از آنجا بیرون<sup>۳</sup> آورده سرش  
 بریدند - بعد ازان مبارک خان که درون پنهان مانده بود<sup>۴</sup> از حرم محترم  
 بیرون آمد - سلطان شهاب الدین<sup>۵</sup> را خدمت کرد - خود فایب ملک شد  
 تا<sup>۶</sup> مدت چهار ماه - <sup>۷</sup> چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح  
 و فساد مملکت نمی دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان<sup>۸</sup> نظر داشتند  
 اما بیرون نتوانستند داد - بعده<sup>۹</sup> مبارک خان سلطان شهاب الدین را  
 جلا کرد<sup>۱۰</sup> و خود<sup>۱۱</sup> را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود -  
 و این واقعه در سده ست و عشر و سبعمائه بود \*

\* بیت \*

تا جهان بود چنیدن بود و چنیدن خواهد بود

همه را عاقبت کار همیدن خواهد بود

و مدت ملک سلطان علاؤ الدین بیست و یک سال بود و الله اعلم بالصواب \*

## ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاؤ الدین بود - چون  
 سلطان شهاب الدین را جلا<sup>۱۰</sup> کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سده  
 المذکور در قصر دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و کسان  
 خود را بالقاب و اشغال معین گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

۱ B. بر کشیدند و پرها در بنا گوش بسته بمکر بالا

۲ M. omits بران

۳ M. بیرون آوردند سرش بریدند

۴ M. مانده بود ببرند مبارکخان از حرم

۵ M. omits الدین

۶ B. چون مدت

۷ B. مدت چهار ماه بگذشت

۸ M. بر مبارکخان آن نظر

۹ M. omits بعده

۱۰ M. جدا کردند



خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی<sup>۱</sup> میر خان - و ملک دینار  
ظفر خان شد - و ملک فخرالدین<sup>۲</sup> جونا پسر غازی ملک امیر آخور -  
و ملک قیصر خاص حاجب<sup>۳</sup> - و اصبح قریبک میسره<sup>۴</sup> - و یک لکھی محو  
قریبک میمنه - و بشیر معزی<sup>۵</sup> نایب خاص حاجب - و بیگ روزمزی  
سر جاندار میمنه - و حسن بیگی سر جاندار میسره - و خواجه حاجی شب  
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همداران سال جلوس اتفاق کرد که  
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی  
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود  
مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند \*  
پسندیده نبود ز فرهنگ و رای جهان بادشه را خرامش ز جای  
که داند که در پرده بد خواہ کیست بصدق اندرون مخلص شاه کیست  
بنده<sup>۶</sup> به که جا گیرد اول فراخ پس انگه زند سوی هربینخ شاخ<sup>۷</sup>  
بعده سلطان فرمود<sup>۸</sup> هیچ کس را از شما گمان بود که ملک بوجود  
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی  
بی واسطه و بی منت کسی ملک بمن داد مقدور که باشد<sup>۹</sup> که از من  
بستاند - و آن وقت که بستاند حد کیست که باز<sup>۱۰</sup> دهد - و این بیت  
می گفت<sup>۱۱</sup> \*

<sup>۱</sup> Baranī, p. 379 and Tabakāt Akbarī, p. 175 شیر خان ملک محمد مولی  
و محمد مولی عم خود را شیر خان خطاب فرمود

<sup>۲</sup> Baranī, p. 379 فخر الدین اخیزبگ جونا برید ملک

<sup>۳</sup> Baranī, p. 379 ملک تاج الدین حاجب قیصر خان

<sup>۴</sup> M. معتری

<sup>۵</sup> M. تنه آن که جا

<sup>۶</sup> B. بینخ و شاخ

<sup>۷</sup> M. گفت

<sup>۸</sup> B. مقدور باشد که از

<sup>۹</sup> M. باز دهاند

<sup>۱۰</sup> M. omits و این بیت می گفت



## \* بیت \*

خدا داد ما<sup>۱</sup> را بشمشیر و رای نیارد ستد دیگری جز خدای  
 آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک  
 لکهی را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرت دار الملک باز گشت -  
 چون در بالا کهی<sup>۲</sup> ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک خموش غدر  
 اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهجوری وکیلدر  
 جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد<sup>۳</sup> اسد الدین و ملک  
 مصری را بگرفتند - ایشان مقرر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا  
 بکوچ متواتر در دهلی آمد - بعد ازان یک لکهی در دیوگیر عصیان ورزید  
 و علامات بادشاهی ظاهر گردانید - سلطان لشکریهای قاهره<sup>۴</sup> خسرو خان را  
 داده در دیوگیر بجهت<sup>۵</sup> دفع فتنه یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو  
 خان آنجا رسید لشکریهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند<sup>۶</sup> یک لکهی  
 را گرفته غل در گردن و زنجیر در پای کرده خدوه<sup>۷</sup> فغلوه<sup>۷</sup> بر خسرو خان آوردند -  
 خسرو خان او را در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست - خسرو خان  
 از آنجا کوچ کرده طایفه راکهو<sup>۷</sup> را نهب و تاراج کرد<sup>۸</sup> - و غنایم فراوان  
 از زر سامت<sup>۹</sup> و ناطق بدست آورد - بعده ازان جانب تلنگ رفت -  
 چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقت مقاومت نیاورد - حصار  
 شد - خسرو خان حصار را محصر<sup>۱۰</sup> کرد - بعد از<sup>۱۱</sup> چند روز رای  
 مذکور<sup>۱۲</sup> عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

۱ M. خدا داد ها را

۳ B. بامداد اسد الدین

۵ M. سبب دفع

۷ M. راکیهو

۹ M. غنایم فراوان بدست آورد بعده جانب تلنگ

۱۱ M. بعد ازان چند

۲ M. بالا کھتی

۴ M. لشکر قاهر

۶ B. جمع شده بود

۸ B. تاراج نهاد

۱۰ M. حصار را مهر کرد

۱۲ M. omits مذکور



و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت  
و خدمت گاری<sup>۱</sup> بجا آورد - و خلعت از خسرو خان پوشید -  
از آنجا خسرو خان بجانب ملکی<sup>۲</sup> نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل  
و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از  
ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان<sup>۳</sup> بسیار  
بدست او افتاد<sup>۴</sup> خواست تا از سلطان عاصی شده هم دران طوف بماند -  
امرا و ملوک حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه بغده<sup>۵</sup>  
و ملک تلبغه ناگوری و ملک حاجی نایب عرض و ملک تمر و ملک تکین  
و ملک مل و امرای دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلی آوردند -  
و این معنی بحضور<sup>۶</sup> سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفته ایشان  
مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی  
فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد ازان<sup>۷</sup> چندگاه  
خسرو خان حرام خوار غدیری بچه غدر اندیشید - و چند نفر بر او اقبای  
خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت  
نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت<sup>۸</sup> با برادران و قرابتان در آمد - سلطان در  
آن شب مست بود - بگرفت<sup>۹</sup> و خنجر بر خنجر مبارک راند - سلطان از  
قوت جوانی و زور مستی خود را از دست حرامخوارها کفانید  
و عزیمت سرامی محروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعد مبارک

<sup>۱</sup> و خدمتگاری M. omits

<sup>۲</sup> متلی نهضت و بیست M.

<sup>۳</sup> پیل بسیار M.

<sup>۴</sup> بدست افتاده M.

<sup>۵</sup> تابعه بغده Tabakāt Akbarī p. 181

<sup>۶</sup> آوردند بحضور سلطان M.

<sup>۷</sup> بعد ان چندگاه M.

<sup>۸</sup> بدبخت M. omits

<sup>۹</sup> پاک عتقاد up to و خنجر and گرفته کشت و خود بوخت M. را تمام ساخت



را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سینه مبارک چنان زد که سلطان شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زن سلطان را در حبالة خویش آورد <sup>۱</sup> - و این واقعه <sup>۲</sup> در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرين و سبعمائه بود \*

\* بیت \*

شد خار خار بستر آن شخص نازنین گازار می رسید ز دیبا و ششترین <sup>۳</sup> مدت ملک سلطان قطب الدین چهار سال و چند <sup>۴</sup> ماه بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بالصَّوَابِ <sup>۵</sup> \*

## ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علائی بود - در عهد طفولیت خسرو خان و برادر او از فہب مالوہ بردست لشکر <sup>۶</sup> اسلام اسیر گشته - و میان بندگان خاص جمع آمده در عهد سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص <sup>۷</sup> گرفت و نایب مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صواب کار خویش درین <sup>۸</sup> کار ناصواب دید - و کمال <sup>۹</sup> کفران نعمت ورزید \*

\* ابیات \*

درختی کہ تلخ است <sup>۱۰</sup> اورا سرشت گرش در <sup>۱۱</sup> نشانی بباغ بہشت  
ور از جوی خلدش بہنگام آب بہ بیخ <sup>۱۲</sup> انگبین ریزی و شیر ناب

<sup>۱</sup> آورد up to وزن M. omits from

<sup>۲</sup> در پنجم ماه ربیع الاول B. omits

<sup>۳</sup> ششترش M.

<sup>۴</sup> چهار سال و دو ماه و یازده روز بود M.

<sup>۵</sup> وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بالصَّوَابِ M. omits

<sup>۶</sup> لشکر B. omits

<sup>۷</sup> احتشام گرفت ان مملکت M.

<sup>۸</sup> درین دید M.

<sup>۹</sup> بکمال M.

<sup>۱۰</sup> تلخ آمد M.

<sup>۱۱</sup> برنشانی M.

<sup>۱۲</sup> همه انگبین M.



سرافجام گوهـر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد  
 القصة بعد کشتن سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در  
 برانداختن خاندان علائی دست بر آورد - و بعضی شهزادگان و پسران سلطان  
 علاؤ الدین مرحوم که در حادثات ماضیه از آفات مادر دهر بی مهر درون  
 حرم در کنار مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان  
 و بهار خان همه را بیرون آورده در <sup>۱</sup> سنه احدی و عشرین و سבעمائه میل  
 در چشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائی را که مخالف خود دید دست <sup>۲</sup>  
 آورده بخواری و زاری تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را  
 چنانچه عین الملک <sup>۳</sup> و شهاب تاج ملتانی و چند نفر دیگر <sup>۴</sup> را متفرق  
 گردانید - اغلب هندو فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد  
 قربت <sup>۵</sup> ناصر الدین خسرو خان در میان مسلمانان ظلم و تعدی کردن  
 گرفتند - و عورات از درون حرم می بردند و خزاین و دفاین که از سلطان  
 علاؤ الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف می کردند \*

همه گنج و انباء دیرینه سال که نارد کسی حصر آن در خیال  
 کلید درش هندوان را سپرد که هر یک بمقدار بایست بود  
 و بعضی امرا و ملوک که بر دست او محبوس نشدند حیران و مضطر  
 می بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد -  
 و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقربان خود هر یکی را بخطاب  
 و القاب مشرف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان  
 و یوسف صوفی را صوفیخان و عین الملک <sup>۶</sup> ملتانی را علم خان و اختیار

<sup>۱</sup> M. omits در

<sup>۲</sup> دست آورده بکشت و بعضی M.

<sup>۳</sup> Eین الملک شهاب M.

<sup>۴</sup> چند فردی را متفرق M.

<sup>۵</sup> ناصرالدین در میان M. and اعتماد قریب B.

<sup>۶</sup> Eین الملک و اختیار M.



الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفی و کیادر  
و ملک فخر الدین جونا پسر غازی ملک آخور بگ قطبی آخور بگ  
گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوک اطراف را در حضرت آرد -  
بعضی می آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین  
آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ<sup>۱</sup> تازی برق کند - ملک  
فخر الدین که همه وقت در اختلال خاندان سلطان علاؤ الدین تاسف  
میکرد بهانه یافت - بر غازی ملک<sup>۲</sup> بخفیه مکتوبی نبشت - که زیاده  
این<sup>۳</sup> کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن<sup>۴</sup> نکفی - بلکه اگر  
خواست خدای تعالی<sup>۵</sup> باشد این فرزند نیز<sup>۶</sup> بخدمت می رسد -  
بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیبالپور  
راند - پسر ملک بهرام آینده<sup>۷</sup> را نیز برابر خود برد \* بیت \*

نشسته بران تازیان براق      همی راند یگرو بیدک اتفاق  
ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک فوج سوار متعاقب  
او فرستاد - ایشان<sup>۸</sup> سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک  
فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل تر بر غازی ملک رفت -  
و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام<sup>۹</sup> باز گفت - ملک غازی ملک همان  
زمان مکتوبات<sup>۱۰</sup> بجانب بعضی امرا و ملوک علانی چنانکه ملک بهرام آینده  
و ملک مغلطي امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتان  
و محمد شاه پسر امیر سیوستان<sup>۱۱</sup> و ملک بک لکهی بنده علانی امیر

۱ گفت تا چند سر اسپ M.

۲ ملک غازی M.

۳ نبشت که سخنان این کافر نعمت را M.

۴ اتفاق باین بد عهد نکنی M.

۵ تعالی M. omits

۶ نیز M. omits

۷ بهرام امیر را M.

۸ ایشان M. omits

۹ بتمام M. omits

۱۰ مکتوب B.

۱۱ سیوستان B.



سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون<sup>۱</sup> سلطان قطب الدین ایشان را  
تحریر نمود - و ملک بهرام آینه<sup>۲</sup> بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک  
غازی ملک آمد - و مغلتی<sup>۳</sup> امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه  
من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بيشمار با دهلي خلاف  
نمی توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ  
بیرون برد - و سر در رقبه اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب  
نبدشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعان ملتان  
فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارف ملتان<sup>۴</sup> بود با جمعی انبوه مستعد  
شده در آمد - مغلتی را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازي ملک  
حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا  
بیرون آوردند و کشتند<sup>۵</sup> - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین  
بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوب غازي ملک رسید  
سیوستانیان بر محمد شاه<sup>۶</sup> گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کنی  
ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - او را گذاشتند - محمد شاه جواب نبدشت  
که متعاقب مکتوب احرام گرفته می آیم<sup>۷</sup> - و قدری کیفیت از حبس  
خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین  
مکتوب<sup>۸</sup> غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت  
مخالفت غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده<sup>۹</sup> بجانب  
دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازي ملک

<sup>۱</sup> M. استدعا چون

<sup>۲</sup> M. ایبه

<sup>۳</sup> M. مغلطی

<sup>۴</sup> M. معارف ملک

<sup>۵</sup> B. آوردند بکشتند

<sup>۶</sup> M. بر محمد شاه را گفتند

<sup>۷</sup> M. می آید

<sup>۸</sup> M. سامانه عین الملک و غازي ملک بر ناصر

<sup>۹</sup> M. خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور



نیز مستعد شده مقابل آمد<sup>۱</sup> - یک لکھی مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می خواست در دهلی بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتانی در دهلی بود - چون نبشته غازی ملک برو هم<sup>۲</sup> رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد - هرکه در میان<sup>۳</sup> شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جواب مکتوبات<sup>۴</sup> هر یکی بر غازی ملک رسید خشم<sup>۵</sup> شد - و ملک بهرام ایذه<sup>۶</sup> را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکت اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علائی بر افتاد - اکنون می خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید<sup>۷</sup> این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیاری شما برسم حلال خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدلهلی میروند - ملک غازی ملک که حیدر ثانی<sup>۸</sup> بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از<sup>۹</sup> لشکریان مواجب دو سال مفروغ کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازی ملک را این چنین یمن روی نمود از دیبالپور کوچ کرد<sup>۱۰</sup> و بتواتر در سرستی رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفی خان را با لشکرهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهائی جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

۱ مقابل آن یک لکھی مذکور M.

۲ بدو هم رسید B.

۵ حشم خود M.

۸ M. omits حیدر ثانی

۳ هرکه میان شما که دهلی M.

۶ ایبه M.

۹ M. omits را از

۴ مکتوب B.

۷ نموده اند B.

۱۰ M. کرده



ناصرالدین مذهبزم گشت - خانخازان و صوفی خان پیلان و مراتب گم کرده در دهلی رفتند - غازی ملک از آنجا جانب دهلی راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصرالدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرهای اطراف جمع کرده نزدیک بیلکوش<sup>۱</sup> لشکرگاه ساخت - چنانچه یک سر لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبتهه<sup>۲</sup> و خزانه سلطان علاءالدین کشیده سه گان چهار گان<sup>۳</sup> سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاهزادگان علائی را که پیش ازین کور کرده بود از درون حرم بیرون آورده بکشت - و غازی ملک نیز نزدیک روضه سلطان رضیه منزلگاه کرده مستعد فرود آمد - روز جمعه ناصرالدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیده ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازی ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعده<sup>۴</sup> هر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصرالدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک بایک فوج خاص بمقدار سیصد سوار که چون کوه بر جای مانده بود بر چندان هزار سوار بزد - چنانچه هم در اول حمله ترتیب مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصرالدین خسرو خان مذهبزم شده با بعضی امرای خود در متراک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا<sup>۵</sup> پرده خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاه بامداد درون دهلی در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد که خانخازان برادر ناصرالدین در باغ خزیده است - ملک فخرالدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آورده در بازار دهلی

<sup>۱</sup> M. بیلکوس لشکرها

<sup>۲</sup> M. اندبتهه

<sup>۳</sup> B. سکان چهار گان

<sup>۴</sup> M. omits بعده

<sup>۵</sup> M. در پرده



بگردانند - همچنان گردند - بعده سیاست پیوست - و این واقعه در سنه

احدی و عشرين و سبعمائه بود \*

هرچه کفی باز نشانت دهند<sup>۱</sup> آنچه دهی باز همانند دهند  
و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود و الله اعلم  
بالصواب و اليه المرجع و المآب<sup>۲</sup> \*

### ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت  
او همه<sup>۳</sup> فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایی و هشیاری<sup>۴</sup> و عصمت  
و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود<sup>۵</sup> - و در کیاست و کفایت  
و فراست<sup>۶</sup> و دانایی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات  
فرائض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی -  
الغرض چون ناصر الدین مذهبزم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غره ماه شعبان  
سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک و ائمه و سادات و قضات و سایر انام<sup>۷</sup>  
در دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک  
علائی را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت -  
و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای  
خود را القاب و اشغال تعیین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ  
را الغ خان خطاب<sup>۸</sup> شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

۱ B. کنند

۳ B. فراهمی

۵ M. omits بود

۷ M. سایر الانام

۲ M. omits و المآب

۴ M. omits و هشیاری

۶ M. omits فراست

۸ M. خطاب او شد و ولی خود گردانید



و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین  
 برادر زاده را نایب بار بک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده  
 عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب<sup>۱</sup> ملک خطاب  
 داد و<sup>۲</sup> دیوان وزارت بعهده شادی<sup>۳</sup> داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار  
 قدیم را شغلها مناسب حال<sup>۴</sup> ارزانی داشت - چون کار مملکت  
 قرار گرفت در سنة المذكور الغ خان را با عساکر قاهره جانب ولایت  
 تلنگ و معبر<sup>۵</sup> نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوبه و دبده<sup>۶</sup> پادشاهی  
 بیرون آمد<sup>۷</sup> - لشکر چندیری و بداون و او دهه و کره و دلمو و بنکرمو<sup>۸</sup>  
 و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ<sup>۹</sup>  
 در آمدند - لشکر دیوگیر نیز<sup>۱۰</sup> بیامد - الغ خان در ارنگل که دار الملک هفصد  
 سال<sup>۱۱</sup> رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصر کرد - رای  
 مذکور با جمعیت مقدمان و سران خویش حصار شد - و ارنگل را دو حصار  
 است - سنگین و گلی - و هر دو در غایت<sup>۱۲</sup> استحکامی - چون الغ خان  
 حصار گلی<sup>۱۳</sup> را محصر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و<sup>۱۴</sup> تاراج  
 کنند - غذایم و علف بجهت لشکر بیاوند - بدین سبب<sup>۱۵</sup> لشکر را  
 در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی  
 می نمودند<sup>۱۶</sup> - جنگهای مردانه<sup>۱۷</sup> از طرفین سخت می شد -

۱ گرشاسب ملک B.

۲ داده دیوان M.

۳ بعده منادی داد M.

۴ مناسب ارزانی M.

۵ M. omits معبر

۶ M. پادشاهی بیرون

۷ آمده M.

۸ M. دلمو و سکرمو

۹ M. ولایت ملتان در آمدند

۱۰ M. omits نیز

۱۱ B. سال را ارن مهادیو و آبا

۱۲ M. غایت محکمی

۱۳ M. گلین

۱۴ M. نهب کنند

۱۵ M. omits بدین سبب

۱۶ M. می نمود

۱۷ M. omits مردانه



و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر  
سبب نا رسیدن خبر دهلی آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نمااند<sup>۱</sup> -  
و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکین<sup>۲</sup> و امرای  
دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را  
ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامخور  
همه از آنجا هر کسی بجانب اقطاع خود رفتند - چون الغ خان بکوچ  
متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد  
تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت  
خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین مضمون<sup>۳</sup> صادر شد ایشان را  
هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی  
ممالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانه ملک تکین را بیارد -  
او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی<sup>۴</sup> داماد ملک  
تکین از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور<sup>۵</sup> در کرانه  
سرو گرفتار شد - او را همانجا گردن<sup>۶</sup> زدند - پسر ملک تکین و خیل خانه  
او را در حضرت آوردند<sup>۷</sup> - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ  
پیش داخل<sup>۸</sup> دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر  
را واژ گونه بردار<sup>۹</sup> کردند - چنین روایت<sup>۱۰</sup> می کنند راویان اخبار که

۱ M. نمااند امرا و ملوک

۲ B. ملک تکین

۳ M. بدین نوع

۴ B. طقانی

۵ M. بگریخت در کرانه سرو

۶ M. گردن زد

۷ M. حضرت آورد

۸ M. داخل

عبید شاعر + + Baranī, p. 449 and Tabakāt Akbarī, p. 195 در دار کردند M. ۹  
باز گونه B. را زنده بردار کردند

و این قصه در to up چنین روایت می کنند M. omits from ۱۰



این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دائماً عکس می کردی - بسبب آن خاطر عاطر شیخ المشایخ متردد می شد - درین اثنا هندوی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را دو مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بشاره شیخ المشایخ متغیر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دُرر بار فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - ازان بار هریکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد تا سخن شیخ بفضاف رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرين و سبعمائه بود که <sup>۱</sup> الغ خان را باز در تلنگ نامزد کردند - رای لدر مهادیو باز حصارى شد - بعد <sup>۲</sup> چند روز بزخم تیر و ناوک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی بگرفت - و ارنکل <sup>۳</sup> را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان <sup>۴</sup> با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست <sup>۵</sup> آورد و فتح نامه در حضرت فرستاد - در شهر <sup>۶</sup> قباها بستند و شادیها کردند - و تمام <sup>۷</sup> ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطعان و کار کزان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

<sup>۱</sup> در دار کردند سنه اربع و عشرين و سبعمائه الغ خان را M.

<sup>۲</sup> بعد سه چند B.

<sup>۳</sup> رانکل M.

<sup>۴</sup> رایان دایگان و زن B.

<sup>۵</sup> برداشته آورد M.

<sup>۶</sup> فرستاد چون بدھلی رسید قباها M.

<sup>۷</sup> تمام M. omits



جاجگر<sup>۱</sup> لشکر کشید - آنجا<sup>۲</sup> چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد -  
و مظفر و منصور باز<sup>۳</sup> در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت  
اعلی مراجعت کرد<sup>۴</sup> - در سنه اربع و عشرين و سبعمائه سلطان<sup>۵</sup>  
سمت لکهنوتی عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود  
به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه  
عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ  
بکوچ متواتر<sup>۶</sup> در لکهنوتی رفت و ان را فتح کرد - و هم درین محل خبر  
اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده<sup>۷</sup> بادشاه لکهنوتی بر دست هیبت الله  
قصورى رسید - سلطان از آنجا بجانب<sup>۸</sup> دار الملک مراجعت کرده  
و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت می آورد - چون در موضع  
افغانپور رسید بر کوشکی<sup>۹</sup> که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تریتر  
بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از<sup>۱۰</sup> نهب لکهنوتی آورده اند  
بیارند و یکجا بدوانند<sup>۱۱</sup> - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران  
خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین<sup>۱۲</sup> تغلق شاه مرحوم  
با یکمفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول  
سنه خمس و عشرين و سبعمائه بود<sup>۱۳</sup> - چنیز<sup>۱۴</sup> روایت می کنند که در  
این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

۱ جاجگر B.

۳ آمد از آنجا باز مظفر و منصور در M.

۵ سلطان M. omits

۷ B. بوده

۹ بر کشتگی که برای بار جا ترتیب M.

۱۱ بدوانند زمین بلرزد تقدیر الله تعالی خلل M.

۱۲ غیاث الدین مرحوم تغلق شاه M.

۱۴ بانجام رسید up to چنیز روایت M. omits from

۲ کشید و چهل پیل زنده M.

۴ کرد M. omits

۶ متواتر M. omits

۸ سلطان از آنجا بجانب M.

۱۰ که نهب لکهنوتی M.

۱۳ B. omits بود



والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که  
دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد  
فرمود که بر سینه دشمن پای داده بسلامت آمدم - اما این خبر بسمع  
حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این  
واقعه در ماه مذکور بانجام رسید \*

جهان گر کنی در ته پای خویش  
بخسپی سر انجام بر جای خویش  
مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند <sup>۱</sup> ماه  
بود وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ <sup>۲</sup> \*

## ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود -  
چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرطِ عزرا بجا آورد - در ماه ربیع الاول  
سنه المذكور در قصر دولت خانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود -  
و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قبا  
بسته بودند و بازارها و کوچه بجامهای منقش و رنگین آراسته - و از  
زمان در آمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول  
فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده <sup>۳</sup> بر <sup>۴</sup> خلق نثار و ریختنی  
می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانها  
می انداختند - چون بعد چندگاه کار مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

<sup>۱</sup> سال و هشت ماه M.

<sup>۲</sup> M. omits from اللَّهُ up to الْمآب

<sup>۳</sup> M. omits نهاده

<sup>۴</sup> M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محلت می ریختند چون بعد چندگاه



سفوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک  
و اعیان و ارکان خویش را که موافق<sup>۱</sup> و متفق سلطنت بودند<sup>۲</sup> بر حسب  
حال - هریکی را خطاب و القاب تعیین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر  
اودری سلطان نایب باریک شد - و ملک<sup>۳</sup> ایاز احمد شهنشاه عمارت  
را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سرتیز را عماد الملک -  
و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش  
خطاب کرد - حمید کوملی<sup>۴</sup> اشرف یافت و رضی الملک گشت - ملک  
پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین  
ابورجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی  
بندت را اعظم ملک و اقطاع ستگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین  
را قتلغ خان و شغل وکیلدزی فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد  
و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان -  
و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ<sup>۵</sup>  
مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک<sup>۶</sup>  
مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حباله مولانا یوسف آمد -  
و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار<sup>۷</sup> و ملک  
شهاب الدین ابورجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه  
سبع و عشرين و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر  
در هر گروهی دهواره آبادان گردانید - و ایشان را همان جاها زمین داد  
تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز M. ۲ موافقت و متفق B. ۱

حمید لویکی M. ۴ ملک زاده احمد عیاض M. ۳

سرود انداز و مولانا شهاب M. ۷ دوار الملک M. ۶ سرخ B. ۵



گهت<sup>۱</sup> بر نشانده بر سر کرانه دهاوله بدهاوله برسانند<sup>۲</sup> - و در هر منزلی کوشکی  
 بنا<sup>۳</sup> فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین  
 گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت<sup>۴</sup> و تذبول و مقام موجود  
 یابد - و هر دو طرف راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی  
 است - و دیوگیر را دولت آباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومه جهان  
 مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان  
 و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد  
 رفتن مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلی را در دولت آباد  
 طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرف گشتند -  
 انعامات و ادرارات یکی بدو شد - و از برای عمارت خانها زر<sup>۵</sup> علیحده  
 یافتند - همه مفروح<sup>۶</sup> الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور<sup>۷</sup> ملک  
 بهادر گرشاسب<sup>۸</sup> عارض لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان  
 را با عساکر قاهره بجهت دفع شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان  
 آنجا رسید بهادر مذکور با مقدار<sup>۹</sup> جمعیت خویش پیش آمد و بجنگ  
 پیوست - آخر الامر طاقت نیاورد و منهزم شده بدست هندوان اسیر  
 و دستگیر گشت - او را زنده بهحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست -  
 بعده علی خططی برای آوردن خیلخانه بهرام آینه<sup>۱۰</sup> بهحضرت در ملتان  
 تعیین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختی  
 می نمود - و بهرام آینه<sup>۱۰</sup> را در دیوان نشسته تشفیعات میکرد - و سخنان

۱ در گهت M.

۲ برساند M.

۳ بنا M. omits

۴ شراب M.

۵ زرها M.

۶ مروح الحال B.

۷ سنه المذكور M.

۸ گرشاسب B.

۹ مقدار از جمعیت M.

۱۰ بهرام آینه M. and Barani, p. 479



ترش آمیز می گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آینه از خانه می آمد - علی خطی میگفت شما چرا خیلخانه خود را روان نمی کنید - مگر می خواهید فروید - حرامزادگی<sup>۱</sup> می کنید - گفت حرامزاده کرا می گوئی - علی گفت آنکه درون خانه نشسته است او را میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علی خطی بدوید جعد لولی بگرفت - او علی را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علی را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آینه عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان<sup>۲</sup> از دیوگیر بدھلی رسید - و<sup>۳</sup> لشکرهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینه مقابل آمد<sup>۴</sup> - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت<sup>۵</sup> - بهرام کشته شد<sup>۶</sup> - سر او را بریده پیش تخت اعلی<sup>۷</sup> آوردند - بیشتری<sup>۸</sup> از مقربان لشکر او علف تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام<sup>۹</sup> قطب العالم شیخ رکن<sup>۱۰</sup> الحق و الشرع والدین در باب عامه<sup>۱۱</sup> ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارک خویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگی شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینه یار بودند هم

رسید و از دهلی لشکرهای M. ۳ سلطان M. omits ۲ حرام زادگی کنید B. ۱

منهزم گشته M. ۵ مقابل آمد مقابل شد آخر الامر M. ۴

بهرام مذکور کشته گشت M. ۶ اعلی M. omits ۷

بیشتر از مقربان B. ۸

رکن الدین الحق و الشرع و الدین B. ۱۰ شیخ الاقطاب الاسلام B. ۹

عام ملتان M. ۱۱



بشیخ بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد<sup>۱</sup> سندھ است<sup>۲</sup> - قوام الملک  
 مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد  
 را بکشت سلطان تا دیبالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت  
 وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان<sup>۳</sup> ملک عماد الملک  
 سلطانی را مفوض کرد - بعضی امرا و ملوک نامدار با پنجاه هزار سوار  
 داخل ملک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی  
 مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرين و سبعمائه ترمه شیرین مغل برادر  
 قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکریهای انبوه در ولایت دهلی در آمد -  
 و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلق لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون  
 اسیر گردانید تا گذاره آب - چون لشکریهای او برسید همان زمان<sup>۴</sup> باز  
 گشت - سلطان میان دهلی و حوض خاص لشکریهای فراوان گرد آورده نزول  
 کرده بود - چون ترمه<sup>۵</sup> شکسته و از آب سندھ عبره کرد سلطان با لشکریهای  
 خویش متعاقب او تا حد کلپور<sup>۶</sup> رفت - و حصار کلپور که خراب و  
 مندرس<sup>۷</sup> بود عهد<sup>۸</sup> ملک مجیر الدین ابورجا گردانید تا او مرتب  
 گزاند<sup>۹</sup> - و بعضی سران ملوک<sup>۱۰</sup> جلد و نامدار هم در عقب ترمه  
 مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلی مراجعت کرد -  
 بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی<sup>۱۱</sup> به بیست

۱ بلاسندھ B.

۲ است M. omits

۳ شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد M.

۴ برسید همچنان باز

۵ چون مندوس شکسته او از آب سندھ عبره کرده M.

۶ کلانور M.

۷ مندوس M.

۸ عهد<sup>۸</sup> محی الدین ابورجا M.

۹ گردانید و مرتب گزاند M.

۱۰ سران جلد و M.

۱۱ یکی بده و یکی به بیست M.



کذند - کهری و جرائی<sup>۱</sup> پیدا کرد چنانچه مواشیها را داغ می نهادند و رعایا را خانه می شمردند و کشتها می پیمودند<sup>۲</sup> و وفاها فرمانی می گرفتند<sup>۳</sup> و نرخ فرمانی می بستند -<sup>۴</sup> ازین سبب خلق - مواشی را نواحی گذاشته در جنگلها می خزیدند و مفسدان قوت می گرفتند - بعده فرمان قضا مضا<sup>۵</sup> صادر شد - تا جمیع ساکنان<sup>۶</sup> دهلی و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان کذند - و خانههای شهر از شهریان بخرند - و بهای آنها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمان اعلی<sup>۷</sup> تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلی چنان خالی شد که چند روز دروازاها بسته مانده<sup>۸</sup> بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمی کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از خانهها بیرون می آوردند - و تلف می کردند - بعد ازان<sup>۹</sup> فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خط و قصبات بزرگ را از اطراف بیاوردند و درون شهر ساکن<sup>۱۰</sup> گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند - بتمامی دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مال خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج<sup>۱۱</sup> بکلی مسدود و مندرس<sup>۱۲</sup> شد - مهر مس را سکه<sup>۱۳</sup> فرمود - و مهری مقدار<sup>۱۴</sup> بیست

۱ کهری و جرائی M.

۳ می بستند M.

۵ قضا مضا صادر M. omits

۷ اعلی M. omits

۹ بعد ازین M.

۱۱ داخل بکلی M.

۱۳ تیکه فرمود M.

۱۴ و مهری بمقدار بیست پنجگانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستدن M.

۲ کشتها می نمودند M.

۴ نرخ فرمانی می بستند M. omits

۶ ساکن B.

۸ بسته بود M.

۱۰ ساکن کردند B.

۱۲ مسدود شد M.



گانی و آن را به یک تنگه حال فرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلل<sup>۱</sup>  
و تامل میکرد بسیاست می پیوست - هندیوان و مفسدان مواسات<sup>۲</sup>  
و موالات ولایت در هر دهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -  
و در شهر می فرستادند - بدان<sup>۳</sup> زر و نقره و اسپ و اسلحه و نفایس  
می خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند<sup>۴</sup> - چنانچه در قریب ایام<sup>۵</sup>  
خلق دور دست مهر مس را نمی ستدند - و تنگه زر به پنجاه  
تنگه و شصت تنگه مس<sup>۶</sup> رسید - چون در آن سکه کشاده<sup>۷</sup> دید  
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد  
و از خزانه تنگه های زر برد - مبلغی مال<sup>۸</sup> خلق بردند - و بدین سبب  
غنی گشتند - و از خزانه تنگه های زر برده و آن مهر مس مردود شد -  
تا غایت در کوشک تغلق آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه  
قراجل<sup>۹</sup> که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -  
هشتاد هزار سوار با سران لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند  
در راه تهانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواری نباشد -  
چون لشکر در آنجا رسید تهانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل  
در آمد - اما<sup>۱۰</sup> تنگهی علف و تنگی راه بر ایشان غالب شد - و تهانهای

۱ مهر تامل M.

۲ مواسات ولایت در دهی B.

۳ بران زر M.

۴ قوت کردند B.

۵ قربت الایام B.

۶ M. omits مس

۷ کشاد دید M.

۸ مبلغی خلق برین سبب غنی گشت M.

۹ قراجل - Baranī, p. 477 - Elliot vol. III., p. 241, Karājāl and  
کوه هماچل p. 204 Tabakāt Akbarī, M.

۱۰ در آمد یاران تنگی M.



که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتمامی<sup>۱</sup> تهانه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود بتمام و کمال<sup>۲</sup> کشته شد - و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچنان لشکر بعد ازان جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سבעمائه بود - بعده<sup>۳</sup> بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سבעمائه<sup>۴</sup> ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد<sup>۵</sup> - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجی قدر خان که ضابط لکهنوتی شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک و اعظم ملک<sup>۶</sup> عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کره بدفع فساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - آخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و ازان مقام فرار<sup>۷</sup> نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاع خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان<sup>۸</sup> لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تفکهای نقره جمع کرده بود بعد دوسه ماه درون در سرای آورده یکجا توده<sup>۹</sup> میزد و می گفت همچنین پیش داخل توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام<sup>۱۰</sup> الدین می گفت که مال بسیار در اقطاع دور دست

۱ M. omits بتمامی

۳ B. بعده چون بهرام

۵ B. بلغاک کردند

۷ M. فرار نموده

۹ M. بوده می زد

۲ M. بتمام کشته

۴ B. تسع و سבעمائه

۶ B. omits ملک

۸ M. اسپان و لشکر قدر خان بیشتر

۱۰ M. حسام می گفت



جمع کردن زیان دارد - خلق طمع می بندد و کم دانان در گمان می افتند که چه سبب در حضرت نمی فرستد - مال خزانه هرچه جمع شود در خزانه بادشاه رسیده بهتر - او نمی شنید - <sup>۱</sup> نه حق لشکر به لشکری داد و نه مال بخزانه می رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین <sup>۲</sup> پیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین در سنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتی گذاشت <sup>۳</sup> - علی مبارک عارض لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتی را بگرفت - اما علامت بادشاهی ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتی را بدست آورده ام اگر بنده از حضرت تعیین شود در لکهنوتی بنشیند <sup>۴</sup> من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شهنشهر را مراتب خانی داده <sup>۵</sup> روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتی نفرستاد - بضرورت علی مبارک سبب مخالفت فخر الدین علامت بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاؤ الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجی صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتی یار شده علاؤ الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجی بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائیه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک <sup>۶</sup> فخر الدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتی بکشت - ازان باز لکهنوتی <sup>۷</sup> مدتی در قبض سلطان

۱ او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد M.

۲ ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند B.

۳ غلام خود در لکهنوتی برداشت M.

۵ داد روان M.

۶ M. omits ملک

۴ بنشستند M.

۷ ازان باز مدت لکهنوتی B.



شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلی نیامد -  
و در سده اثنین و اربعین و سבעمائه سید حسن کیتلی پدر ملک ابراهیم  
خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمتی که از دهلی برای  
ضبط <sup>۱</sup> معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب  
بر خود داشت - و تمامی ولایت معبر ضبط کرد - سلطان بدفع  
آن فتنه در <sup>۲</sup> دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد -  
از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده <sup>۳</sup> که سلطان را در پالکی  
مرده می آرند - ملک هوشنگ بدیده <sup>۴</sup> از فتنه متواری شد - چون  
تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان  
بکوچ متواتر در دهلی آمد و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت -  
فتنه معبر همچنان قائم ماند - و دران ایام در دهلی قحط آغاز شده بود -  
و در سده ثلاث و اربعین و سבעمائه گلچندر <sup>۵</sup> و ملک هلا چون غدر کرده  
ملک تثار خرد مقطع لاهور <sup>۶</sup> را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان <sup>۷</sup> خواجه  
جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک  
هلا چون و گلچندر کهوهر مقابل آمدند آخر منهزم گشتند - خواجه جهان  
آن فتنه را مالش داده باز گشت - در سده اربع و اربعین و سבעمائه بسبب  
تنگ آوردن لشکر <sup>۸</sup> فخرالدین بهزاد ببادانی بنیاد نهاده بود - شاهو لودی  
افغان در ملتان بلغاک کرده فخرالدین بهزاد را بکشت - ملک نوا <sup>۹</sup>  
برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

<sup>۱</sup> ضبط معین نامزد بودند M.

<sup>۳</sup> آوازه شایع شده که سلطان M.

<sup>۵</sup> گلچندر و ملک هلا چون B.

<sup>۷</sup> سلطان M. omits

<sup>۹</sup> ملک بهوره از ملتان گریخته بدلهی آمد Tabkāt Akbarī, p. 207

<sup>۲</sup> بدفع آن فتنه لکهنوتی دیو گیر M.

<sup>۴</sup> بدیده را رفته متواری M.

<sup>۶</sup> لاهور بکشتند M.

<sup>۸</sup> لشکر را فخر M.



کرد - در آن ایام در شهر هنوز قحط مهلک بود - چنانچه آدمی  
\* بیت \*

آدمی را <sup>۱</sup> می خورد

قحط <sup>۲</sup> تا حدی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بر دی بکار

الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ - چون سلطان در حدود دیبالپور رسید  
شاهو طاقت مقاومت <sup>۳</sup> نیاورد - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان از  
دیبالپور باز گشته <sup>۴</sup> اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میان  
سنام و سامانه شده <sup>۵</sup> و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت -  
و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد <sup>۶</sup> - و ایشان را  
دیها و اقطاع تعیین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاههای مرصع  
و مکمل <sup>۷</sup> بخشید و همانجا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد -  
خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند  
ماه <sup>۸</sup> بگذراند - و خود را از بلائی قحط و رهاند - در این <sup>۹</sup> ایام  
اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه <sup>۱۰</sup> بافراط  
و اسراف می کرد رسیده بودند - هریکی را بر اندازه حال ایشان سیم و زر  
و سروارید و اسپ و جامه و <sup>۱۱</sup> کمر بند و کلاه و برده و تحف و تفسخ  
دیگر از هر جنس چندان داده که هرگز ندیده بودند <sup>۱۲</sup> - و در شهر دولت

<sup>۱</sup> آدمی آدمی می خورد M.

<sup>۲</sup> M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī.

<sup>۳</sup> M. طاقت استقامت

<sup>۴</sup> B. گشت

<sup>۵</sup> M. شد سادات

<sup>۶</sup> B. برود و ایشان

<sup>۷</sup> M. کلاهها بخشید

<sup>۸</sup> M. چند گاه

<sup>۹</sup> M. و دران ایام

<sup>۱۰</sup> M. در باب این طایفه بود بافراط

<sup>۱۱</sup> M. و جامه و زر کمر و کلاه برده

<sup>۱۲</sup> M. ندیده بود و در شهر



سرای اعلیٰ همین طایفه می نمود - و از هر<sup>۱</sup> جنس متاع از برده و در  
و نقره و کاغذ و کتاب بود ایشان خریدده در خراسان<sup>۲</sup> فرستادند - در سده خمس  
و اربعین و سبعمائه ملک نظام مقطع کره باغواء و غرور چند غلامی که  
ایشان را گرد آورده بود<sup>۳</sup> بلغاک کرد - شهرالله برادر عین الملک از اوده لشکر  
ساخته کرده بر وی زد - لشکر او منهزم گشت - و او را زنده اسیر و دستگیر  
کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سده المذكور شهاب سلطانی در بدر  
بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار<sup>۴</sup> گردانید - قتلخ خان  
برای دفع<sup>۵</sup> شر او آنجا رفت - پسر خود<sup>۶</sup> شهاب الدین مذکور با جمعیت  
خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منهزم شده<sup>۷</sup> درون حصار  
بدر در آمد - پدر و پسر هر دو حصارى شدند - قتلخ خان ایشان را بامان  
دست<sup>۸</sup> آورد و در حضرت فرستاد - و در سده ست و اربعین و سبعمائه  
علی شه<sup>۹</sup> خواهرزاده ظفر خان علائی امیر صده قتلخ خان برای تحصیل [از]  
<sup>۱۰</sup> دیوگیر [به گلبرگه] رفته بود - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالی  
دید برادران خود را با خود یار<sup>۱۱</sup> گردانید - بهرین<sup>۱۲</sup> متصرف گلبرگه را بغدر  
گشت - مالهای فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت  
و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند -  
قتلخ خان را با<sup>۱۳</sup> بعضی امرا و ملوک و حشم دهار بدفع فتنه او نامزد

۱ از جنس متاع M. ۲ می فرستادند M. ۳ گرد آورده بلغاک B.

۴ باز گردانید M. ۵ برای فتنه شر M. ۶ پسر خود M.

۷ شد درون B. ۸ بامان در آورد M.

۹ علیشه که خواهر زاده ظفر خان علائی که امیر and Baranī, p. 488 علیشه M. صده قتلخ خان بود

۱۰ علیشه مذکور از Baranī, p. 488; تحصیل در دیوگیر رفته بود B. and M. دیوگیر به تحصیل در گلبرگه رفته بود

۱۱ یار کرد M. ۱۲ بهرین Baranī, p. 488 ۱۳ خان را بعضی B.



فرمود - چون قتل خان آنجا رسید<sup>۱</sup> علی شه با جمعیت خودش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهزم شده درون حصار در<sup>۲</sup> آمده - قتل خان حصار را<sup>۳</sup> محصر کرد - بعد چند روز علی شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتل خان ایشان را بر سلطان در سرگداوری<sup>۴</sup> فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا<sup>۵</sup> کرد - ایشان را از آنجا باز آرانید و پیش داخل بسیاست پیوستند - در سده سبع و اربعین و سبعمائیه سلطان<sup>۶</sup> طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگداوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتی بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که او را با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد<sup>۷</sup> - قتل خان را در حضرت طلبید - این سخن<sup>۸</sup> نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداوری<sup>۹</sup> شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلف<sup>۱۰</sup> شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح داران و طوایف دیگر برای فراخی علف هم با عتقاد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ملک فیروز ملک نایب باریک عرضه داشت کرد که جمله اسپان پایگاه گذارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنگاه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

۱ آنجا برسید M.

۲ حصار آمده M.

۳ حصار محصر M.

۴ سرک داوری M.

۵ جدا کرد M.

۶ M. omits سلطان

۷ فرستاد M.

۸ این نوعی بسمع M.

۹ از سوک داوری شباشب M.

۱۰ مختلف شود M.



الملك اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد<sup>۱</sup> - عین الملك و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قنوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضی امرا و ملوک را که پیش ازین بجانب<sup>۲</sup> اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملك را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز پیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصار قنوج نزول کرد - عین الملك بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه<sup>۳</sup> گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه پیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان<sup>۴</sup> جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حمله اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب می افتادند و غرق می شدند - بعضی که سلامت بیرون آمدند<sup>۵</sup> بدست هندوان غارت شدند - عین الملك زنده اسیر و دستگیر گشت - اورا ابراهیم بنگی<sup>۶</sup> برهنه برلاشه سوار کرده پیش سلطان آورد<sup>۷</sup> - چند روز پیش داخل حضرت موقوف بود - آخرها شد - و بمراحم خسروانه<sup>۸</sup> مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملك

۱ مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد M.

۲ بجانب او اقطاعات M.

۳ دیگر در گذارا به گذارا شد B.

۴ بر طریقی که در جنگهای هندوستان جنگ می کردند M.

۵ بیرون می آمدند M.

۶ سلطان آورده M.

۷ ابراهیم نیکی M.

۸ بمراحم فراوان M.



دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خيل و تبع  
 او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک  
 را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سده ثمان و اربعين و سبعمائه اميران  
 صده ديهوئي<sup>۱</sup> و بروده - مقبل بنده خواجه جهان را که نايب وزير گجرات  
 بود<sup>۲</sup> و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه  
 و اسباب و اسلحه بتمام بردست ايشان آمده<sup>۳</sup> - ملک عزيز<sup>۴</sup> ضابط دهار<sup>۵</sup>  
 قصد امير صده مذکور کرد - او نيز کشته شد - سلطان بدفع اين فتنه  
 با لشکرهاي اندوه بيرون آمد - چون نزديک گجرات رسيد بعضي امرا چنانکه  
 ملک علي شير<sup>۶</sup> جاندار و ملک احمد لاجين<sup>۷</sup> و چند امرای ديگر  
 را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صده دولت آباد را  
 حضرت آرند - عالم ملک اميران صده مذکور را بر حکم فرمان اعلي<sup>۸</sup> روان  
 کرد - چون ايشان بامرای مذکور درگهي<sup>۹</sup> مافک گنج رسيدند  
 خوف در باطن ايشان راه يافت که ما را برای کشتن مي برند - شب  
 اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته  
 شد - ديگران گريختند - اميران صده مذکور<sup>۱۰</sup> در دولت آباد رفتند - عالم  
 ملک<sup>۱۱</sup> در کوشک دولت آباد حصاري<sup>۱۲</sup> شده - اميران صده مذکور عالم  
 ملک را سبب آنکه با ايشان زندگاني نیکو کرده بود امان داده جانب شهر  
 فرستادند - اسماعيل منخ<sup>۱۳</sup> را باسم بادشاهي اجلاس دادند - و سلطان ناصر

بروده B. and صده ديهوئي و بروده مقبل بند خواجه M. 1

بود M. omits 2

اسلحه بردست ايشان آمد M. 3

ملک عزيز B. 4

ضابط دهار M. omits 5

علي سر جاندار M. 6

ملک احمد احمد لاجين M. 7

فرمان روان M. 8

مذکور در کهتي بانکه گنج رسيدند M. 9

در دولت آباد حصاري شده B. 10

ملک عالم B. 11

حصاري شده B. omits 12

اسماعيل را باسم M. 13



الدین خطاب کردند - اینی خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع  
امیران صده دیهوتی و بروده<sup>۱</sup> فرستاد<sup>۲</sup> - امیران صده با لشکر سلطان  
جنگ دادند - آخر منهزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صده  
دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل  
منح مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منهزم شده در حصار  
دهاراگر<sup>۳</sup> بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانان دولت آباد  
بعضی اسیر و غارت شدند - و بعضی برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا  
بود که خبر طغیان ملک طغی از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته<sup>۴</sup>  
و مال و اسبان او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر<sup>۵</sup>  
و خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامی و چند امرای دیگر  
را در دهاراگر<sup>۶</sup> گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز<sup>۷</sup> را با لشکرهای  
قاهره<sup>۸</sup> دنبال لشکر دولت آباد که منهزم شده جانب بدر رفته بود نامزد  
کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغی روان شد - لشکر دولت آباد که  
حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و او را بکشت -  
لشکر عماد الملک منهزم شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر  
و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهاراگر<sup>۹</sup> فرود آمده بودند طاقت  
استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در  
دولت آباد آمده<sup>۱۰</sup> - اسماعیل منح را دور کرد - خود بادشاه شد و سلطان  
علاء الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف  
حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغی

۱ B. برودره

۳ M. دهار کر

۵ M. جوهر که خداوند زاده

۷ B. عماد الملک شیرم

۹ B. دهارا گیر

۲ B. فرستاده

۴ M. کشته مال

۶ M. دهارا گیر

۸ M. با لشکر ها دنبال لشکر

۱۰ B. آمد اسمعیل



جایجا می گشت - و او دو کورت با سلطان مقابل شد<sup>۱</sup> و منهزم گشته  
 بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلی طلب شد - او بحضورت  
 پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتی<sup>۲</sup> نقل کرد - خواجه  
 جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلی بودند - و درین ایام تمامی<sup>۳</sup>  
 سعی و کوشش و جهد و جهاد سلاطین ماضیه أَنَارَ اللَّهُ بَرَهَانَهُمْ که  
 برای<sup>۴</sup> ظهور اسلام و شفقت دین و خصب نعمات و امن طریق  
 و آسایش خلق و آرامش ملک و آبادانی ولایت و ضبط اقالیم کرده بودند خصوصاً  
 سلطان علاؤ الدین خلجی نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ آن همه<sup>۵</sup> بضعف اسلام و فتور دین  
 و قصور اسباب و فساد متمدان و خوف راهها و محنت خلق و شورش  
 ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام  
 استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اول آنکه ترمه<sup>۶</sup>  
 شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را زهب و تاراج بکرده<sup>۷</sup>  
 بعد آن ولایت آبادان نشده<sup>۸</sup> - سبب دوم<sup>۹</sup> آنکه ابواب ولایت یکی بده  
 و یکی به بیست و مواشیها را برای چوایی<sup>۱۰</sup> داغ کردند - خلق خانها  
 و مواشیها گذاشته در مواسات و محلهای قلب رفته<sup>۱۱</sup> - و مفسدان قوت گرفتند  
 بعده ولایت زهب شد و بخرابی روی نهاد - سبب سیوم<sup>۱۲</sup> آنکه  
 امساک باران و قحط مهلک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت  
 سال قطره از آسمان نبارید و ابری در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

<sup>۱</sup> شد منهزم B.

<sup>۳</sup> بتمامی M.

<sup>۵</sup> آن M. omits

<sup>۷</sup> تاراج برده B.

<sup>۹</sup> سبب دیگر B.

<sup>۱۱</sup> رفت مفسدان M.

<sup>۲</sup> ملک کبیر نقل کرد B.

<sup>۴</sup> که ظهور B.

<sup>۶</sup> ترمه شیرین بیشتری خلق M.

<sup>۸</sup> نشد M.

<sup>۱۰</sup> چوایی M.

<sup>۱۲</sup> سبب آنکه B.



خلق دهلی را بتمام در دولت آباد روانه<sup>۱</sup> کردند - و خلقِ قصباتِ جوار  
 را در شهر آوردند - و بار دیگر روانه<sup>۱</sup> کردند - و اسبابها که از آبا و اجداد بر ایشان  
 رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده بگذاشتند - بعد از آن نه اسباب  
 بر ایشان رسید و نه اسباب دیگر توانستند کرد - و نه شهر آبادان شد و نه  
 قصبات - سبب پنجم آنکه موازنه هشتاد هزار سوار در کوه قراجل<sup>۲</sup> نامزد  
 کردند - خارج غلام و چاکر<sup>۳</sup> که در تبع<sup>۴</sup> ایشان بود - جمله لشکر به یکبارگی  
 در سوراخ اجل<sup>۵</sup> در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ایشان<sup>۶</sup>  
 باز فگشت - و آنچه از لشکر بار دیگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هرکه  
 از خوف جان در دیاری بلغاک می کرد خلق آن<sup>۷</sup> دیار بعضی بوسمت  
 کشته می شد و بعضی بخوف متخلف<sup>۸</sup> می گشت - فی الجملة آن  
 دیار خراب میشد و مقدمان<sup>۹</sup> و مفسدان قوی گشتند - و ایشان خون ریزیها  
 کردن گرفتند و هیچ کسی مانع نشد - زیراچه سلطان تمام حشم و خدم  
 خویش را این چنین خراب و ابر کرده بود که کسی را خوردنی نبود -  
 سبب هفتم آنکه شهر<sup>۱۰</sup> و اطراف از امرا و ملوک و معارف<sup>۱۱</sup> و مشاهیر  
 و علما و سادات و مشایخ و مسکین و گدا و فقیر و محترف و مهاجر  
 و مزارع و زعیم<sup>۱۲</sup> و مزدور بتیغ جور و قهاری و ستم و ظام و<sup>۱۳</sup> جباری  
 به سیاست می پیوستند - و پیش داخل از کشته<sup>۱۴</sup> پشته و از مرده توده

۱ روانی کردند M.

۳ چاکری B.

۵ سوراخ در رفت M.

۷ خلق دیار M.

۹ M. omits from سبب و مقدمان upto

۱۱ ملوک و علما M.

۱۳ ظلم جباری M.

۲ Baranī, p. 477 قراجل

۴ B. طبع

۶ M. سوار نیز از

۸ M. متخلف فی الجملة

۱۰ M. خلق شهر

۱۲ M. omits زعیم

۱۴ B. کشته و پشته



می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوست کشتگان<sup>۱</sup> بستوه آمده بودند -  
و کار مملکت بکلی فتور پذیرفته بود - و امور سلطنت مطلقاً قصور گرفت<sup>۲</sup> -  
از هر جانب که سدّ فتن مملکت منظور<sup>۳</sup> می شد از جانب دیگر رخنه  
عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرار سلطنت در خاطر می گذشت  
جهت دیگر خللی فاحش<sup>۴</sup> می زاد - و اساس سلطنت که بادشاهان ماضی  
قرار داده بودند بکلی منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متحیر  
می بود - البته از آنچه بر خویش گرفته<sup>۵</sup> بود و بدان خلل ملک و نقصان  
دین و تشویش باطن و پریشانی ظاهر خود معاینه میکرد باز نمی آمد -  
و اسباب ملک<sup>۶</sup> داری و دستگاه شهر یاری از هیچ به هیچ نموده بود - سبحان  
الله گوئی آن جمله را پیش خود از منزل دنیا روان کرده بود - خود جریده  
ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوند - همچنان  
روایت میکنند که در کشتن<sup>۷</sup> و سیاست بعدی اهتمام داشت که چهار  
نفر مفتی را درون کوشک - خانها داده بود - هر که را که به تهمتی میگرفت  
اول از جهت<sup>۸</sup> سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته  
بود اگر کسی بناحق کشته شود و شما در گفتن حق از جانب او تقصیر  
کنید<sup>۹</sup> خون آن کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجت<sup>۱۰</sup>  
فرو گذاشت نمی کردند - اگر ایشان محجوج می شدند آن متهم<sup>۱۱</sup> را  
فی الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - فاما اگر سلطان محجوج

۱ M. جلادان کشتگان ستوه

۲ B. قصور گشت

۴ M. فاحشه می زاد - سلطان درین

۶ B. اسباب داری

۸ B. از سیاست

۱۰ B. آن مهتم

۳ M. مملکت منظوی

۵ M. گرفت بود

۷ M. کشش و سیاست

۹ M. تقصیر کنند

۱۱ M. omits را



می شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز می گردانید - برای دفع حجت ایشان جوابی می اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماندی همان وقت او را سیاست میکرد - و اگر سلطان محجوج می شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایت شرع معلوم نیست که از جهت آرام خلق<sup>۱</sup> میکرد یا سببی<sup>۲</sup> دیگر داشت - می آرند وقتی کفش پوشیده در محکمه دیوان قضای شهر قاضی کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامی مرا<sup>۳</sup> بذحق ظالم گفته است - او را طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا<sup>۴</sup> هرچه بر نهج شرع آید برو<sup>۵</sup> کردن فرمایند - قاضی کمال الدین - شیخ زاده را طلب کرد - و جواب دعوی مذکور پرسیده شد<sup>۶</sup> - شیخ زاده اقرار کرده<sup>۷</sup> - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان<sup>۸</sup> کند - شیخ زاده گفت هرکه را سیاست میکنی حق یا ناحق العهده علیک<sup>۹</sup> - اما این که زن و فرزندان او را گرفته به جلادان می سپاری تا ایشان را بفروشند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد - چون از محکمه قاضی برخاست فرمود که شیخ زاده جامی را مقید کرده در قفس آهنین<sup>۱۰</sup> بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفس آورده بالای پیل داشته می بردند - چون باز گشت در دهلی آمد - پیش محکمه از قفس بیرون آورده گردن زد<sup>۱۱</sup> - غرض از آوردن

۱ آرام می کرد M.

۲ نیتی دیگر M.

۳ جامی را بذحق B.

۴ با هرچه M.

۵ بدو کردن فرمان شده قاضی M.

۶ B. omits شد

۷ اقرار کرد M.

۸ B. پایان کند

۹ B. العهده علیک

۱۰ مقید کرده در میان قفس او را بالای پیل داشته بوده M.

۱۱ آورده دو نیم زد M.



کیفیت اسباب خرابی ملک و تعدی سلطان درین تاریخ صواب نیست -  
 که بیان خطای بزرگان میشود

خطای بزرگان<sup>۱</sup> گرفتار خطاست

فاما برای نصیحت اصحاب دولت و ابواب مکنت در قلم آمده تا بشنیدن  
 این قضیه<sup>۲</sup> اعتبار گیرند و متذنب<sup>۳</sup> شوند - فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصه چون  
 از غایت ظلم و تعدی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور<sup>۴</sup> پذیرفت  
 ازین اندیشه و اندوه<sup>۵</sup> زحمت برتن سلطان مستولی شده - مع هذا قصد  
 تهته<sup>۶</sup> کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند -  
 بعد چند روز ازان زحمت صحت یافته امیر قرغن<sup>۷</sup> نایب بادشاه  
 خراسان موازنه پنج هزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده  
 بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او بمرحمتهای وافر و انعامهای فاخر  
 مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک  
 تهته رسید باز همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین  
 و خمسين و سبعمائنه بر لب آب سنده<sup>۸</sup> برحمت حق پیوست \* بیت \*

آنکه پا از سر نخوت نهدادی<sup>۹</sup> بر خاک  
 عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند<sup>۱۰</sup>

مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

۱ خطا بر بزرگان B.

۲ M. قصه

۳ B. و منتهی شوند

۴ M. قصور رفیق پذیرفت

۵ M. اندوه و زحمت

۶ Baranī, p. 524 تذهبه

۷ M. قرغن and Baranī, p. 524

۸ M. بر لب آب رسید برحمت

۹ M. نهند بر سر خاک

۱۰ M. خاک شود بر سر او بر گذرند



## ذکر سلطان الاعظم ابوالمظفر<sup>۱</sup> فیروز شاه طاب ثراه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار<sup>۲</sup> رجب برادر خرد سلطان غازی  
غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باری تبارک و تعالی واهب المواهب<sup>۳</sup>  
تَوْفِی الْمَلِکَ مِنْ تَشَاءُ است دور مملکت و نوبت سلطنت برین  
بادشاه<sup>۴</sup> ملک سیرت - مصطفی سیرت<sup>۵</sup> - حلیم کریم عادل رسانید -  
هر ظلم و تعدی و جور و ستم و خرابی ملک و شورش خلق که در عهد  
خدایگان مغفور محمد تغلق شاه<sup>۶</sup> بود بعدل و انصاف و آرایش<sup>۷</sup> ملک  
و قرار جهان و امن طریق<sup>۸</sup> بدل گشت - و وفور علم و کثرت علما و مشایخ  
پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنه المذكور در کذارة لب آب سنده  
بر تخت مملکت و سریر سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در  
دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکان مملکت و اعیان دولت بفرحت  
و بهجت تمام<sup>۹</sup> بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها  
را برسم طویله<sup>۱۰</sup> فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلی اختیار شد -  
صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال  
نوروز<sup>۱۱</sup> کرکز بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

۱ B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

۲ B. اسپدار

۳ M. واهب مواهب

۴ B. برین ملک سیرت

۵ M. سیرت

۶ M. omits شاه

۷ M. انصاف آرایش ملک

۸ B. امن طریقت

۹ B. بهجت تمام عام کردند

۱۰ M. برسم طویل

۱۱ Baranī, p. 533 نوروز کرگن داماد ترمی شیرین and Ṭabaḳāt Akbarī,

p. 225 نوروز کرکین که داماد برمه شیرین



تا كفارة آب سنده گرفته روان شود - و لشكرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند <sup>۱</sup> - لشكر مغل نمودار شد و اندك مایه نكبت زیر پایان بنگاه رسانید <sup>۲</sup> - لشكدهای سلطان بیشتر شدند - لشكر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل نایب باربکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضی ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیر ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصه گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سردواتدار و ملک نوا و شیخ حسن سربرهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و <sup>۳</sup> سیف الدین و ملک سیف الدین شکنه پیل در دهلی بر خواجه جهان تعیین گشتند - و مولانا محمد <sup>۴</sup> عماد مذکور و ملک علی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان <sup>۵</sup> دیگر بر خداوند زاده <sup>۶</sup> قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضی در سنام بر ملک محمود بک و بعضی در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمان عام در کل بلاد ممالک بر مضمون مرحمت و شفقت و لطف و تربیت <sup>۷</sup> صادر گشت - و خود تابوت سلطان محمد بالای پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد - درانگه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای <sup>۸</sup> رسانیدن این خبر مایح بنده خواجه جهان سیوم روز

<sup>۱</sup> B. کردند هم چنین لشكر مغل

<sup>۳</sup> B. رسولدار والدین و ملک سیف

<sup>۵</sup> M. الاغان دیگر

<sup>۷</sup> M. لطف و تربیت

<sup>۲</sup> M. رسانیده

<sup>۴</sup> M. مولانا عماد مذکور

<sup>۶</sup> M. بر خداوند زاده بر قوام

<sup>۸</sup> B. رای رسانیدن



روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه  
جهان از راه عجلت بی تفحص و <sup>۱</sup> تأمل کودکی مجهول النسب و مفقود  
الحساب را آورد و پسر سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و  
ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذكور بر تخت  
مملکت و سریر سلطنت <sup>۲</sup> نشاند <sup>۳</sup> - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب  
کرد - خود کار گذار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند -  
ایشان فرمان همایون سلطان که بروی صادر <sup>۴</sup> بود رسانیدند - چون  
او آنچنان کاری ناشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل  
مُصرِ مازد - بعضی امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص <sup>۵</sup> حاجب  
و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده <sup>۶</sup> بسطامی و ملک مسن ملتانی  
و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضی امرای دیگر چنانچه  
شرف الملک و ملک دیلان <sup>۷</sup> و امیر قتلغه <sup>۸</sup> و ملک خلجین و ملک  
حسن امیر میران و قاضی مصر و خواجه بهاء الدین تهیکره و ملک  
منتجب باخنی و ملک بدرالدین بوتهارمی باخفا <sup>۹</sup> عرایض خود  
پیش تخت اعلیٰ اَعْلَاهُ اللَّهُ <sup>۱۰</sup> تعالیٰ فرستادند <sup>۱۱</sup> - و حال اخلاص  
و بندگی خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنام طلب

۱ M. بی تأمل

۲ M. omits سلطنت

۳ B. omits نشاند

۴ M. صادر شده بود

۵ M. نتهو صاحب حاجب

۶ B. ملک حسام الدین متوادک بروی پیوستند و بعضی امرا

۷ B. دهیلان Tabakāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

۸ M. قتلغه و ملک ذوالعجی و ملک حسن and B. قتلغه

۹ B. باخفاء عرض عریضه

۱۰ M. اَعْلَاهُ تعالیٰ

۱۱ B. فرستادند - و شیخزاده نظامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین

و حال اخلاص



کرد - او در آمدن اهل مال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت  
اعلی روان کرد - و بر خداوند زاده ترمذ و عین الملک در ملتان  
نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت  
روان کردند<sup>۱</sup> و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد -  
و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف  
پادشاهانه<sup>۲</sup> مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر  
سلطان می‌رسد و جمیع خلائق با او متفق است - سید جلال الدین کرم‌تی  
و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضی و داؤد مولا زاده خود را  
برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهی هنوز در  
خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگانی باسم نیابت ملک داری  
و ولیعهدی مصالح ملک را تلقی نماید - و باستقلال پرداخت  
امور ملکی مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار  
کند - و هر امیری را که خواهد برابر برد - چون رسولان مذکور در لشکر  
رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق  
و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس  
الدین باخرزی<sup>۳</sup> را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش  
خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسرکی  
را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسرکی<sup>۴</sup> بودی از من  
پنهان نمادی - و برای پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودی -  
او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای  
شما چه اقتضا می‌کند - و چه رخصت می‌دهد و صواب چیست - مولانا

<sup>۱</sup> کرده سلطان M.<sup>۲</sup> بمراحم و عواطف مخصوص M.<sup>۳</sup> باخرزی حاضر M.<sup>۴</sup> پسری بودی M.



کمال الدین گفت هر که اول در مملکت شروع کرده است او اوای تر است -  
و آن حضرت خدایگان اند<sup>۱</sup> - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی  
و مولانا نجم الدین راضی و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا  
زاده خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی  
اگر حقوق نعمت ما را و قدیم خدمت خود را یاد کنی از استبداد و جهل  
و ضلالت باز آئی و راه اطاعت سپری - مراحم در حق<sup>۲</sup> تو بیشتر شود  
و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدو  
رسانید - او بدید<sup>۳</sup> که شوکت و قوت خدایگانی تضعیف می شد و خلق  
از هر طرف می پیوست درین ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک  
پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتی ها بدرگاه پیوستند و بمراحم  
مخصوص شدند - چون سلطان در خطه<sup>۴</sup> سرستی رسید ملک قوام الملک<sup>۴</sup>  
روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سنة المذکور بوقت نماز پیشین با جمیع  
حشم و خدم<sup>۵</sup> خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرام حضرت جهان  
نزه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان  
و در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم درین منزل شاهزاده مبارک  
دم فتح خان ولادت یافت - و هم درین منزل خبر کشته شدن طغی از  
هجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت  
رسمت حضرت بیرون آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل<sup>۶</sup>  
مانسی با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

۱ خدایگانی است M.

۳ او بزور و شوکت M.

۵ خدم و حرم خود M.

۲ and B. مراحم در حقیق پیشتر M.

۴ قوام الدین B.

۶ منزلها مانسی M.



حجابات<sup>۱</sup> ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را<sup>۲</sup> بکوتوال هانسی تسلیم نمایند -  
 و ملک خطاب را به تبرهنده ببرد<sup>۳</sup> و منتهو خاص حاجب را در سنام جدا  
 کذد<sup>۴</sup> و شیخ زاده بسطامی را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام  
 الدین ادهک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب<sup>۵</sup> رجب  
 قدره سنه المذکور در سواد شهر نزول فرمود - عامه خلایق<sup>۶</sup> استقبال کردند -  
 و بمراحم خسروانه<sup>۷</sup> مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی<sup>۸</sup> دوم ماه  
 مذکور در قصر همایون<sup>۹</sup> فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور  
 سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه  
 طرف سرمور سواری کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز  
 دو شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنه المذکور شاهزاده<sup>۱۰</sup> محمد خان  
 در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان  
 رسانیدند - وصول مقدم<sup>۱۱</sup> مبارک اورا میمون داشتند  
 مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده  
 وصول امید این کرکز ببرز نیر اعظم  
 جشنها ساختند و شادیها<sup>۱۲</sup> کردند - خلقی که در نوبت بادشاهی  
 تواد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتم عدم  
 بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف می پذیرفت - و رونق  
 سلطنت ازدیاد می یافت<sup>۱۳</sup> - الغرض بعد چند ماه هم در سنه المذکور

۱ جحاب ایستادند M.

۲ ایاز را کوتوال B.

۳ ببرند M.

۴ جدا کند B.

۵ عامه خلق M.

۶ M. omits خسروانه

۷ و به پیروزی M. omits

۸ M. قصر حانون

۹ B. and M. و شاهزاده

۱۰ M. قدم مبارک

۱۱ M. omits the couplet and B. شادی کردند

۱۲ M. ازدیاد یافت بعد



طرف کلافور سواری فرمود - و در جانب منجهور شکار<sup>۱</sup> کرده جانب  
دار الملک دهلی باز گشت<sup>۲</sup> - همدران سال مسجد جامع نزدیک  
کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده<sup>۳</sup> - هم درین سال شیخ  
زاده صدر الدین نبیسه شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و  
الدین زکریا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ شیخ الاسلام شد - و قوام الملک<sup>۴</sup> مقبول  
که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته<sup>۵</sup> و به خطاب خانجهانی مشرف  
گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزانی فرمود<sup>۶</sup> - و خداوند  
زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل<sup>۷</sup> وکیلدری یافت -  
و تاتار ملک تاتار خان شد<sup>۸</sup> - هر سه نفر<sup>۹</sup> چترهای گوناگون یافتند -  
و ملک الشرق<sup>۱۰</sup> شرف الملک نایب وکیلدر و سیف<sup>۱۱</sup> الملک شکار  
ک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاح دار و عین الملک<sup>۱۲</sup> مشرف  
ممالک و ملک حسین امیر میران مستوفی ممالک شدند - و هم ماه  
شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان با لشکریهای انبوه طرف  
کهنوتی بیرون آمد - و خانجهان را در شهر<sup>۱۳</sup> گذاشت - امور مملکت  
احکام سلطنت کلی و جزوی بدو مفوض گردانید - و بکوچ متواتر در  
کهنوتی روان شد - چون نزدیک گورکھپور رسید آدی سنگه در حضرت پیوست

۱ M. منجهور شکارها کرده

۲ B. باز گشته

۳ M. بنا فرمود

۴ M. قوام الملک ملک مقبول نایب

۵ M. یافت و بخطاب

۶ M. زر دوزی دادند

۷ M. omits و شغل

۸ M. تاتار خان گشت

۹ M. هر سه ملک

۱۰ B. ملک شرف الملک

۱۱ M. و خداوند سیف الملک

۱۲ B. عین الملک مستوفی ممالک مشرف و ملک حسین

۱۳ M. در سر گذاشت



بیست - لکه تذکرة نقد و در زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحم خسروانه  
 مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم<sup>۱</sup> ماه ربیع الاول یکایک درون حصار  
 اكداله<sup>۲</sup> در رفت - آنجا جنگی محکم شد<sup>۳</sup> که در تحریر و تقریر نگذجد  
 بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند<sup>۴</sup> - ستیدانو<sup>۵</sup> مقدم نایکان آن روز  
 کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کناره لب آب  
 گنگ<sup>۶</sup> فرود آمد - الیاس حاجی در اكداله حصاری<sup>۷</sup> شده بود - در پنجم  
 ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالی بی شمار مستعد جنگ شده<sup>۸</sup>  
 بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف  
 بکشید<sup>۹</sup> - بمجرد آنکه نظر الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی  
 بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر<sup>۱۰</sup> پیل او بدست آمد -  
 و سوار و پیاده پیشمار علف تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز  
 بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظم فیروز  
 آباد را حرسها الله عن الآفات بنیاد نهاد - در سده ست و خمسین و سبعمائنه  
 طرف شهر دیدالپور عزیمت کرد - جوی از آب ستلدر<sup>۱۱</sup> بکشید تا جعبز که  
 چهل و هشت کوه باشد ببرد - و در سال دوم جوی فیروز آباد از حوالی  
 کوه مندتی<sup>۱۲</sup> و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر دران آب انداخته

۱ M. بست و هشتم

۳ M. محکم شد بنگالیان

۵ M. سهدیو مقدم بایکان

۷ M. حصاری شد

۹ M. صف کشید

۲ B. اكداله محل برون در رفت

۴ M. گسسته شدند

۶ M. آب کنکی فرود

۸ M. omits شده

۱۰ M. omits زنجیر

۱۱ Tabakāt Akbarī, p. 230 آب ستلدر کشیده تاجهجر

۱۲ Tabakāt Akbarī, p. 230 نهري از آب جون از حوالی مندل و سرمور کشید و هفت نهر دیگر بار جمع کرده



در هانسی رسانیدند - از آنجا در اراسن<sup>۱</sup> برد و آنجا حصاری مستحکم  
 بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضی وسیع بکافت - و از  
 آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کههر<sup>۲</sup> کشیده زیر حصار سرستی برد  
 و از آنجا تا هرنی<sup>۳</sup> کهیره رسانید - و درین میانه حصاری ساخته فیروز آباد  
 نام کرده و جوی دیگر از اب آب بدهی<sup>۴</sup> چون کشیده در حصار فیروزه برد -  
 و در حوض انداخته از آنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحجه روز عید  
 الضحیه<sup>۵</sup> سنه المذكور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح  
 ابی بکر بن<sup>۶</sup> ابی البریع سلیمان از دار الخلافه مصر متضمن تفویض ممالک  
 هند رسید - و هم درین<sup>۷</sup> سنه المذكور رسولان لکهنوتی از الیاس حاجی  
 با تحفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطف بی پایان مخصوص  
 شده باز گشتند - و در کورت دیگر خدمتیان<sup>۸</sup> و تحفه از الیاس حاجی  
 بیاوردند - و در حصار فیروزه پای بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان  
 کمیند ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بنادر<sup>۹</sup> حاصل  
 میشود بیاوند - سنه ثمان و خمسین و سبعمائنه ظفر خان محمد کر<sup>۱۰</sup>  
 فارسی از سنار گاذون تافته از راه دریا در توسائین<sup>۱۱</sup> با دو زنجیر  
 پیل خدمتی بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت  
 وزارت یافت - در ماه ذی الحجه سنه تسع و خمسین و سبعمائنه طرف

برالین 1 Tabakāt Akbarī, p. 230

کههر 2 Tabakāt Akbarī, p. 230

3 M. و هرنی کهیر see Elliot, III, p. 8.

بدهنی 4 M.

5 M. عید الضحیه

بن 6 M. omits

7 M. در سنه

خدمتی باب 8 B.

9 M. که از برادر

ظفر خان فارسی 10 M. Tabakāt, p. 230 کر فارسی

11 B. دریا توسائین



سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار<sup>۱</sup> می باخت - در اثنای آن خبر رسید  
 که فوجی از مغل در حدود دیبالپور رسیده است - ملک قبول سرپرده دار  
 با لشکرها نامزد شد - مغل<sup>۲</sup> از پیشش لشکر عطف کرده در ولایت خود  
 رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - و در آخر سنه  
 المذكور ملک تاج الدین فتبه<sup>۳</sup> و چند امرای دیگر از لکهنوتی باسم  
 رسالت با تحفه و خدمتیاران<sup>۴</sup> در حضرت آمدند - و بانواع مراحم مخصوص  
 گشتند<sup>۵</sup> . سلطان نیز اسپان ترکی و تازی و میوه‌های خراسان از هر جنس  
 و تحفه دیگر بر دست ملک سیف الدین شهنه<sup>۶</sup> پیل برابر ملک تاج  
 الدین فتبه برای<sup>۷</sup> سلطان شمس الدین در لکهنوتی روان کرد - چون در  
 بهار<sup>۸</sup> رسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان  
 سکندر بادشاه شد - رسولان لکهنوتی را در بهار داشتند و این کیفیت در  
 حضرت اعلیٰ باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرسند -  
 و اسپان<sup>۹</sup> حشم بهار را بدهند و رسولان را در کره برسانند - همچنان کردند -  
 در سنه ستین و سبعمائنه سلطان با لشکرهاى انبوه عزیمت لکهنوتی مصمم  
 کرده روان شد - خانجهان را در دهای گذاشت - و تاتار خان را از حد  
 ولایت غزنین<sup>۱۰</sup> تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در  
 ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل  
 اعظم ملک شیخ زاده بسطامی که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود  
 از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

۱ M. و انجانب شکاری می تاخت

۳ M. بیته

۵ B. گشته

۷ M. بر سلطان

۹ B. اسپان بهار را بدهید

۲ M. omits مغل

۴ M. خدمتیاران

۶ M. شهنیک پیل

۸ M. بهار رسیدند

۱۰ M. غزنین ملتان



خطاب فرمود - و سید رسوادر از برلد برابر رسولان لکه‌نوتی آمده بود باز در لکه‌نوتی نامزد شد - سلطان سکندر سید رسوادر را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفایس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدن سید رسوادر - عالم خان از لکه‌نوتی در حضرت آمد - بروی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راه اخلاص گذاشته است - ما اول فخواستیم که تیغ در میان آریم - چون او چنانچه شرط اطاعت است بجا نیاورد اینک<sup>۱</sup> ما خود می‌رسیم - سلطان بعد بشکال<sup>۲</sup> با لشکر<sup>۳</sup> ها جانب لکه‌نوتی روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فراش خانه لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند - چون سلطان در حد پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اکداله جائی که سلطان شمس الدین به دز<sup>۴</sup> او حصارى شده بود حصارى شد - سلطان سیزدهم ماه جمادی<sup>۵</sup> الاول سنه احدى و ستين و سبعمائه بر در حصار اکداله نزول فرمود - چون چند روز در استعداد حصار گیرى گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حدّ مقاومت با این<sup>۶</sup> لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتی قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی<sup>۷</sup> الاول سنه المذكور از پیش اکداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوه رسید سلطان سکندر سی و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفایس دیگر خدمتی فرستاد - سلطان بکوک متواتر در جون‌پور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

۱ نیارد آنکه ما خود M.

۲ برشکال M.

۴ بزر او حصارى M.

۶ با آن لشکر M.

۳ با لشکر جانب M.

۵ جماد الاول M.

۷ جماد الاول M.



بشکال بگذشت <sup>۱</sup> در ماه ذی الحجة سنة المذكور با لشکریهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا <sup>۲</sup> لشکر ستور و عورات و اسپ لاغر و مردم ضعیف نیاید <sup>۳</sup> - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بزگاه در کره گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکهره <sup>۴</sup> رسید آن را بتاخت - رای سیکهره انحراف نمود - از آنجا شکر خاتون <sup>۵</sup> دختر رای سادهن <sup>۶</sup> با دایه بدست آمد - سلطان او را در محل دختران پیرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضی بندگان برابر بزگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکهنوتی عطف کرده در کوه رنجهبور <sup>۷</sup> مانده بود بحضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بنارس <sup>۸</sup> که مسکن رای بود رسید - لب آب مهاندی را بگذشت <sup>۹</sup> رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است <sup>۱۰</sup> سلطان باز گشته هم دران حدود شکار می کرد - رای بیدر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعبادت باز گردید - سی و سه زنجیر پیل و تحف و نفایس دیگر بوجه خدمتی پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدماوتی و برمتلاوی <sup>۱۱</sup> که مرغزار پیلان بود شکار می کرد - دو پیل

<sup>۱</sup> بشکال گذشت B.

<sup>۲</sup> تا در لشکر B.

<sup>۳</sup> ضعیف بیاید M.

<sup>۴</sup> Tabakāt Akbarī, p. 232 سنکرة M. see also Elliot, vol. IV., p. 10, note 3.

<sup>۵</sup> شکر خان B.

<sup>۶</sup> Tabakāt Akbarī, p. 232 سنکرة رای سارین راجه see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

<sup>۷</sup> م. زینتهور.

<sup>۸</sup> Tabakāt Akbarī, p. 232 شهر بنارس

<sup>۹</sup> م. مهاندی را گذشت

<sup>۱۰</sup> دور رفته است بر عقب سلطان M.

<sup>۱۱</sup> م. برمتلاوکی



را بکشت - و سیرم<sup>۱</sup> و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل  
ضیاء الملک رباعی گفته است -  
\* رباعی \*

شاهی که ز حق<sup>۲</sup> دولت پاینده<sup>۳</sup> گرفت  
اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت  
از بهر شکار پیل در جاج نگر  
آمد دو بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان از آنجا بکوچ متواتر باز گشته در کره رسید - و از کره در سمت  
دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین<sup>۴</sup> و ستین  
و سبعمائه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک  
بروار<sup>۵</sup> کوهی است از گل - و آبی [از] میان آن<sup>۶</sup> کوه بزرگ<sup>۷</sup> می آید و در  
ستلدر می افتد - آن را سرستی می گویند - و این طرف آن کوه جوئی  
است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکاوند آب سرستی  
درین جوی در آید از آنجا در سهرند<sup>۸</sup> و منصور پور و از آنجا در سنام  
برود دایم جاری باشد - چون آنجا رسید در حفره آن کوه چندگاه مشغول  
شد - و سهرند را تا ده گروهی<sup>۹</sup> بحواله ملک ضیاء الملک شمس الدین  
ابورجا<sup>۱۰</sup> از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار  
برآورده فیروز پور نام کرد<sup>۱۱</sup> - چون سلطان کافتن کوه مذکور قابل ندید ترک

۱ M. سیرم و دندان

۳ M. یابنده

۵ B. Firishta "Parwār" بردار

۶ B. و آبی میان آن و کوه

۸ M. سهرند و منصور بود و از آنجا

۱۰ M. شمس الدین ابوجا شق سامانه

۲ B. که بحق

۴ M. اثنه و ستین

۷ B. کوه بزرگ لب آب می آید

۹ M. تا ده گروهی

۱۱ M. نام کرده



گرفته در نگر کوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته<sup>۱</sup> نمود - چون در تهته رفت جام بابنهذیه که ضابط تهته بود بقوت آ بگیر<sup>۲</sup> محصور شده - مدتی محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه<sup>۳</sup> علف و غله بعدی شد که بیشتر مردم بعداب گرسنگی هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال<sup>۴</sup> قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را<sup>۵</sup> مفوض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام<sup>۶</sup> خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابت وزارت ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام<sup>۷</sup> بابنهذیه امان خواست - بحضرت پیوست<sup>۸</sup> و بمراحم مخصوص شد - سلطان<sup>۹</sup> او را با تمام<sup>۱۰</sup> مقدمان آن طرف برابر خویش در دار الملک دهلی آورد - چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام<sup>۱۱</sup> را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام<sup>۱۲</sup> روان گردانید - در سنه اثنین<sup>۱۳</sup> و سبعین<sup>۱۴</sup> و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهانی پسر مهتر او جوانانسه<sup>۱۵</sup> یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در<sup>۱۶</sup> گجرات نقل کرد - شغل اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کتهور<sup>۱۷</sup>

۱ تهته B.

۳ M. تنگچه

۵ M. omits را

۷ M. جام و بابنهذیه

۹ M. سلطان ایشان را

۱۱ M. سلطان بار حام

۱۳ M. اثنه

۱۵ M. جوانانسه بزرگ

۱۷ Tabakāti Akbari p. 234 در منزل کتهور وفات یافت

۲ B. بقوت انکبر

۴ M. بشکل

۶ M. با تمامی خیل خانه

۸ M. پیوستند

۱۰ M. با تمامی مقدمان

۱۲ M. با ترتیب باز گردانید

۱۴ B. ستین

۱۶ B. ظفر خان در نقل



نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامل و متفکر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سده ثمان و سبعین و سבעمائه شمس دامغانی چهل لک تذکّه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد برده از مقدم بچگان و حبشی هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نیابت<sup>۱</sup> گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او<sup>۲</sup> قبول کند اقطاع گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغانی گزاف می گوید قبول نکرد دامغانی مذکور نیز بند زر و چودول نقره<sup>۳</sup> یافت - و بنیابت گجرات از جهت ظفر خان تعیین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علامات<sup>۴</sup> طغیان ظاهر گردانید<sup>۵</sup> از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیران صده گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخرالدین تالد و سران گروه<sup>۶</sup> خروج کرده - در سده ثمان و سبعین و سבעمائه ملک شمس الدین دامغانی را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست<sup>۷</sup> - و در عهد دولت آن پادشاه نیک بخت و فرخ پی کار مملکت از فرط عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سر بر نمی کرد - و کسی را مجال<sup>۸</sup> نبود که پای از دایره اطاعت بیرون کشد - مگر فتنه دامغانی که بمجرد بغی ورزیدن سزای خود

۱ B. نایب گجرات

۲ M. اگر قبول کند

۳ M. مذکور بر بند زر و چودول مقره یافت

۴ B. علامت

۵ M. گردانیدند

۶ M. فخرالدین تا او سران کرده خروج کرده

۸ B. محل نبود

۷ M. فروست



یافت - ازان که سرحداتی مملکت<sup>۱</sup> با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده<sup>۲</sup> مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد<sup>۳</sup> بنگاله اقطاع کره و مهوبه و شق دلموه<sup>۴</sup> بحواله<sup>۵</sup> ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده<sup>۶</sup> - و اقطاع آوده و سندیله<sup>۷</sup> و شق کول بحواله<sup>۸</sup> حسام الملک<sup>۹</sup> حسام الدین نوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بحواله<sup>۱۰</sup> ملک بهروز<sup>۱۱</sup> سلطانی و اقطاع بهار<sup>۱۲</sup> بحواله<sup>۱۳</sup> ملک بیر<sup>۱۴</sup> افغان گردانیده - امرای مذکور در ~~مالیدن فساد کفار آن دیار و ضبط اقالیم سرحد~~ تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط<sup>۱۵</sup> و قرار آن سمت تعلقی نبود - اما سرحد خراسان بجهت سد فتنه<sup>۱۶</sup> مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از<sup>۱۷</sup> اقطاع کره و مهوبه طلبیده در عرصه ملتان فرستاد - تا فتنه ملاعین و فساد آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحی و مضافات بحواله او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغانی نیابت<sup>۱۸</sup> اقطاع گجرات بحواله<sup>۱۹</sup> ملک مفرح سلطانیه گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد \* در سده تسع و سبعین و سبعمائنه طرف اتاوه

۱ B. مملکت امرای

۲ B. دیده

۳ M. سر حدها

۴ M. شق دلموه

۵ B. omits کرده

۶ M. سد

۷ M. حسام الملک و حسام الدین

۹ B. اقطاع سار

۸ M. بهروز

۱۱ B. omits ضبط

۱۰ B. ملک مرافغان

۱۳ M. omits نیابت

۱۲ M. omits از



و اکحل<sup>۱</sup> سواری فرمود - رای سبیر<sup>۲</sup> و ادهرن<sup>۳</sup> مقدمان<sup>۳</sup> اتاوه<sup>۱</sup> که  
 با سلطان طغیان ورزیده و یک کورت با لشکر اسلام مقابل شده منهزم گشته  
 بودند - بترغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند<sup>۴</sup> و خیل و تبع روان<sup>۵</sup>  
 کرده در شهر آورده - و در اکحل<sup>۶</sup> و پتلاهی حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز  
 پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیر<sup>۷</sup> نامردی  
 آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهی<sup>۸</sup> بحواله<sup>۸</sup> او گردانید - و اقطاع  
 اکحل<sup>۹</sup> ملک بلی افغان را داده سمت دارالملک مراجعت فرمود -  
 هم دران سال ملک نظام<sup>۱۰</sup> الدین نو امیر اوده که برابر سلطان بود<sup>۱۱</sup>  
 در لشکر وفات یافت - اقطاع اوده ملک سیف الدین پسر بزرگ او را  
 مفوض گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمائنه سمت سامانه سواری  
 فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیر<sup>۱۲</sup> مجلس  
 خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراحم<sup>۱۳</sup>  
 فراوان و شفقت بی پایان ارزانی فرمود - از آنجا میان قصبه انباله  
 و شاه آباد شده در کوهپایه سانتور رفته از رای سرمور<sup>۱۴</sup> و رایان کوه  
 خدمتی و مال ستده سمت دارالملک مراجعت فرمود - هم چندان  
 خبر<sup>۱۵</sup> تمرّد کهرکو مقدم ولایت کیتهر<sup>۱۶</sup> رسید - ماناک سید محمد

۱ B. اتاوه و اکجک

۲ M. رای سبیز

۳ M. ادهرن و مقدمان

۴ M. فرزندان

۵ M. روانی کرده

۶ B. اکجک

۷ M. امرا نامردی آنجا

۸ B. فیروز پور پتلاهی

۹ B. اکجک

۱۰ M. حسام الدین

۱۱ M. بود هم در لشکر

۱۲ B. امیر مجلس بک خاص

۱۳ M. مراحم فراوان فرمود

۱۴ M. سرموز

۱۵ M. خبر omits

۱۶ M. مقدم کتھر Tabakāt Akbarī, p. 235 کتھر



مقطع شق<sup>۱</sup> بداؤن و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت  
 ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین  
 و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر<sup>۱</sup> سواری فرمود بانقمام سادات مذکور -  
 و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه<sup>۲</sup> را اسیر کرد و دستگیر و خوار  
 و ذلیل گردانید **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلُوا**  
**أَعْرَظَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً فَسَدُوا** آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور<sup>۳</sup> فرار نموده  
 و **الْفِرَارُ مِنْ مَا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ** در ولایت مهترگان<sup>۴</sup> که در کوهپایه  
 کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ  
 شده اقطاع بداؤن بحواله ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص  
 گردانید - و در شق<sup>۵</sup> سنبهل برای مالش و ضبط<sup>۵</sup> کیتهر ملک خطاب  
 افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم<sup>۶</sup> در ولایت کیتهر سواری  
 میکرد - ولایت مذکور چندان مضطر و<sup>۷</sup> خراب گشت که جز شکار دران  
 دیار دیگر<sup>۸</sup> نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه<sup>۹</sup> در موضع بیولی هفت  
 گروهی از خط بداؤن حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور  
 آخرین<sup>۱۰</sup> میگویند - بعده سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته<sup>۱۱</sup> و عمر قریب  
 نود سالگی<sup>۱۲</sup> رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه  
 کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مستخر او

<sup>۱</sup> M. کتھیر

<sup>۲</sup> M. omits from همه را اسیر up to **أَذَلَّةً**

<sup>۳</sup> M. مذکور گریخته در ولایت

<sup>۴</sup> M. ولایت مهنکان

<sup>۵</sup> M. مالش و ضابط

<sup>۶</sup> M. omits در

<sup>۷</sup> M. مضطر

<sup>۸</sup> M. که جز شکاري دیگر دران روز نبود

<sup>۹</sup> Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also *Tabaḳāt Akbarī*, p. 236.

<sup>۱۰</sup> B. بو آخرین

<sup>۱۱</sup> M. گشت

<sup>۱۲</sup> M. نود سالي



گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که می توانست پیش  
 سلطان مرحوم گذرانیده<sup>۱</sup> بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگه  
 گردانیده - آخرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان  
 مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز  
 نقصان می شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت<sup>۲</sup>  
 که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر  
 خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجی اخور بک و ملک  
 راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر<sup>۳</sup> ملک عمر عارض  
 بندگان خاص را با خویش یار کرده می خواهد که<sup>۴</sup> فتنه انگیزد - سلطان  
 مرحوم چون همه کارها بحواله خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تأمل فرمان  
 داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید -  
 چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب می فرستاد او عذر  
 می کرد - خانجهان به بهانه حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر  
 مهوبه را موقوف درون خانه خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف  
 و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود -  
 سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان  
 را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب اخور بک  
 اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین<sup>۵</sup> فرامرز شهنه پیل همه پیلان  
 را با عماری و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهي و امرای  
 دیگر و خلق شهر نیز بیدستری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

عرضه داشت کرد M. ۲

گردانیده M. ۱

که M. omits ۴

کمال الدین پسران M. ۳

قطب الدین شیخ فرامرز B. ۵



و سبعمائه مستعد شده با جمعیتی کثیر آخر شب پیش در خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه کشیده بکشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و شاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف کرده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمی شد - چون میدان مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در محاری بر کوا چوهان رفت - و ازو پناه جست - شاهزاده محمد خان خانه خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسبان<sup>۱</sup> و اسباب بتمام غارت کذانیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان<sup>۲</sup> و ملک عماد الدولة و ملک شمس الدین بزبان<sup>۳</sup> و ملک مصلح<sup>۴</sup> مکسران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گذرانیدند سلطان مرحوم عهده<sup>۵</sup> وزارت بحواله شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامه خلق بدو رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورت<sup>۶</sup> اسباب ملک داری از اسپ و پیل و مال و حشم بتمام تسلیم<sup>۷</sup> او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرف گردانید - و خود در خانه خویش بطاعت باری تعالی<sup>۸</sup> مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک<sup>۹</sup> خطبه بنام هر دو بادشاه می خواندند - در ماه شعبان

۱ M. اسپ

۳ B. بزبان

۵ M. عهده و الغرض بحواله

۶ M. بعده بضرورت

۸ M. omits تعالی

۲ M. فتح خانی

۴ M. ملک مصالح

۷ B. تسلیم کرد

۹ M. بلاد مملکت



سنة المذكور شاهزاده محمد خان در قصر جهان<sup>۱</sup> نما جلوس فرمود -  
 خطاب و اشغال واقعات و نان و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی  
 در عهد سلطان مرحوم داشت بر ایشان مقرر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر  
 اخوریک<sup>۲</sup> را سکندر خان خطاب شد - واقعات گجرات یافت - و ملک  
 اجورا مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را معین الملک  
 مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص<sup>۳</sup>  
 گرفتند - و کارهای دیوان<sup>۴</sup> بحواله ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان  
 را با لشکرها در محاری<sup>۵</sup> بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر<sup>۶</sup> در  
 محاری رسید کوکا ملعون خانجهان را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر  
 خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی<sup>۷</sup> برد - هم چنان سکندر خان را  
 در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت<sup>۸</sup> امور و کارهای  
 ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور سمت کوهپایه سرمرور  
 سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ<sup>۸</sup> و گوزن مشغول بود -  
 در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر  
 کهنبایت و امیران صده گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت  
 رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت  
 آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متأمل و متفکر شده سمت  
 دار الملک دهلی مراجعت فرمود - اما جوان بی تجربه بود در لہو  
 و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

۱ B. جهانبای

۳ M. قرب اختصاص

۵ M. لشکری بدر محاری

۷ M. در پرداخت ملکی

۲ M. امیر آخور را سکندر خان شد

۴ B. محاری

۶ M. omits اعلی

۸ B. کرگدن و گوزن



پنج ماه دیگر کار سلطنت سبب ضبط قدیم بر قانون قاعده متمشی می شد - آخر کار رخنه عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنه یک لک دربنه<sup>۱</sup> دهلي و فیروز آباد ساکن و متوطن<sup>۲</sup> بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهري را به بندگان<sup>۳</sup> که در میدان نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از<sup>۴</sup> جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح<sup>۵</sup> راضی نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد<sup>۶</sup> بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان<sup>۷</sup> آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند<sup>۸</sup> بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نمط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قایم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار<sup>۹</sup> آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پرورده سلطان مرحوم<sup>۱۰</sup> بودند بیکبارگی از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدان مقاومت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعی مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانه او را و خانههای مختصان او را غارت کردند - آن روز میان شهر رستخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

۱ M. فیروز شاهي که دهلي and I. درتنه دهلي

۳ M. بر بندگان

۵ B. بر اصلاح

۷ M. در امیلان نزول آمد and B. در میدان نزول آمد

۸ B. زور آوردند و پناه جستند برین نمط

۱۰ M. omits مرحوم

۲ M. omits متوطن

۴ M. omits از

۶ B. مستعد شده بود

۹ M. پیش باز آمد



سلطان مرحوم تغلق<sup>۱</sup> شاه پسر فتح خان نبسیه خود را ولی عهد گردانید -  
و امور مملکت و نظام<sup>۲</sup> سلطنت من کل الوجوه بحواله او کرد<sup>۳</sup> - هم  
چنان امیر حسین احمد اقبال داماد سلطان<sup>۴</sup> مرحوم که از جمع شاهزاده  
علیهاده افتاده بود امیر هندوان<sup>۵</sup> گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه  
او را پیش دخول کردن زد - و بر امیر صده سامانه فرمان فرستاد تا غالب<sup>۶</sup>  
خان امیر سامانه را بند کرده در حضرت آرند<sup>۷</sup> - ملک سلطان شه خوش  
دل مولی زاده ملک مقبول فراز خان عالی خان را بمحافظت بغیر بند  
در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند کرد در خطه بهار جلا کرد<sup>۸</sup> - و اقطاع  
سامانه بحواله ملک سلطان شه مذکور گردانید - بتاریخ هژدهم ماه رمضان سنه  
تسعين و سبعمائه ضعف برتن سلطان مرحوم فیروز شاه طاب الله<sup>۹</sup> ثراه غلبه  
کرد - برحمت حق<sup>۱۰</sup> پیوست \* روایت می کنند مَخبران صادق و راویان  
راسخ از پیران کهن سال که در مملکت دهلی بعد سلطان مرحوم  
ناصر الدین پسر سلطان مغفور شمس الدین التمش که نوشیروان ثانی بود  
عادل و حلیم و معمار و مشفق و خدا ترس<sup>۱۱</sup> و رعیت نواز و غریب  
دوست بادشاهی دیگر مثل خدایگان مرحوم فیروز شاه طاب الله ثراه  
و جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاةً نبود - شوکت عدل او بحدی در دلهای خلائق راه  
یافته اگر غریبی رهگذری بتقدیر الله تعالی میان راه وفات می یافت

۲ امور سلطنت M.

۴ B. omits داماد سلطان مرحوم

۱ شاهزاده تغلق شاه M.

۳ بحواله او گردانید M.

۵ امیر هندوان گشت گرفته M.

۶ M. غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت موافقت محمد شاه مقید ساخته جلا وطن کرده  
and Elliot, vol. IV. p. 18 'Alī Khān. Tabakāt Akbarī, p. 238

۷ حضرت آرند تغلق شاه او را بند کرده M.  
بولايت بهار فرستاد

۸ جدا کرد M.

۱۰ M. omits حق

۹ B. omits الله

۱۱ خدا ترس تر بادشاهی دیگر M.



مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمه و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر می ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سجد قاضی می نوشتند<sup>۱</sup> که در میت هیچ محلی اثر جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ كُلِّ الْوَجْهِ هیچ قوی مجال نداشت که برضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

\* بیت \*

بعد بسی گردش چرخ آزمای

او شده آوازه عدلش بجای

خدا تبارک و<sup>۲</sup> تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریق رحمت<sup>۳</sup> گرداند و در جوار رحمت خلدش<sup>۴</sup> جای دهد \*

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه سی و هشت<sup>۵</sup> سال و نه ماه بود و الله اعلم بالصواب<sup>۶</sup> \*

## ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه<sup>۷</sup> که پسر خوانده و نبیره سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم<sup>۸</sup> باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

۱ M. بنبشتند

۲ M. omits و تبارک

۳ M. رحمت حق

۴ M. جوار خودش

۵ M. سی هفت

۶ M. omits Tabakāt p. 238 says وفات فیروز تاریخ او ست

۷ B. and M. فیروز شاه پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود

مرحوم فیروز بود

۸ M. omits مرحوم



خطاب کرد - ملک زاده فیروز<sup>۱</sup> پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجهانی مشرف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی<sup>۲</sup> را عهده سرسلاحداری تعیین کرد - و ملک فیروز علی را از بندهی خانه خلاص داده عهده سر جانداری که<sup>۳</sup> پدر او داشت مفوض گردانید - و اقطاع گجرات بحواله ملک مفرح سلطانیه که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - و اقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان شه امیر سامانه و رای کمال الدولة<sup>۴</sup> و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنه المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعه کوه بکناری<sup>۵</sup> رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در دره کوه<sup>۶</sup> بکناری مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی نرسید - از آن جانب<sup>۷</sup> بالای کوه شده طرف سکته<sup>۸</sup> رفت - لشکر از بکناری<sup>۹</sup> کوچ کرده در قصبه اروبر<sup>۱۰</sup> آمد - و درین دره اروبر نزدیک چوتره<sup>۱۱</sup> قیمار<sup>۱۰</sup> نزول کرده شاهزاده از سکته در قلعه نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر آنها<sup>۱۱</sup> مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

۱ M. فیروز شاه

۲ B. Tabakāt Akbarī, p. 242 ترمذی

۳ M. سر جانداری پدر

۵ M. omits کوه

۷ M. سکتهه and I. طرف سکته

۸ M. لشکر از بکنایتی and B. رفت از بکناری کوچ کرده

(M. جوثره قمار Station) Chantara

۴ M. کمال الدین مین

۶ I. از آن جا بالای کوه

۹ M. اروبر

۱۱ M. راه مخالف



داري نمی دانست و دغابازي فلک غدار ندیده در شراب و لهُو<sup>۱</sup> و لعب مشغول گشت - کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحدی سرباکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان<sup>۲</sup> سلطان تغلق اسپدار شه<sup>۳</sup> برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه<sup>۴</sup> پسر ظفر خان ازو گنچ گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر<sup>۵</sup> را در میان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا خاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه بود -

\* بیت \*

در خاک ریخت آن گلِ دولت که باغِ ملک

با صد هزار نیاز پیرو در برش

زهی<sup>۶</sup> قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که ازان دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفه العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ - اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -

۱ B. لهُو مشغول گشت

۲ B. هم چنان سلطنت سلطان

۳ B. سالار شه and Tabakāt Akbarī, p. 242 اسبلار شه

۴ B. omits شه

۵ M. کبیری

۶ M. omits from عنان بینی up to زهی قدرت



\* رباعي \*

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون  
 بمرد آخر بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی  
 نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غبغب  
 نه اندر زیران مرکب نه در دستش عنان بینی

### ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر<sup>۱</sup> شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهده وزارت بحواله رکن جنده<sup>۲</sup> بلید مردار کشته خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و می خواست که ابوبکر شه بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار بودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار<sup>۳</sup> کردند قَالَ الذَّبِيُّ لِيهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بَدْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ -

\* بیت \*

ان کس که کرد با تن دارا ستم هفوز  
 نقاش نقش او همه بردار می کنند

حرم کشنده ولی نعمت خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی بندگان که با آن<sup>۴</sup> حرام خوار میشوم مردار یار شده بودند ایشان را نیز<sup>۵</sup>

ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر 1 Tabakāt Akbarī, p. 242 says خان بن سلطان فیروز را پیادشاهی برداشته ابو بکرشاه خطاب دادند

2 M. رکن جنده شد

3 M. omits from بعضی بندگان up to و بردار کردند The text of M. runs بکشتند و بندگان که با او یار شده بودند

4 M. omits با آن حرام خوار میشوم مردار 5 M. نیز علف تیغ گشتند



علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلی را قابض شد<sup>۱</sup> - پیلان و خزانۀ  
 بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده  
 سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغدر بالای حوض سفام بیست و چهارم  
 ماه صفر سنۀ المذكور بزخم کتاره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز  
 شد - خانۀ ملک سلطان شه و خیل و تبع<sup>۲</sup> او بتمام غارت کردند - و سر ملک  
 سلطان شه مذکور<sup>۳</sup> بریده در نگر کوت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را  
 استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز<sup>۴</sup> بود  
 وَاللَّهُ أَعْلَمُ \*

## ذکر سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر  
 کشته شدن ملک سلطان شه رسید سلطان از نگر کوت بکوچ متواتر میان قصبۀ  
 جالندهر شده در خطۀ سامانه رفت - در ششم<sup>۵</sup> ماه ربیع الآخر سنۀ المذكور در  
 خطۀ مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت<sup>۶</sup> جلوس فرمود -  
 امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت  
 او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا<sup>۷</sup> و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شه روی  
 تافته بر سلطان آمدند - چنانچه<sup>۸</sup> در سامانه بر سلطان<sup>۹</sup> بیست هزار سوار  
 و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلی عزیمت

۱ M. شده

۳ M. omits مذکور

۵ B. omits در ششم

۷ I. امرای دیگر و ملوک دهلی

۹ M. سلطان موازنه بیست

۲ M. omits و تبع

۴ M. شش ماه و هجده روز بود

۶ M. تخت مملکت جلوس

۸ M. چنانچه هم در سامانه



فرمود - ما دام که در حوالی برسد موازنه پنجاه هزار سوار جمع شد<sup>۱</sup> - الغرض ابوبکر شه را آمدن سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدى و تسعين و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه المذكور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را<sup>۲</sup> به آمدن او تقویتی حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده<sup>۳</sup> بی شمار و پیدلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنه دو هزار سوار آب چون عبیره کرده سمت میان دو آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگی خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای<sup>۴</sup> کمال الدین مین<sup>۵</sup> و رای خلجین<sup>۶</sup> بهتی که اقطاعات ایشان در آن سمت بود برابر او نامزد گردانیده<sup>۷</sup> خود کناره گنگ در موضع جتیسر<sup>۸</sup> مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شهنه شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدو پسران ملک حسام الدین<sup>۹</sup> نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار کنبند<sup>۹</sup>

۱ I. جمع آمده

۳ M پیاده در فیروز آباد

۵ B. رای ذوالجی

۷ M. جیتر and I See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3.

۸ M. حسام نوا

۲ B. ابوبکر شه با حشم را بآمدن

۴ I. میا مین

۶ M. گردانید و خود

۹ M. کنبیل



امیر قنوج و رای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنه پنبجاه هزار سوار و پیاده بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد <sup>۱</sup> و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را <sup>۲</sup> خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذكور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفته - موازنه سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جتیسر <sup>۳</sup> قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذكور بندگان فیروز شاهی را که در خط و قصبات بودند چنانچه ملتان و لوهور و سامانه و حصار فیروزه <sup>۴</sup> و هانسی بحکم فرمان سلطان محمد در <sup>۵</sup> یک روز مقطعان و خلق سکنه شهرهای مذکور بذحق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان <sup>۶</sup> را <sup>۷</sup> برای سلطنت می شد کفار هندوستان <sup>۸</sup> قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنین و تسعین و سبعمائیه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطه پانی پتیه لشکر

۱ شده و شغل M.

۳ موضع جیتسر M.

۵ محمد یکدیگر در یک روز B.

۷ M. omits را

۲ خطاب خضر خان M.

۴ حصار و هانسی و بحکم M.

۶ M. omits همه

۸ می شد کفار دیار هند قوت M.



گاه ساخته حوالی دهلی را <sup>۱</sup> خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان <sup>۲</sup> بی شمار طرف پانی پته نامزد کرد - در موضع نسیمینه <sup>۳</sup> حوالی پانی پته مذکور میان هر دو لشکر مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید <sup>۴</sup> - لشکر شهزاده منهزم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بردست ایشان آمد - الغرض چون لشکریهای دهلی را هر بار از فیض ربانی فتح و نصرت روی میداد - سلطان محمد و لشکر او را طاقت مقاومت نماند - و <sup>۵</sup> بدین سبب ضعیف دل گشت - فاما امرا و ملوک و حشم و خدم <sup>۶</sup> رعیت بلاد ممالک کلا و جملة <sup>۷</sup> با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمی توانست شهر را خالی گذاشته تعاقب کند - در ماه جمادی الاول سنة المذكور ابوبکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر <sup>۸</sup> سواری کرد - بیست و روهی از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال <sup>۹</sup> خبر شد - لشکر و بنگاه همه <sup>۱۰</sup> در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جراره قصد دهلی کرد <sup>۱۱</sup> - بضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازه بداون قدراری جنگ حصاری <sup>۱۲</sup> کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور <sup>۱۳</sup> منهزم شدند - سلطان هم از راه دروازه مذکور درون <sup>۱۴</sup> شهر در آمد - و در شک همایون نزول فرمود - خلق شهر از ضعیف و شریف و بازاری <sup>۱۵</sup> بتمام

۱ حوالی دهلی که خراب M.

۲ بسینه and I. موضع بسینه M.

۳ نماند بدین سبب B.

۴ کلا و جملا B. کلا او جملة M.

۵ ازین حال علم شد M.

۶ دهلی آمد M.

۷ مذکور B. omits

۸ بازار بتمام M.

۱ سوار و بندگان پیاده بی شمار M.

۲ فتحیاب بخشید B.

۳ حشم و رعیت M.

۴ جتیرا M.

۵ همه B. omits

۶ حصاری شده کردند M.

۷ مذکور در شهر M.



بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت چاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازه مذکور درون شهر در آمد - ملک بهاء الدین جنکی<sup>۱</sup> که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم بود - یکایک خبر شد - با چند سواران<sup>۲</sup> معدود از راه درجاک کوشک بیرون رفت - و در دروازه حوض خاص شده باز در جتیسر بر لشکر و بنگاه خود پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان<sup>۳</sup> باربک و ملک آدم<sup>۴</sup> اسمعیل خواهرزاده سلطان مرحوم زنده بدست آمدند - و بسیاست پیوستند - در ماه رمضان سنة المذكور مبشر جب<sup>۵</sup> سلطانی که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان<sup>۶</sup> فیروز شاهي را بسببی<sup>۷</sup> با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهانی عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند - آخر الامر<sup>۸</sup> آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوار معدود و مختصان خویش چنانچه ملک شاهین<sup>۹</sup> عماد الملک و ملک بحری و صفدر خان سلطانی دهلی را گذاشته در کوتله بهادر ناهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنة المذكور<sup>۱۰</sup> مبشر جب و بندگان فیروز شاهي عرایض بر سلطان فرستاده<sup>۱۱</sup> کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

۱ M. جنکی

۲ B. چند سوار معدود

۳ M. خلیل خان نایب باربک

۴ M. omits آدم

۵ Elliot, vol. IV. p. 24. n. 1., says that Firishta has "Hājib".

۶ M. شاهي را بسبب از سبب با ابوبکر and B. بیشتر بندگان

۷ M. فیروز شاهي بسبب ابوبکر شه

۸ M. آخر اشکارا

۹ B. ملک شاهین دهلی را

۱۰ B. ماه رمضان مذکور

۱۱ B. فرستاده و کیفیت



چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ فوزدهم ماه رمضان سنة المذكور<sup>۱</sup> سلطان از جتیسر<sup>۲</sup> در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مبشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خانی مقرر شد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگان فیروز شاهی ستیده تسلیم<sup>۳</sup> به پلیبازان قدیم کردند<sup>۴</sup> - سبب این معنی بندگان مذکور فتنه انگیزتند - چون سلطان قوی<sup>۵</sup> حال بود و پیلان بتمام<sup>۶</sup> در حوزه تسخیر خودش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند \* بیت \*

هرکه را شبخوان خورشید است خالی چون شود

با ولی نعمت مقابل دولتش گردد تمام<sup>۷</sup>

شبداشب با زن و فرزندان گریخته در کوتله بهادر زاهر بر ابوبکر شه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمان داد تا سه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شر آن ناپاکان<sup>۸</sup> پاک شد - چنین روایت می کنند که بیشتر بندگان مخدول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکی می گفتند که ما اسیلیم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهری کرجنا گوید او اسیل است - سبب آن بیشتر می هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهی علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکرهای بلاد ممالک در حضرت

۱ M. ماه رمضان سلطان

۲ M. جتیره

۳ M. به تسلیم پیل بانان

۴ M. قدیم کرده

۵ M. omits حال

۶ M. و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را

۷ M. omits the بیت

۸ M. شهر از شر ایشان خالی شد همچنان امرا



اعلی<sup>۱</sup> آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت<sup>۲</sup> زیادت حاصل گشت - شاهزاده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای ذوالجی<sup>۳</sup> را با لشکریهای قاهره برای قلع و قمع<sup>۴</sup> فساد<sup>۵</sup> ابوبکر شه و بندگان فیروز شاهي<sup>۵</sup> نامزد کرد - امرای مذکور در قصبه<sup>۶</sup> مهندواری رسیده بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر و بندگان فیروز شاهي جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان با جمعیت خود مستعد شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - و هم بحمله<sup>۷</sup> اول ایشان را<sup>۸</sup> شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر<sup>۹</sup> منهزم<sup>۱۰</sup> شده در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کفاره دهند فزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند - بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندي<sup>۱۱</sup> برد<sup>۱۲</sup> - زانجا ابوبکر شه را در خطه<sup>۱۲</sup> امره<sup>۱۳</sup> جلا کرده و حبس کردن فرمود -<sup>۱۴</sup> چنانکه هم دران حبس برحمت حق پیوست -

مار را چون دم کشی سر بیداید کوفتن

کار مار دم گسسته نیست کاری سرسری

و مدت حکومت<sup>۱۲</sup> او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اتاوه رفت -

۱ M. حضرت آمدند

۲ M. omits مکنت

۳ M. رای جلجین

۴ M. omits قمع

۵ M. فیروز شاهي را نامزد

۶ B. ایشان شکستند

۷ M. تعاقب کرد بیشتری منهزم

۸ M. خطه میوته جدا کرده

۹ M. کهندي مردی بود

۱۰ B. چنانچه

۱۱ M. omits the whole بیت

۱۲ B & M. omits و مدت حکومت او یک و نیم سال بود



رای برسنکه ملاقات کرد<sup>۱</sup> - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا گذاره آب  
 چون گرفته سمت دهلی مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعین و سבעمائه خبر  
 تمرد برسنکه<sup>۲</sup> مذکور و سبیر<sup>۳</sup> و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع  
 برسنکه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اثاوه برای قلع و قمع سبیر و  
 ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنکه ملعون مقابل<sup>۴</sup> اسلام خان آمد - و  
 بجنگ پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح<sup>۵</sup> شد - برسنکه ملعون  
 منهزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و  
 ولایت او خراب و تاراج<sup>۶</sup> گردانید **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا  
 وَ جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أَدَلَّةً** آخر برسنکه مذکور بامن و دست<sup>۷</sup> راست  
 باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت<sup>۸</sup> دهلی آمد - و سبیر ملعون  
 و ادهرن قصبه بلارام را تاختند - چون سلطان گذاره آب بیاه رسید ایشان  
 گریخته در اثاوه محصور گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اثاوه نزول فرمود -  
 روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار<sup>۹</sup> اثاوه را خالی کرده  
 فرار نمودند - روز دیگر حصار اثاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطه  
 قنوج رفت - از<sup>۱۰</sup> گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمو را گوشمال داده  
 مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصاری بنیاد نهاد - و محمد آباد نام  
 کرد - در ماه<sup>۱۱</sup> رجب سنه المذكور نبشته خوجه جهان که نایب غیبت در

۱ B. omits کرد

۲ Elliot, vol. IV., p. 25 n. 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

۳ Tabakāt Akbarī, p. 248 خبر تمرد نرسنگه مذکور و سرداد هرن و بیر بهان رسید  
 Elliot, vol. IV, p. 26 spells سر داد هرن as Sarvādharan.

۴ B. ملعون منهزم مقابل

۵ B. فتح و فیروزی بخشید

۶ M. ولایت او را خراب گردانید

۷ B. بامن و دست و راست

۸ M. حضرت

۹ B. حصار

۱۰ M. رفت از آنجا گذر آب گنگ

۱۱ B. ماه رجب قدره سنه



شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می خواهد سمت ملتان و  
 و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدن<sup>۱</sup> خبر سلطان از جتیسر لشکر  
 گرد<sup>۲</sup> کرده در شهر آمد - و محضر ساخت<sup>۳</sup> و اسلام خان را طلبیده<sup>۴</sup> کیفیت  
 مذکور ازو استفسار کرد - او مذکر گشت - جاجر<sup>۵</sup> نام کافری برادر زاده اسلام  
 خان ناپاک بسبی ازو رنجیده بود<sup>۶</sup> بدروغ بر روی او گواهی داد - اسلام  
 خان را بنحاق پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحواله  
 خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر  
 تعیین کرد و لشکرها نیز<sup>۷</sup> نامزد او گردانید - در سده خمس و تسعین و سבעمائه  
 خبر جمع شدن سبیر و ادهرن و جیت سنگه راتهور و بیرو بهان مقدم بهنو<sup>۸</sup> گانو  
 و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیزختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند -  
 بجاذب<sup>۹</sup> ملک مقرب الملک<sup>۱۰</sup> فرمان فرستاد که بذوئی فتنه ایشان را  
 فرونشاند - ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود - کفار  
 مذکور نیز با جمعیت خویش مقابل آمدند<sup>۱۱</sup> - ملک مذکور ایشان را ترغیب

۱ رسیدن این خبر M.

۲ از جیت کشش کرده در M.

۳ محضر ساخته B.

۴ طلبید کیفیت M.

۵ M. جاجو نام هندوی. Elliot, vol. IV, p. 26, n. 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the *Tabakāt Akbarī*, p. 248 gives a quite different one:

جاجو نام هندوی و برادر زاده او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند  
 Elliot, vol. IV. p. 26 also translate according to the *Tabakāt*.

۶ بودند B.

۷ B. omits نیز

۸ مقدم بهنو و فتنه انگیزختن B.

۹ M. omits about 2 foll. (see p. 156, line 10) from ملک مقرب الملک to بجانب  
 کوشک همایون اجلاس دادند

۱۰ B. بجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود الخ

۱۱ B. مقابل آمدند ملک مقرب الملک استظهار فرستاد که تا بنوعی فتنه ایشان  
 فرونشاند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ



کرده صورت اصلاح در میان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند - ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد - و به بهانه مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند - مگر سبیر ملعون در پرده<sup>۱</sup> خویش ماند - که آخر همه را دست آورده دوزخ فرستاد - سبیر از بیرون گریخته سمت اناوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شول سنه خمس و تسعین و سبعمائه - سلطان جانب میوات سواری کرد و ولایت ایشان تاخته سمت محمد آباد جتیسر<sup>۲</sup> رفت - درین میان زحمت در تن سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالی شهر را تاخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد - آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر<sup>۳</sup> گشتند - اسب و اسلحه و اسباب ایشان بتمام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمت محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادانی جتیسر مشغول گشت - فامّا زحمت روز بروز در تن سلطان غالب می آمد - در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را با عساکر قاهره بر شیخا کهوکه که بغی ورزیده و حصار لوهور<sup>۴</sup> را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده می خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنه المذكور بود

\* بیت \*

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا چون می کشد بزهر ندارد تفضلی

در دایره خویش B. ۱

اسیر و دستگیر I. ۳

جتیسر I. ۲

حصار لاهور I. ۴



از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیره بدر بالای حوض  
خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - و الله  
أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

## ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و  
همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست  
سه روز شرط عزای بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور  
باتفاق امرا و ملک و ایمة و<sup>۱</sup> سادات و قضات که در شهر بودند  
در کوشک همایون جلوس فرمود - شغل وزارت هم بر خواجه جهان  
مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدر او داشتند بر ایشان  
مستقیم گردانیدن<sup>۲</sup> فرمود - همچنان ملک مقرب الملک و امرا و ملوک دیگر  
تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلی آمدند - و بر سلطنت سلطان علاؤ  
الدین بیعت کردند - پیلان و اسپان و هرچه اسباب دارات بادشاهی بود بتمام  
او را تسلیم نمودند<sup>۳</sup> - تا مدت یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود -  
بتقدیر الله تعالی زحمتی برتن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت  
می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنة المذکور برحمت حق  
پیوست \*

بجز خون شاهان درین طشت نیست

بجز خاک خوبان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود و الله أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

<sup>۱</sup> I. omits وسادات

<sup>۲</sup> I. مستقیم گردانید

<sup>۳</sup> I. تسلیم کردند



## ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصر الدین پسر خرد سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاء الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رای کمال الدین مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون آمده جوار باغ نزول کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت گذاید - بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه المذکور باتفاق امرا و ملوک و جمهور ایامه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب کردند - عهده وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند<sup>۱</sup> - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند<sup>۲</sup> و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهده باریگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بحواله او گشت - و ملک دولت یار دبیر را دولت خان خطاب کردند - و عهده عماد الملک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع<sup>۳</sup> هندوستان از غلبه کفار نگونسا<sup>۴</sup> ضعف پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار بحواله او گردانیدند - در ماه رجب<sup>۵</sup> رجب قدره سنه ست و تسعین و سبعمائه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار اتاوه وکول و کهور<sup>۶</sup> و کنبل و حوالی قنوج را گوشمال داده در عرصه

مقرر داشت B. and M. مقرر کرد

۳ M. اقطاعات

۵ M. رجب سنه

۲ B. گردانید

۴ B. ضعیف

۶ M. کهوره کنیل



جونپور رفت - بآهستگی اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه<sup>۱</sup> و دلمور  
 بهرایچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع  
 و قمع<sup>۲</sup> کرد - و حصارها که کافران آن دیار خراب و نهب و تاراج<sup>۳</sup> کرده بودند از  
 سر بنا کردند - باری تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه  
 لکهنوتی پیلان که در دهلی هر سالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن  
 گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیبالپور برای ضبط اقطاع و قلع  
فسده شیخا کهوکه نامزد کردند - در ماه شعبان سنه المذکور سارنگخان در  
 دیبالپور رفت - حشم دیبالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و  
 اقطاع دیبالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذی القعدة سنه ست و تسعین و  
 سבעمائه رای ذوالجی<sup>۴</sup> بهتی و رای داود کمال مدین و لشکر ملتان را برابر  
 کرده نزدیک قصبه برهارة<sup>۵</sup> آب ستلدر را عبیره کرد - و نزدیک<sup>۶</sup> دوهالی آب  
 بیاه را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوکه شنید  
 که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی  
 دیبالپور تاخت - و قصبه اجودهن را محصر گردانید - هم چنان  
 خبر یافت که سارنگخان قصبه بهندویت<sup>۷</sup> را زهب کرده فرود آمده است - از  
 اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده  
 پیش رفت<sup>۸</sup> - در ساموتهله دوازده گروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد -  
 سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوکه مغرور شده در

۱ B. and M. شدید

۲ M. omits قمع

۳ M. omits تاراج

۴ M. رای جلعین

۵ M. ترهارة آب

۶ B. نزول دوهالی

۷ I. قصبه بهدوئی، Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat".

۸ M. پیش رفتن



لوهور رفت - از آنجا شب‌اشب زن و فرزندان<sup>۱</sup> خویش ستده طرف کوه  
 جمون<sup>۲</sup> رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو  
 برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار<sup>۳</sup> لوهور گذاشته خود  
 سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنه المذکور سلطان سعادت  
 خان را برابر ستده سمت بیانه سواری مصمم کرد - و مقرب خان را با چند  
 پیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک  
 گوالیر رسید ملک علاؤالدین دهاروال و مبارک خان پسر<sup>۴</sup> ملک راجو و  
 ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعی او را خبر شد -  
 ملک علاؤالدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته  
 پیش<sup>۵</sup> مقرب خان در دهلی آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده  
 نزدیک شهر فرورد آمده بود<sup>۶</sup> - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس  
 مشرف گشت - فامّا به سبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود  
 باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان<sup>۷</sup>  
 و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد<sup>۸</sup> شده پیش  
 دروازه میدان آمدند - مقرب خان حصارى شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه  
 برین نمط میان ایشان جنگ قائم<sup>۹</sup> بود - همچنان سلطان را بعضی نزدیکان  
 او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمائه درون شهر بردند - فامّا پیلان<sup>۱۰</sup>

۱ B. فرزند خویش

۲ کوه جون Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabakāt, p. 251 M. کوه جون شد

۳ M. حصار کوهور

۴ B. مبارک خان و پسر ملک

۵ M. گریخته بر مقرب خان

۶ M. آمده مقرب خان

۷ M. سلطان سعادت خان

۸ M. و مستعد پیش

۹ B. قائم مانده بود and I, قائم بود ممر در آن واقعه سلطان را

۱۰ M. پیل و پایگاه



و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان ماند - مقرب خان را از آمدن سلطان تقوییتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر<sup>۱</sup> از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازه<sup>۲</sup> شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان منتهزم گشته درون شهر<sup>۳</sup> در آمد - و مردم شهری بیشتر<sup>۴</sup> پایمال شدند - فاما سعادت خان حصار را سدن نتوانست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزول کرد - چون حصار دهلی قابل فتح نبود و هوای بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندان سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه و جعل الجنة<sup>۵</sup> مَثْوَاة<sup>۵</sup> بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس<sup>۶</sup> دهند - نصرت خان<sup>۷</sup> بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المذکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشانند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - اما او را طریق نمونه پیش<sup>۸</sup> داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق<sup>۹</sup> بگذشت بعضی بندگان فیروز شاهی و بعضی پیلبانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

<sup>۱</sup> شهر را از سپاهی B. and M.

<sup>۲</sup> دروازه‌ها شهر M.

<sup>۳</sup> M. درون در آمد

<sup>۴</sup> M. بیشتری پایمال

<sup>۵</sup> M. omits جعل الجنة مَثْوَاة

<sup>۶</sup> M. جلوس دهند

<sup>۷</sup> B. نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم

<sup>۸</sup> M. پیش نداشته بودند

<sup>۹</sup> M. برین بگذشت



مستعد بود طاقت نتوانست آورد - از راه دروازه حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر بدو پیوست - و بعضی یاوه<sup>۱</sup> هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلی در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میان چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بکشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر<sup>۲</sup> و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه<sup>۳</sup> کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب<sup>۴</sup> تاتار خانی مشرف گشت - و شهاب ناهر را<sup>۵</sup> شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلی و فیروز آباد<sup>۶</sup> دو بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلی کهنه بحواله او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلی و فیروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک دیگر خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع<sup>۷</sup> سیپننه و پانی پنه و جهجر<sup>۸</sup> و هتک در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش<sup>۹</sup>

یاوه هرجائی and I. بعضی تاوه هرجائی رفت M. 1

محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله M. 2

بیعت کردند M. 3

و خطاب تاتار خانی M. 4

را B. omits 5

فیروز آباد و بادشاه گشت M. 6

بعضی پرگنات میان and Tabakāt Akbarī, p. 252 اقطاع سنبل و پانی پنه M. 7

دو آب و پانی پت و سون پت و هتک و جهجرتا بست گروهی شهر

جهجر M. 8

ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال M. 9



بادشاهی می کردند - مال و محصول خود تصرف می گردانیدند - تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود <sup>۱</sup> - و هر روز میان دهلی و فیروز آباد قتل <sup>۲</sup> و قتل جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار <sup>۳</sup> فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سבעمائه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می رفت - آخر بعضی غلامان - ملک مردان تهی <sup>۴</sup> دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع <sup>۵</sup> کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سבעمائه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصارى شده جنگ و جدال <sup>۶</sup> میکرد - چون طاقت مقاومت <sup>۷</sup> نبود منهنم شده با سوار و پیاده معدود در پانی پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبر کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن <sup>۸</sup> گشت - ملک الماس عهده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی <sup>۹</sup> تاتارخان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحواله غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله <sup>۱۰</sup> میان

<sup>۱</sup> گرفته بودند B.

فیروز آباد قتل می شد M. <sup>۲</sup>

حصار خانه M. <sup>۳</sup>

بعضی از غلامان ملک Tabakāt Akbarī, p. 253 ; ملک مردان مهی دادند M. <sup>۴</sup> and Elliot, بهتی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulām*) of Malik Mardān Bhattī joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikk*) of Multan.

جمع M. omits <sup>۵</sup>

جنگ می کرد M. <sup>۶</sup>

طاقت استقامتش نبود M. <sup>۷</sup>

روشن گشت M. <sup>۸</sup>

بیاری دهی برابر تاتار خان M. <sup>۹</sup>

نزدیک موضع کوتله Tabakāt Akbarī, p. 254 <sup>۱۰</sup>



ایشان مصاف شد - حق سبحانه<sup>۱</sup> و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید -  
 سارنگ خان گریخته سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را  
 تار تار کرده<sup>۲</sup> سامانه بحواله غالب خان کرد - و خود بذات شریف<sup>۳</sup> تا حد  
 تلونندی بازاری کمال الدین مین در تعاقب سارنگخان رفت - آخر<sup>۴</sup> از آنجا  
 مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنه المذكور پیر محمد نبیسه<sup>۵</sup> امیر تیمور  
 بادشاه خراسان با لشکریهای انبوه آب سنده<sup>۶</sup> عبیره کرد - حصار اچه را<sup>۷</sup>  
 گرد گرفت - علی ملک که از جهت سارنگ خان والی اچه بود موازنه  
 یک ماه حصارى شده جنگ میکرد - همچنان<sup>۸</sup> سارنگخان ملک تاج الدین  
 نایب خویش و امرا و ملوک<sup>۹</sup> دیگر را با چهار هزار سوار جرّار نامدار  
 و مرکبان آن دیار<sup>۱۰</sup> بیاری دهی در اچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن  
 لشکر و<sup>۱۱</sup> ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اچه را گذاشته در موضع  
 ترمتمه گذاره آب بیاه آمد<sup>۱۲</sup> - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود  
 تاختند - لشکری غم بود - طاقت مقاومت<sup>۱۳</sup> نتوانست آورد - بعضی  
 همانجا شهید شدند و بعضی که<sup>۱۴</sup> خود را در آب زدند بیهوشی غرق<sup>۱۵</sup>  
 گشتند - و طعمه ماهیان دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود  
 منهزم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

۱ M. omits و سبحانه

۳ M. omits بذات شریف

۵ M. omits نشه امیر تیمور

۷ M. omits را

۹ M. omits و ملوک

۱۱ M. omits از آمدن ملک تاج الدین خبر

۱۲ M. omits آب بیاه و خانها ملک تاج الدین

۱۴ M. omits که در خود را

۲ M. omits تاتار خان سامانه را

۴ M. omits آخر

۶ M. omits سنده را عبیره

۸ M. omits همچنان شد سارنگخان

۱۰ M. omits سوار بیاری دهی در اچه

۱۳ M. omits مقاومت

۱۵ M. omits غرق گشتند ملک تاج



ملتان رسید<sup>۱</sup> - سارنگ خان طاقت مقاومت<sup>۲</sup> و مصاف میدان تنگ دید بضرورت حصارى شده - تا مدت شش ماه جنگ<sup>۳</sup> قایم داشت - آخر الامر بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگی علف و غله امان خواسته با پیر محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خیل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهرى را اسیر کردند - و حصار ملتان را پیر محمد<sup>۴</sup> قابض شده همانجا لشکرگاه ساختند - در ماه شوال سنه المذكور اقبال خان با سلطان ناصر الدین پیوست - و میان ایشان در حظیره شیخ المشایخ قطب<sup>۵</sup> الحق و الشرع و الدین عهد شد - سلطان ناصر الدین را با لشکر<sup>۶</sup> و پیلان برابر کرده درون حصار جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر درون دهلی کهنه حصارى شدند - سیوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدین غافل بود خود را یاک کردن نتوانست - با جمعیتی معدود و پیلان از درون حصار جهان پناه بیرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پیلان نامدار<sup>۷</sup> بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدین مغرور شده در فیروزآباد رفت - از آنجا با کل اتباع خویش بیرون آمده<sup>۸</sup> و آب جون عبر کرده بر<sup>۹</sup> تاتار خان وزیر خویش پیوست - فیروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ می شد - تا مدت دو ماه میان<sup>۱۰</sup> ایشان برین نوع مقابله<sup>۱۱</sup> بود - آخر کسی از امرا و ملوک در میان آمده

۱ M. در ملتان سارنگ خان آمد

۲ M. مقاومت جنگ میدان نبود

۳ M. جنگ omits

۴ M. پیر محمد omits

۵ M. المشایخ نظام الحق و الشرع و الدین

۶ M. لشکر پیلان

۷ M. نامدار omits

۸ M. آمد و آب

۹ M. کرده و تاتار خان وزیر

۱۰ M. میان omits

۱۱ M. مقاتله بود



اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و  
 اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه<sup>۱</sup> یکایک اقبال خان با جمعیت خویش  
 رفت و خانه مقرب خان گرد گرفت - و امان داده او را<sup>۲</sup> بکشت - و سلطان  
 محمود را نکبتی فرسانید - فاما کارهای ملکی بتمام و کمال<sup>۳</sup> خود میکرد -  
 سلطان را بر طریق نموده و نقش دیوار<sup>۴</sup> داشت - در ماه ذی القعدة سنة  
 المذكور اقبال خان سمت پانی پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان  
 را خبر شد بنگاه و پیلان و چیزهای لشکر درون حصار پانی پته گذاشت -  
 خود با لشکر<sup>۵</sup> جراره قصد دهلی کرد - اقبال خان حصار پانی پته را محصر  
 گردانید - میان دوسه روز فتح شد - پیلان و اسپان و اسباب و خیل<sup>۶</sup> و تبار  
 تاتار خان بتمام<sup>۷</sup> بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار<sup>۸</sup>  
 نموده - فاما حصار دهلی مجال<sup>۹</sup> فتح نبود - مسخر کردن<sup>۱۰</sup> نتوانست -  
 هم درین میان خبر پانی پته شنید<sup>۱۱</sup> - از استماع این خبر می جوشیده -  
 اما ممکن نبود که فکر حصار پانی پته بکند - بضرورت از دهلی عطف  
 کرده با لشکر جرار<sup>۱۲</sup> طرف گجرات بر پدر خویش رفت - اقبال خان با<sup>۱۳</sup>  
 پیلان و اسپان از پانی پته شده سمت دهلی مراجعت فرمود - ملک نصیر  
 الملک قرابت<sup>۱۴</sup> تاتار خان را که برو پیوسته بود و لشکر کشیدن سوی حصار پانی

۱ تا یکایک M.

۳ M. omits و کمال

۵ B. خود جراره

۷ B. omits بتمام

۹ M. فاما فتح کردن نتوانست

۱۰ M. omits مسخر کردن نتوانست

۱۱ M. شنید از دهلی عطف کرده بالشکر طرف

۱۳ M. اقبال بیلان و اسپان دیگر

۲ داده کشت M.

۴ M. omits و نقش دیوار

۶ M. omits و خیل و تبار

۸ M. omits بسیار

۱۲ M. omits جرار

۱۴ M. قریب تاتار خان



پته او گفته بود <sup>۱</sup> عادلخان خطاب کرده <sup>۲</sup> اقطاع سامانه میان دو آب بحواله  
 او گردانید - و خود در پرداخت کارهای ملکی مشغول بود - همچنان  
 در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائیه خبر آمدن امیر تیمور بادشاه خراسان  
 رسانیدند که قصبه طلمبه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیران لشکر  
 سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ <sup>۳</sup> آورد - ازین جهت  
 اقبال خان بغایت متامل و متفکر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصار  
 بهتیر گرد کرد - رای ذو الجی <sup>۴</sup> بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که  
 محصر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت -  
 بعضی خلق <sup>۵</sup> دیبالپور و اجودهن و سرستی که از خوف او گریخته سمت  
 شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت  
 مشرف گشتند - از آنجا آب جون را عبیره کرده در میان دو آب در آمد -  
 بیشتر ولایت را زهب و تاراج <sup>۶</sup> گردانید - در قصبه نموی <sup>۷</sup> نزول فرمود -  
 اسیرانی که از در سند تا آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند  
 موازنه پنجاه هزار مرد <sup>۸</sup> کم و بیش و الله اعلم بالحقایقه همه را علف تیغ  
 گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هندو از خوف  
 او گریخته بعضی در کوه و بعضی در جول و بعضی در آب گیرها در آمده  
 پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی  
 الاول <sup>۹</sup> سنه احدی و ثمانمائیه آب جون را عبیره کرده در فیروز آباد نزول

۱ و لشکر کشیدن سوی حصار پانی پته او گفته بود M. omits

۲ خطاب کرد و اقطاع میان دو آب M.

۳ بیدریغ M. omits

۴ رای جلعین M.

۵ خلق B. omits

۶ زهب کرد M.

۷ قصبه لونی Tabakāt Akbarī, p. 255, قصبه نمونی M.

۸ مردم کم و بیش B.

۹ جماد الاول M.



کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با<sup>۱</sup> لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بحملۀ اول شکست خورد - چند زنجیر<sup>۲</sup> پیل بر دست لشکر امیر تیمور<sup>۳</sup> آمد - و باقی پیلان بهزار حیلۀ و زجر ثقیل<sup>۴</sup> درون شهر برد - فامّا وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر<sup>۵</sup> پایمال و کشته گشت - بحدّی<sup>۶</sup> که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود<sup>۷</sup> طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب جون<sup>۸</sup> عبّره کرده در قصبۀ برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق<sup>۹</sup> را که درون شهر بودند اسیر کند - همچنین کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ رَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طاب ثراۀ که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه بسته بود و بهادر زاهر و مبارک خان و زیرک خان بعهده و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طاب ثراۀ دیگر همه را بند کرد - و از دهلی دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و<sup>۱۰</sup> خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلی همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت باز گشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور<sup>۱۱</sup> رسید شیخا کهو کهیر<sup>۱۲</sup> را

۱ M. omits لشکر

۳ M. امیر آمد

۵ B. لشکری پایمال و کشته شد

۷ M. جون را عبّره

۸ M. همه خلايق را, see also Tabakāt Akbarī, p. 255 for full details.

۹ B. and M. omits from خضر خان up to بخشیدم

۱۰ M. لوهور

۲ M. چند پیلای بر دست

۴ M. حیلۀ درون شهر

۶ M. omits محمود

۱۱ M. کهو کهیر



که از عداوت سارنگخان پیش ازین بر امیر تیمور<sup>۱</sup> پیوسته و پیشوائی کرده  
 بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون لاهور را زهب و تاراج  
 فهاد - زن و بچه شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار  
 لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان  
 را اقطاع ملتان و دیبالپور مفوض گردانید - در اقطاعات<sup>۲</sup> مذکور فرستاد -  
 از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دارالملک سمرقند رفت - بعد  
 رفتن او در حوالی دهلی و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و قحط  
 افتاد<sup>۳</sup> - بعضی مردم در وبا و بعضی بعذاب گرسنگی هلاک شدند -  
 تا مدت دو ماه دهلی خراب و ابت<sup>۴</sup> بود - و در ماه رجب<sup>۵</sup> قدره<sup>۵</sup>  
 سنة المذکور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده  
 سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطه میرت آمد -  
 عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش<sup>۶</sup> با سلطان پیوست - بغدر  
 اورا دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل  
 خلاص یافته بودند برو<sup>۷</sup> جمع شدن گرفت - با موازنه<sup>۸</sup> دو هزار سوار  
 در فیروز آباد رفت - و دهلی اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از  
 میوات با ده زنجیر پیل و جمعیت خویش و ملک الماس از میان دو آب  
 آمده بدو<sup>۹</sup> پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع<sup>۱۰</sup> شد - شهاب خان  
 را در برن برای قلع و قمع<sup>۱۱</sup> اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

۱ M. بر امیر پیوسته بود

۲ M. اقطاع مذکور

۳ M. افتاده

۴ M. خراب بود

۵ M. رجب سنة المذکور

۷ B. بدو جمع

۶ M. لشکر با سلطان پیوسته

۹ B. برو پیوستند

۸ M. موازنه با دو هزار

۱۰ M. جمع گشت

۱۱ M. قلع اقبال خان



نفر پیداده هفتاد و بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق<sup>۱</sup> شد - پیلان پیکار واهی<sup>۲</sup> ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت<sup>۳</sup> میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع می آمد<sup>۴</sup> - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روی می نمود<sup>۵</sup> - در ماه جمادی الاول<sup>۶</sup> سنة المذكور اقبال خان از برن سمت دهلی لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت<sup>۷</sup> - دهلی در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلی آمده ساکن گشتند - عنقریب ایام حصار سیری آبادان و معمور<sup>۸</sup> شد - شق میلان دو آب و اقطاع حوالی را در ضبط خویش در آورد - فاما بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف<sup>۹</sup> هر یکی ماند - عرصه گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه<sup>۱۰</sup> الملک - و شق ملتان و دیبالپور و ساحت<sup>۱۱</sup> سند را بزدگی مسند عالی خضر خان طاب ثراه - و شق مهوره و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاع سمت

۱ مستغرق شد and I. مستغفر شد

۲ I. پیلان پیکار واهی ماندند. Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

۳ قوت می گرفت

۴ جمع می شد

۵ فتور پیدا می گشت

۶ ربیع الاول

۷ M. and B. omits همان جا وفات یافت

۸ M. omits معمور

۹ قبض هر یکی ماند

۱۰ M. وحیب الملک

۱۱ B. ساحت سند



هندوستان را چنانچه قنوج و اودهه و کره و دلمو<sup>۱</sup> و سندیل و بهرایچ  
و بهار و جونپور خواجه جهان - و شق دهار را دلاور خان - و شق سامانه را غالب  
خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلی  
در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثذین و ثمانمائ  
اقبال خان سمت بیانه سواری کرده - شمس خان در قصبه نوه و بتل بود -  
میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاری کرد - شمس خان  
مذهزم شده در بیانه رفت - دوزنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست<sup>۲</sup>  
اقبال خان آمدند - از آنجا جانب کتهیر<sup>۳</sup> لشکر کشید - از رای هرسنگه<sup>۴</sup>  
مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت<sup>۵</sup> فرمود - هم دران سال  
خواجه جهان در جونپور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل  
بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل  
اقطاع را قابض شد - در ماه جمادی الاول<sup>۶</sup> سنه ثلاث و ثمان مائه  
اقبال خان باز سمت هندوستان سواری کرد - شمس خان امیر بیانه  
و مبارک خان بهادر ناهر اورا ملاقات کردند - ایشان را فیز برابر خود برد<sup>۷</sup> -  
در ماه جمادی الاخر<sup>۸</sup> سنه المذكور کذاره آب بیا<sup>۹</sup> نزدیک پتیالی سبیر<sup>۱۰</sup>  
ملعون و کفار دیگر<sup>۱۱</sup> با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند -  
روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

۱ M. دلمو

۲ M. بدست اقبال خان

۳ B. کتهیر and I. کتهیره

۴ M. از رای سنکه

۵ M. مراجعت نمود

۶ M. جماد الاول

۷ M. برابر خود در ماه

۸ M. جماد الاول

۹ M. آب سیاه نزدیک پتیالی . See also Elliot, vol. IV., p. 37. n. 2.

۱۰ Elliot, vol., IV. p. 37, Rāi Sir

۱۱ B. کفار ملعون دیگران با جمعیتی



که ناصر دین محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار  
مقهور و منهزم شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد اثاوه کرد - بعضی  
کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - از آنجا  
در خطّه قنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف  
هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گدگ حایل بود - هیچ یکی عبیره  
کردن نمی توانست - تا مدت دو ماه جنگ قایم ماند - آخر هر یکی سمت  
خانه خویش مراجعت کردند - در اثنای <sup>۱</sup> راه اقبال خان از شمس  
خان <sup>۲</sup> و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -  
همدین سال طغی خان ترک بچه سلطانی که داماد غالب خان  
امیر سامانه بود لشکریهای کثیر جمع کرده بقصد <sup>۳</sup> مسند عالی خضر خان  
طاب ثراه سمت دیبالپور سواری کرد - چون مسند عالی <sup>۴</sup> را ازین حال  
خبر شد مستعد شده با لشکریهای قاهره در خطّه اجودهن آمد - بتاریخ نهم  
ماه رجب رجب قدره <sup>۵</sup> سنه المذکور میان یکدیگر کزاره آب دهنده مضاف  
شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منهزم شده  
در قصبه <sup>۶</sup> ابوهوهر رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان  
را بغدر گشتند - در سنه اربع و ثمانمائیه سلطان محمود از خطّه دهلی در  
دهلی آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پناه  
فرود آورد - فامّا هرچه دستگه بادشاهی بود در قبض خویش داشت - ازین  
جهت میان او و <sup>۷</sup> میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

<sup>۱</sup> M. اثناء آن راه

<sup>۲</sup> M. شمس خان بدگمان شد

<sup>۳</sup> M. بقصد بندگی مسند عالی

<sup>۵</sup> M. omits قدر

<sup>۴</sup> M. چون خضر خان را ازین حال

<sup>۶</sup> M. قصبه اسوهر, see Elliot, vol. IV., p. 38, n. 2.

<sup>۷</sup> B. and M. میان او و سلطان



باز سمت قنوج سواری فرمود - درین سال سلطان<sup>۱</sup> مبارک شاه وفات یافت - برادر خرد او<sup>۲</sup> ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چون او را از آمدن سلطان محمود و اقبال خان<sup>۳</sup> خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادیان<sup>۴</sup> هر دو لشکر قریب شده بودند که محاربه<sup>۵</sup> شود - سلطان محمود به بهانه شکار از لشکر اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - امّا سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - ازو عطف کرده در خطه قنوج آمد - شاهزاده هریوی<sup>۶</sup> که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قابض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از ضیع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراگنده شده بودند گرد او جمع<sup>۷</sup> گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاع قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبال خان سمت گوالیر سواری کرد - قلعه گوالیر<sup>۸</sup> که در شور مغل برسنگه<sup>۹</sup> ملعون از قبض مسلمانان بغدر قابض شده بود چون او<sup>۱۰</sup> در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعه مذکور بدست<sup>۱۱</sup> او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت اورا خراب<sup>۱۲</sup> کرد - سمت دهلی مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

۱ B. omits سلطان

۲ M. برادر خود ابراهیم

۳ M. اقبال خان را

۴ B. and M. میان هر دو لشکر

۵ B. شده بود محاربه شد

۶ Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūi.

۷ M. گرد او گشتند

۸ M. در قلعه

۹ B., M., I., and Tabakāt Akbarī, p. 259 برسنگه but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.

۱۰ M. چون در دوزخ

۱۱ B. بدست

۱۲ M. خبرا کرده



طرف سواری کرد - بیروم<sup>۱</sup> دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور<sup>۲</sup> با اقبال خان  
مبارزه کرد - هم در حمله اول شکسته درون حصار در آمد - پیشتری کفار  
علف تیغ بیدریغ<sup>۳</sup> شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر  
رفت - اقبال خان تعاقب کفار تا<sup>۴</sup> قلعه گوالیر کرد - ولایت ایشان را<sup>۵</sup>  
که در صحرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سینه ست و ثمانمائے  
تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده<sup>۶</sup>  
مقید کرد - و در خطه بهروج<sup>۷</sup> فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد  
شاه خطاب گردانید - و لشکریهای انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوچ  
متواتر می آمد - در اثنای راه شمس خان<sup>۸</sup> او را زهر داده هم در آن  
روز وفات یافت - زهی<sup>۹</sup> دنیای غدار این چنین بادشاه شه سوار حلیم  
و کریم را بیک طرفه العین بکشت - و روح مطهر او بدار السلام پرواز کرد -  
الغرض چون آن بادشاه نیکو سیرت فرشته سیرت را بکشتند - شباشب  
ظفر خان را از بهروج<sup>۱۰</sup> در لشکر آوردند<sup>۱۱</sup> - بتمام حشم و خدم پرورده  
و برگزیده از آن بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سینه سبع و ثمانمائے  
اقبال خان سمت اتاوه سواری کرد - رای سبیر<sup>۱۲</sup> و رای گوالیر و رای  
جالدهار<sup>۱۳</sup> و رایان دیگر در اتاوه آمده محصر شدند - مدت چهار ماه کفار

۱ سواری کرد پسر بیروم خان M. and I.

۲ در حصار دهولپور M.

۳ بیدریغ M. omits

۴ تا M. omits

۵ ایشان که در M.

۶ دست آورده بود B.

۷ در اساول فرستاد M.

۸ شمس خان او دراو B.

۹ upto زهی دنیا غدار M. and I. omit from

۱۰ از اساول در لشکر M.

۱۱ and B. لشکر آوردند - لشکر بتمام از آن او بود او را پیوست در سینه M.

منقاد پیوستند

۱۲ رای سرور Tabakāt Akbarī, p. 259. Elliot, vol. IV, p. 39, Rāī Sarwar.

۱۳ Tabakāt, p. 259 and Elliot. vol. IV, p. 39, Rāī of Jālhār.



نگونسار جنگ حصار قایم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجیر پیل<sup>۱</sup> که به رای گوالیر بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنة المذكور اقبال خان از اتاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود<sup>۲</sup> محاربه بسیار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانیدن نتوانست بی غرض باز گشت<sup>۳</sup> \*

در ماه محرم<sup>۴</sup> سنة ثمان و ثمانمائه اقبال خان<sup>۵</sup> طرف سامانه سواری فرمود - بهرام خان ترک بیچه<sup>۶</sup> که با برادر زاده او پسر سارنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور<sup>۷</sup> در آمد - اقبال خان در قصبه<sup>۸</sup> اربور<sup>۹</sup> در کوه هرهور<sup>۹</sup> نزول فرمود - آخر الامر مخدوم زاده شیخ علم الدین نبیسه حضرت قطب الاقطاب<sup>۱۰</sup> مخدوم سید جلال الحق و الشرع و الدین بخاری رضي الله عنه در میان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزیمت فرمود - چون در تلوندي رای کمال مین<sup>۱۱</sup> رسید بهرام خان و رای داود کمال مین و رای هینو

<sup>۱</sup> B. پیل زنجیر که برای

<sup>۲</sup> M. omits محمود

<sup>۳</sup> M. باز گشت در ماه محرم

<sup>۴</sup> B. adds after بی غرض باز گشت the following:—

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گردید) زیراچه پرورده و برگزیده آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمی فرمود زیراچه - \* بیت \*  
چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

<sup>۵</sup> M. omits اقبال خان

<sup>۶</sup> Tabakāt Akbarī, p. 260 says:—

بهرام خان ترک بیچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جای خود را گذاشته بکوه بدهور رفت \*

<sup>۷</sup> M. and I. هل هور در آمده Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor

<sup>۸</sup> M. قصبه روپر

<sup>۹</sup> M. هدوز

<sup>۱۰</sup> M. قطب اقطاب العالم سید

<sup>۱۱</sup> M. and I. کمال الدین



ذوال جی<sup>۱</sup> بهتی را دست آورد - سیوم<sup>۲</sup> روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غران یعن<sup>۳</sup>ی بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش برد - دران گه در کفاره<sup>۴</sup> دهنده نزدیک<sup>۵</sup> خطه<sup>۶</sup> اجودهن رفت - بندگان<sup>۷</sup> مسند عالی خضر خان طاب ثراه با لشکرهای قاهره<sup>۸</sup> و حشم و خدم که هر همه شیران<sup>۹</sup> معرکه و مردان محاربه بودند مقابل اقبال خان آمد - و دانست<sup>۱۰</sup> که آن لشکر شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کار زنان است \* بیت \*

گرچه زن هر یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه میان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روی آورده بود هم بحمله<sup>۱۱</sup> اول شکست<sup>۱۲</sup> خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپ اقبال خان زخمی شد بود<sup>۱۳</sup> بیرون رفتن<sup>۱۴</sup> نتوانست<sup>۱۵</sup> پای در وحل افتاد - شیران<sup>۱۶</sup> غرین بر سر آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جذبا<sup>۱۷</sup>ید - آخر الامر کشته گشت - سر او را بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلی بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنه المذكور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

1 M. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Himū (son of) Khul Chain Bhattī. See also *ibid*, n. 5.

2 M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

3 B. omits نزدیک

4 M. لشکرهای قاهره مقابل اقبال خان آمد

5 M. omits from دانست up to استوار باشد

6 M. شکست تعاقب او کرد

7 M. زخمی شد بیرون

8 M. بیرون آوردن

9 M. نتوانست کشته گشت



خانۀ اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و <sup>۱</sup> در خطۀ کول فرستاد <sup>۲</sup> -  
 فاما <sup>۳</sup> آن بادشاه نیکو سیرت هیچ یکی را از جملۀ خیل و تبار او زحمتی  
 نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مفوض گردانید -  
 و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم <sup>۴</sup> خان بهادر ناهر دو پیل <sup>۵</sup>  
 خدمتی <sup>۶</sup> آورده بر سلطان پای بوس کرد - در <sup>۷</sup> ماه جمادی الاول سنۀ  
 تسع و ثمانمائۀ سلطان طرف قنوج سواری فرمود - و دولت خان را  
 با لشکرهای قاهره <sup>۸</sup> سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک  
 قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب <sup>۹</sup> گنگ آمده نزول  
 کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمت جونپور باز گشت - و سلطان  
 محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلی آمد  
 لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم  
 از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک <sup>۱۰</sup> ترمیتی که از جهت  
 سلطان بود در حصار قنوج محصر گشت <sup>۱۱</sup> - تا مدت چهار ماه جنگ <sup>۱۲</sup>  
 قائم داشت - آخر الامر چون کسی بفریاد نرسید بضرورت امان خواسته  
 ملاقات کرد - اقطاع قنوج بحوالۀ اختیار خان نبیسه ملک دولت <sup>۱۳</sup>  
 یار کنبله گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه <sup>۱۴</sup> جمادی الاول

فرستاد و فوجداری میان دو آب M. <sup>۲</sup> آورد چون در خطۀ B. <sup>۱</sup>

نرسانید up to فاما آن پادشاه M. omits <sup>۳</sup>

اقلام خان M. <sup>۴</sup>

ناهر هر دو پیل سبب خدمتی B. <sup>۵</sup>

خدمتی آورده سلطان را پیوست M. <sup>۶</sup>

بوس کرد در سنه B. <sup>۷</sup>

قاهره M. omits <sup>۸</sup>

آب M. omits <sup>۹</sup>

ملک محمود ترمیتی از جهت M. <sup>۱۰</sup>

محصر شد M. <sup>۱۱</sup>

جنگ M. omits <sup>۱۲</sup>

ملک دولت دولت یار خان M. <sup>۱۳</sup>

در ماه جمادی الاول B. omits <sup>۱۴</sup>



سنه عشر و ثمانمائنه سمت<sup>۱</sup> دهلي عزيمت كرد - نصرت خان گرگ  
 انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملك مرحبا غلام اقبال خان از سلطان  
 محمود روي تافته اورا پيوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصر  
 شده - دوم روز حصار سنبهل فتح كرد و تاتار خان را داد - از آنجا بکوچ  
 متواتر نزديك<sup>۲</sup> كناره آب جون در گذر كيجه<sup>۳</sup> فرود آمد - مي خواست  
 كه عبره كند - همچنان خبر يافت كه ظفر خان عرصه دهان را فتح كرد -  
 و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسير گشت - ميخواهد كه در<sup>۴</sup>  
 جونیپور رود - از گذر كيجه مراجعت نمود و بکوچ متواتر در جونیپور  
 رفت - فاما ملك مرحبا را درون<sup>۵</sup> حصار برن گذاشت و اندكى جمعيت  
 نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذي القعدة<sup>۶</sup> سنة المذكور سلطان  
 محمود از دهلي در برن آمد - ملك مرحبا مقابل بيرون آمد - جنگ  
 داده و هم بعملة اول شكسته درون<sup>۷</sup> حصار در آمد - لشكر سلطان نيز  
 متعاقب او درون رفت - مرحبا مذکور كشته گشت - از آنجا سلطان  
 طرف سنبهل عزيمت فرمود - هفوز كناره آب گنگ فرسيده بود كه تاتار خان  
 حصار خالي كرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحواله اسد خان لودي<sup>۸</sup>  
 گردانيد - بعده<sup>۹</sup> سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - <sup>۱۰</sup> دولت خان كه  
 جانب سامانه نامزد شده بود چون نزديك سامانه رسيد بپرم خان ترك بچه  
 كه بعد شهادت يافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنياد

نزدیک شهر كناره M. and L. سمت دهلي عزيمت كرد B. omits ۱

كهعه H. ۲

مي خواست كه در جون پور and L. مي خواهد كه جون پور رود M. ۳

در حصار M. ۴

ماه ذي القعدة B. omits ۵

در حصار آمد M. ۶

گوشي گردانیده M. ۷

بعده M. omits ۸

فرمود القصة دولت خان M. ۱۰



فهاد - بتاریخ<sup>۱</sup> یازدهم ماه رجب رَجَبِ قَدْرَه سَنَه تسع<sup>۲</sup> و ثمان مائه دو  
 گروهی از سامانه میان یکدیگر محاربه شد - خدای تعالی دولت خان  
 را فتح بخشید - بیرم خان منهرزم<sup>۳</sup> گشته در سرهند رفت - بعده به امان  
 و دست راست دولت خان را پیوست - فاما پیش ازین با مسند عالی  
 خضر خان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع  
 مسند عالی<sup>۴</sup> رسید با لشکریهای قاهره بقصد دولت خان سواری فرمود -  
 چون در حد فتح پور<sup>۵</sup> رسید دولت خان عطف کرده گذارا آب جون  
 رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بندگی مسند عالی را  
 ملاقات کردند - شق حصار فیروزه قوام خان را مغوض کرد - و اقطاع سامانه  
 و سنم از بیرم خان کشیده بحواله مجلس عالی زیرک خان گردانید -  
 و اقطاع سرهند<sup>۶</sup> و چند پرگنه دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف  
 فتح پور مراجعت فرمود - در قبض سلطان غیر از میان<sup>۷</sup> دو آب و اقطاع  
 رهتک چیزی<sup>۸</sup> دیگر نماند - در ماه رجب رَجَبِ قَدْرَه<sup>۹</sup> سَنَه احدی  
 عشر و ثمان مائه<sup>۱۰</sup> سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواری کرد - قوام  
 خان در حصار فیروزه محصر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پسر  
 خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهات ترهت شده<sup>۱۱</sup>  
 سمت دهلی باز گشت - خبر مذکور در سمع مسند عالی رسانیدند<sup>۱۲</sup>

۱ بتاریخ ماه رجب B.

۲ Elliot, vol. IV., p. 42, n. 1 says that "the *Tabakāt-i-Akbarī* (p. 262) confirms this date, but Firishta makes it 810, which seems to be the more correct".

۳ منهرزم شده B.

۴ مسند عالی خضر خان رسید M.

۵ فتح آباد رسید M.

۶ سیهند B.

۷ میانه دو آب M.

۸ رهتک آن طرف اقطاع دیگر M.

۹ رجب قدره M. omits

۱۰ ثمان مائه M. omits

۱۱ دهاترته M.

۱۲ رسانید M.



بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق<sup>۱</sup> فتح آباد را که<sup>۲</sup> با سلطان پیوسته  
 بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنه المذکور<sup>۳</sup>  
 ملک الشرق ملک تحفه را با لشکریهای قاهره بسبب تاختن<sup>۴</sup> میان دو آب  
 دهاترته نامزد کرد - فتح خان با خیل خانه خویش عطف کرده سمت  
 میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند -  
 بزدگی<sup>۵</sup> مسند عالی میان رهتک شده در دهلی آمد - سلطان محمود در  
 حصار سیری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصور شدند - هم چنان  
 تنگی علف شد - مسند عالی آب چون را عبور کرده در میان دو آب  
 در آمد - از آنجا مقابل اندری باز آن<sup>۶</sup> طرف آب شده بکوچ متواتر در  
 فتح پور رفت - در شهر<sup>۷</sup> اثنی عشر و ثمانمائیه بیرم خان ترک بچه از مسند  
 عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدن خبر مذکور بزدگی  
 مسند عالی سمت سرهند سواری فرمود - بیرم خان خیل خانه خویش  
 در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب چون رفته دولت خان را پیوست -  
 مسند عالی تعاقب او کرده<sup>۸</sup> گذار آب چون نزول فرمود - چون بیرم خان  
 چاره ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و پرگفتی که  
 داشت برو مقرر و مستقیم شد<sup>۹</sup> - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور  
 مراجعت فرمود - و در این<sup>۱۰</sup> سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ  
 طرفی سواری نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائیه مسند عالی طرف  
 رهتک عزیمت فرمود<sup>۱۱</sup> - ملک ادیس در حصار رهتک محصور شده

۱ B. omits خلق

۳ M. المذکور و ملک

۵ M. omits بزدگی

۷ M. در سنه اثنی عشر

۹ M. برو مقرر شد

۱۱ M. عزیمت نمود

۲ M. omits که

۴ M. تاختن دهاترته نامزد

۶ M. باز این طرف

۸ M. omits کرده

۱۰ M. دران سال



مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کتهیر<sup>۱</sup> سواری کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته<sup>۲</sup> سمت دهلی مراجعت فرمود - الغرض کار سلطنت سلطان محمود<sup>۳</sup> بکلی فتور پذیرفت - و او را مجال تدبیر ملک و قرار<sup>۴</sup> بادشاهی نماند - و مدام در لهو و عشوت مشغول می بود - در سنه<sup>۵</sup> اربع عشر و ثمانمائیه مسند عالی باز سمت رهتک عزم سواری مصمم گردانید - ملک ادريس و مبارز خان برادر او در خطه هانسی بشرف پای بوس مشرف شدند - در باب ایشان مزاحم فراوان فرمود - از آنجا قصد نازول که در قبض اقلام<sup>۶</sup> خان بهادر ناهر بود نهب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبه<sup>۷</sup> تجاره و سرهته و کهرول را خراب گردانید - و بیشتری مقامات میوات را نهب کرده وقت باز گشت در دهلی آمد - و حصار سیری را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قائم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود<sup>۸</sup> بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازه سیری سواری فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالی شهر را قابض گشت - چون تنگچه غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائیه میان بانیپتیه<sup>۹</sup> شده طرف فتحپور مراجعت فرمود - در

۱ جانب کیهرة and I. محمود کیههر M.

۲ شکار تاخته M.

۴ قرار در بادشاهی M.

۵ سنه احدى عشر B.

۶ در قصبه M.

۷ سلطان بود B.

۸ بانیپتیه M.

۹ بانیپتیه M.



ماه جمادی الاول سنة المذكور سلطان محمود سمت کتهیر<sup>۱</sup> سواری کرد -  
چند روز از<sup>۲</sup> اینجا شکار باخته<sup>۳</sup> جانب دهلی باز گشته می آمد<sup>۴</sup> -  
در اثنای راه ماه رجب<sup>۵</sup> رَجَب قَدْرَه<sup>۶</sup> سنة المذكور در اندام مبارک<sup>۷</sup>  
سلطان تکرر پیدا آمد از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود \* مصرع \*

بقا بقای خدایست ملک ملک خدای

مدت ملک او با این<sup>۸</sup> همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود  
و الله اعلم \*

بعد نقل سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطانی<sup>۹</sup> با دولت خان  
بیعت کردند - مبارز خان و ملک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده  
با دولت خان یار شدند - درین سال بزدگی مسند عالی هم در فتحپور  
ماند - طرف دهلی سواری نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه  
دولت خان سمت کتهیر سواری فرمود - رای هرسنگه و رایان دیگر او را  
ملاقات کردند - چون در قصبه پتیالی رسید مهابت خان امیر بداؤن نیز  
پیوست - هم چنان خبر سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود  
خان را محصر کرده است - و میان ایشان محاربه عظیم<sup>۱۰</sup> می شود - اما  
دولت خان را جمعیت<sup>۱۱</sup> چندان نبود که با سلطان<sup>۱۲</sup> ابراهیم مقابل شود -

۱ کتهیر سواری کرد B.

۲ از آنجا M.

۳ شکار تاخته M.

۴ می آید B.

۵ در ماه ذیقعدة مذکور Tabakāt Akbarī, p. 264

۶ رجب قدره M. omits

۷ اندام سلطان M.

۸ با این تزلزل B.

۹ بندگان سلطان M.

۱۰ عظیم M. omits

۱۱ دولت خان جمعیت چندان نداشت M.

۱۲ نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد M.



در ماه جمادی الاول سنة المذكور جانب دهلی<sup>۱</sup> مراجعت کرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالی لشکر سمت دهلی بیرون آورد - چون در حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن دیار بتمام پیوستند - ملک ادریس در حصار رهتک محصر شد - مسند عالی نزدیک شده طرف میوات رفت - جلال خان برادرزاده اقلام<sup>۲</sup> خان با بهادر ناهر ملاقات کرد - از آنجا باز گشته در قصبه سنبهل رفت و آن را خراب گردانید - در ماه ذی الحجه سنة المذكور باز در دهلی آمد - پیش دروازه سیری نزول فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصر شده<sup>۳</sup> بود - آخر الامر ملک لونا و دولت خواه و بندگان سلطانی از درون غدر کردند - دروازه نوبت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاینه کرد که کار از دست رفته است امان<sup>۴</sup> خواسته بندگان<sup>۵</sup> مسند عالی را ملاقات کرد - مسند عالی دولت خان را موقوف کرده به تسلیم قوام خان در حصار فیروزه جلا فرمود - و دهلی را قابض گشت - و این واقعه در<sup>۶</sup> ماه ربیع الاول سنة سبع عشر و ثمانمائه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ اِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ<sup>۷</sup> \*

## ذکر بندگیِ رایات اعلیٰ خضر خان طاب ثراه وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ

خضر خان پسر ملک الشرق ملک سلیمان<sup>۸</sup> بود - ملک نصیر الملک

<sup>۱</sup> M. سمت دهلی بیرون

<sup>۳</sup> M. محصر بود

<sup>۵</sup> M. omits بندگان

<sup>۶</sup> M. and Elkhott, vol. I. واقعه در هفتم ماه ربیع الاول IV., p. 45 "on the 8th Rabī'-ul-Awwal."

<sup>۷</sup> M. and I. omits و الیه المرجع و المآب

<sup>۲</sup> M. اقلیم خان

<sup>۴</sup> B. اما خواسته

<sup>۸</sup> M. ملک سلیمان را ملک



مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفولگی پسر کرده پرورده بود<sup>۱</sup> -  
و لیکن هم چنین روایت می کنند که او سید زاده بود - ماناک<sup>۲</sup>  
بندگی مخدوم سید السادات - منبع السعادات - جلال الحق و الشرع  
والدین بخاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی در خانه ملک مردان دولت بجهت  
مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعامی پیش آورد -  
و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویافت - بندگی مخدوم بزبان مبارک<sup>۳</sup>  
فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست -  
چون بندگی مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهی داده باشند  
بی شبهه سید باشد - دلیل دیگر بر صحت سیادت او آنست که سخی<sup>۴</sup>  
و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول<sup>۵</sup> و صادق الوعد و متقی<sup>۶</sup>  
بود - و این مجموع اوصاف<sup>۷</sup> حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
است<sup>۸</sup> که در ذات حمیده صفات<sup>۹</sup> او معاینه می شد - الغرض در آن که  
ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاع ملتان بحواله ملک شیخ پسر او  
شد - عنقریب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را  
دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصه ملتان با مضافات  
و نواحی بندگی بندگان<sup>۱۰</sup> رایات اعلی اَعْلَاةَ اللَّهِ تَعَالَى<sup>۱۱</sup> از خدایگان  
مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

ماناکه بندگی I. 2

پرورده و لیکن B. 1

که شیخی و شجاع B. 4

بندگی مخدوم فرمود که این سید است M. 3

متقی و کل خصایل محمود بود B. 6

مقبول القبول and کریم M. omits 5

اوصاف و پیرهنزگار و متدین و معب علما و غریب نواز بود و این خصایل B. 7

حضرت

که ذات او معاینه M. 9

مصطفی است M. 8

املاة الله تعالی M. omits 11

بندگی رایات M. 10



داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می<sup>۱</sup> شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن<sup>۲</sup> و فتح و نصرت و فیروزی<sup>۳</sup> که پیش از گرفتن دارالملک دهلی بندگان را با اعلیٰ را بکرم الله تعالی روی نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه بطالع سعد در حصار سیری در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزول فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادث<sup>۴</sup> ماضیه مستأصل و مقلّ<sup>۵</sup> حال و فقیر<sup>۶</sup> و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ادرار و مواجب تعیین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال<sup>۷</sup> و فارغ البال<sup>۸</sup> و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهده وزارت او را مفوض گردانید - سید السادات - منبع السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رای<sup>۹</sup> او متمشی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خوانده ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاؤ الملک مشرف گردانید - و اقطاع و شق ملتان و فتحپور بحواله او کرد - و ملک سرور<sup>۱۰</sup> را عهده شهنه شهری داده و نایب غیبت شد - و ملک خیر الدین خانی عارض ممالک - و ملک کالو شهنه پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیری یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعیین فرمود - و بندگان سلطان از پرگنه

۱ M. عالی شد

۲ B. لشکر و فتح

۳ M. نصرت که پیش

۴ M. حوادث ماضیه

۵ M. فقیر شده بودند

۶ M. مسرور الحال و آسوده گشتند

۷ B. مرفّه الحال الاستبصال

۸ M. برای متمشی

۹ The three MSS و سرور Tabakāt Akbarī, p. 266, and Elliot, vol. IV., p. 47 Malik Sarwar.



و ديه و اقطاع كه در عهد سلطان محمود داشتند بر ايشان مقرر و مستقيم<sup>۱</sup> داشت - و ايشان را در پرگنات روان كرد - كارهاي ملكي بتمام انتظام پذيرفت - و هم در سده سبع و عشر و ثمانمائه ملك الشرق تاج الملك را با لشكرهاي هندوستان فامزد فرمود - و خود در شهر متمكن<sup>۲</sup> شد - ملك تاج الملك آب جون عبّره كرده در قصبه لاهار<sup>۳</sup> رفت - آب گنگ عبّره كرده در ولايت كتهير<sup>۴</sup> در آمد - كفار آن ديار را فريب و تاراج كرد<sup>۵</sup> - راي هرسنگه گريخته در گهتي آنوله<sup>۶</sup> در آمد - چون لشكر اسلام نزديك رسيد عاجز گشت - محصول و مال و خدمتي ادا نمود - مهابت خان امير بداون نيز ملك تاج الملك را ملاقات كرد - از آنجا كفاره رهيپ گرفته در گذر سركدوار<sup>۷</sup> آمد و آب گنگ عبّره كرد - و كافران كهور<sup>۸</sup> و كنپيل<sup>۹</sup> را گوشمال داده ميان قصبه سكينه<sup>۱۰</sup> شده در قصبه بارهم<sup>۱۱</sup> رفت - حسن خان امير راپري و ملك حمزه برادر او بر تاج<sup>۱۲</sup> الملك پيوستند - راي سبيو بشرف پاي بوس مشرف گشت - و كفار گوالير و سيوري و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در ريقه اطاعت كشيدند - قصبه جليسر<sup>۱۳</sup> كه در قبض كفار چندوار بود از قبض ايشان سده مسلمانان قديم آن مقام را

۱ M. مقرر داشت

۲ M. در شهر ماند

۳ M. قصبه لاهار

۴ M. كتهير

۵ B. تاراج گردانيد

۶ B. see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1 در دره آنوله Tabakāt Akbarī, p. 266 در كشتي انواله

۷ Tabakāt Akbarī, p. 266 بگذر سركدواری

۸ M. كهور كه الآن بشمس آباد اشتهار دارد Tabakāt Akbarī, p. 266 . كهوره

۹ Tabakāt Akbarī, p. 266 كنبله

۱۰ M. قصبه سكينه and I. قصبه سكينه

۱۱ I. بارهم Tabakāt, p. 266

۱۲ M. ملك تاج الملك

۱۳ M. قصبه جانيسر



نصب <sup>۱</sup> گردانید - و گماشته خویش تعیین کرد از آنجا آب بیا <sup>۲</sup> گرفته  
و کفار اٹاوه را گوشمال داده سمت شهر دهلی <sup>۳</sup> مراجعت نمود - در  
سنه ثمان عشر و ثمانمائے شاهزادے معظم و مکرم ملک الشرق ملک مبارک  
پسر خود را که در خور سلطانی <sup>۴</sup> و لایق جهانبانی بود خطه فیروز پور  
سرهند <sup>۵</sup> و اقطاع بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم <sup>۶</sup> مقوض  
گردانید - و فرماندهی سمت غرب بحواله او کرد - و ملک سدهو نادره را  
عهده نیابت شاهزادے معظم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت  
رسید در ماه ذی الحجه سنه المذكور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادره <sup>۷</sup>  
وزیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت  
نمود - و در شهر <sup>۸</sup> سنه تسع عشر و ثمانمائے رایات اعلی - ملک تاج الملک  
را با عساکر قاهره سمت بیانه و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدود بیانه  
رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در  
حدود گوالیر در آمد - ولایت او را نهب و تاراج کرد <sup>۹</sup> - و مال و خدمتی  
گوالیر و رایان دیگرستده آب جون مقابل چندوار عبیره کرده سمت کفیل  
و پتیالی رفت - رای هر سنگه ضابط کتهیر <sup>۱۰</sup> اطاعت نمود - مال  
و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادره را در  
اقطاع <sup>۱۱</sup> سرهند که از جهت <sup>۱۲</sup> شاهزادے معظم بود [ فرستاد ] - در ماه جمادی

۱ بمسلمانان قدیمی آن قصبه داده شقدار تعیین نمود Tabakāt, p. 266

۲ آب سیاه M.

۳ داده شهر مراجعت M.

۴ درخور بادشاهی B.

۵ B. and M. خطه فیروز پور سرهند and I. خطه فیروز پور سیهوند  
vol. IV., p. 48, "the khittas of Firozpur and Sirhind".

۶ بیرم خان مذکور B.

۷ سدهو ناهر Tabakāt Akbarī, p. 267

۸ M. omits شهر

۹ تاراج نهاد M.

۱۰ M. کتهیر

۱۱ B. and M. سیهوند

۱۲ M. که جهت



الاول همین سال بعضی ترک بچگان خیلِ بیرم خان [ ملک سدهو فادره را ]  
 بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصار سهند را قابض گشتند -  
 رایات اعلیٰ ملک داؤد دبیر و زیرک خان را برای قلع و قمع <sup>۱</sup> فسده ایشان  
 فرستاد - ترک بچگان مذکور گریخته گذارا آب ستلدر <sup>۲</sup> شدند و در کوه  
 در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته <sup>۳</sup>  
 بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت -  
 اثنای آن <sup>۴</sup> در ماه رجب رجب قدره <sup>۵</sup> سنة المذکور خبر <sup>۶</sup> آمدن سلطان  
 احمد <sup>۷</sup> بادشاه عرصه گجرات و محصر کردن او قلعه ناگور رسانیدند - این  
 خبر <sup>۸</sup> پیش رایات اعلیٰ گذشت - بندگی رایات اعلیٰ میان تونک  
 و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمم کرد - چون سلطان احمد ازین حال  
 آگاهی یافت باز گشته جانب دهار رفت - رایات اعلیٰ در شهر نو جهابن <sup>۹</sup>  
 در آمد - الیاس خان امیر جهابن بشرف پای بوس مشرف گشت -  
 فسده آن دیار را گوشمال داده طرف گوالیر آمد - رای گوالیر محصر شد -  
 چون قلعه مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از  
 رای گوالیر سنده سمت خطه بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز  
 مال و خدمتی و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانب دهلی  
 مراجعت فرمود - همچنان در سده عشرین و ثمانمائه خبر طغیان طوغان

۱ م. قلع فسده ایشان را فرستاد

۲ I. ستلج

۳ تا دو ماه تردد نموده Tabakāt, p. 267

۴ B. اثناء آن ماه

۵ M. omits رجب قدره

۶ B omits. خبر

۷ M. and I. سلطان احمد ضابط گجرات

۸ M. and I omits این خبر پیش رایات اعلیٰ گذشت بندگی

۹ Elliot, vol. IV., p. 49, n. 1 says that "the Tabakat-i-Akbarī says, "Shahr-i nau-'arūs Jahān". Badāūnī has simply "Jahāban". Firishta says, "Shahr-i nau., known as 'ārūs-i jahān (bride of the world)".



رئیس و بعضی ترک بیچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع  
فتنه ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکریهای قاهره نامزد شد -  
چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بیچگان دیگر که در حصار  
سرهند<sup>۱</sup> ملک کمال بدهی متعلق خانزاده معظم را محصور کرده بودند  
گذاشته سمت کوه<sup>۲</sup> رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبه پایل<sup>۳</sup>  
رفت - آخر الامر طوغان رئیس مال غرامت قبول کرد - و ترک بیچگان  
کشندگان ملک سدهو را<sup>۴</sup> از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان  
داد - زیرک خان پسر او را با مال غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت  
سامانه باز گشت - در سنه احدی و عشرین و ثمانمائیه ریایات اعلی - ملک  
تاج الملک را با عساکر قاهره برای قلع<sup>۵</sup> فسد<sup>۶</sup> هرسنگه ضابط کتهیر<sup>۷</sup> فرستاد -  
چون لشکر اسلام گذارا آب گنگ شد هرسنگه مذکور ولایت کتهیر<sup>۸</sup> را  
بتمام خراب کرده در جنگل آنواله<sup>۹</sup> که بیست و چهار کوه محصوره  
اوست<sup>۱۰</sup> در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول<sup>۱۰</sup> کرد - هرسنگه  
بقوت جنگل محصور شد و بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکر  
اسلام را فتح شد - همه اسباب و ریخت و اسلحه و اسب کفار فکون سار بر  
دست لشکر اسلام آمد - هرسنگه مذکور مهترم شده سمت کوه کمایون  
رفت - روز دیگر موازنه بیست هزار سوار در تعاقب او نامزد کرد - و خود

۱ B. and M. سهرند

۲ M. کوه رفتند

۳ M. پایل , I. and Tabakāt, p. 267 , B. قصبه باید

۴ M. کشندگان ملک سدهو از جمع

۵ M. برای دفع

۶ B. کتهیر

۷ Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the n. 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohammadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmganga only was called by that name.

۸ M. آنواله

۹ M. در آورده لشکر

۱۰ B. نداول کرد



ملک تاج الملک با لشکر و بنگه هم در آن محل مقام کرد - لشکر اسلام  
 آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هرسنگه در کوه  
 در آمد - لشکر اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا  
 ملک<sup>۱</sup> تاج الملک نزدیک خطه بدائون<sup>۲</sup> آمده در<sup>۳</sup> گذاره آب گنگ آمد - و از  
 گذر بجلانه<sup>۴</sup> گذرا شده مهابت خان امیر بدائون را وداع داده و خود بکوچ  
 متواتر در اتاوه رفت - ولایت اتاوه را رهب و تاراج کرده - رای سپیر<sup>۵</sup> ضابط  
 اتاوه محصر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک  
 از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذكور طرف شهر مراجعت  
 نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلی گذارنیده  
 و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه<sup>۶</sup> مخصوص گشت - [و هم] در سنه  
 احدی و عشرين<sup>۷</sup> و ثمانمائ<sup>۸</sup> رایات اعلی سمت کتهیر<sup>۹</sup> عزیمت  
 مصمم کرد - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده بعده<sup>۸</sup> جنگل  
 رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده<sup>۹</sup> را بنیاد انهدام کرد و بر  
 انداخت - از آنجا در ماه ذی القعدة سنة المذكور طرف بدائون عزیمت  
 فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبه پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان  
 از آمدن رایات اعلی خبر یافت خوفی در خاطر او متمکن گشت - استعداد  
 محصری کرد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور حصار بدائون محصر گردانید

۱ M. omits ملک

۲ M. and I. omits در

۳ M. گذر بجلانه

۴ Elliot, vol. IV., p. 50 Rāī Sarwar.

۵ M. بمراحم مخصوص

۶ و هم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرين و ثمانمائ<sup>۸</sup> Tabakāt Akbarī, p. 268  
 Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

۷ B. کتهیر

۸ بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده<sup>۹</sup> B.

۹ M. فسده را بر انداخت



قریب مدت شش ماه مهابت خان حصار می شده جنگ می کرد - نزدیک بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهي که از دولت خان شکسته و رایات اعلی را پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلی ازین حال خبر یافت حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلی مراجعت فرمود - در اثنای راه کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهي را گرفته بانتقام غدری<sup>۱</sup> که کرده بودند همه را بکشت<sup>۲</sup> - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلی رسانیدند که مردی در کوه باجواره<sup>۳</sup> اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ<sup>۴</sup> میگوید - بعضی مردم نادان و کوه اندیش و جهال<sup>۵</sup> برو جمع می شوند - ملک سلطانیه بهرام لودی را اقطاع سرهند مفوض کرده بجهت تسکین و قلع فتنة سارنگ دروغی نامزد گردانید - ملک سلطانیه بهرام<sup>۶</sup> همچون بهرام چوبین در ماه رجب<sup>۷</sup> رجب<sup>۸</sup> قدره سنة المذکور با لشکر خاصه خویش در سرهند رفت - سارنگ مذکور با مردم روستائی و حشر قریات بقصد از باجواره سواری کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصبه<sup>۷</sup> ارور<sup>۷</sup> نیز بدو پیوستند - در ماه شعبان سنة المذکور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

<sup>۱</sup> غروری M.

<sup>۲</sup> همه را کشته M.

<sup>۳</sup> Elliot, vol. IV., p. 51, n. 2, Ṭabaḳāt and Badāūnī read "Bajwāra", but Firishta makes it Machīwāra.

<sup>۴</sup> B. سافنگ. Elliot, vol. IV., p. 51, n., "He died in the time of Timūr's invasion. Firishta."

<sup>۵</sup> M. کوه اندیش امرا لودی را اقطاع میبهرند

<sup>۶</sup> M. سلطانیه در ماه رجب سنه

<sup>۷</sup> B. ازور. Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)



میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطان‌شاه لودی را خدای تعالی نصرت بخشید<sup>۱</sup> سارنگ مذکور را آفتی<sup>۲</sup> رسانیدن نتوانست - مذهبم شده طرف قصبه لهری<sup>۳</sup> مضافات خطه سرهند رفت - خواجه علی مازندارانی<sup>۴</sup> امیر قصبه جهت<sup>۵</sup> نیز با لشکر خویش بدو ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاری دهی ملک سلطان شاه لودی<sup>۶</sup> در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرف اروبر رفت - خواجه علی مذکور از سارنگ منحرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی تا قصبه اروبر تاختند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیرالدین خانی را با لشکرها بجهت قلع فسده سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنه المذکور ملک خیرالدین بکوچ متواتر در قصبه اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستگه شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیرالدین خانی سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شاه لودی را لشکر دیگر داده در تهاغه اروبر گذاشتند - چون<sup>۷</sup> لشکر جابجا شد - در ماه محرم سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بغدر

۱ نصرت داد B.

۲ M. and I. مذکور اکفتی B.

۳ M. لهر سری I. و طرسری

۴ M. مازیدارالی I. - Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Ṭabaḳāt, اندرانی, p. 269.

۵ M. جهت and I.

۶ M. سلطان‌شاه لودی

۷ M. omits چون



سارنگ را دست آورده مقید گردانید<sup>۱</sup> و بعده بکشت - درین سال  
 بندگان<sup>۲</sup> رایات اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکریهای قاهره  
 سمت اتاوه نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبه برون شده در ولایت  
 کول در آمد - و مفسدان آن<sup>۳</sup> دیار را قلع و قمع کرده در اتاوه<sup>۴</sup> رفت -  
 موضع دیهلی که محکم ترین مقام<sup>۵</sup> کافران بود نهیب و تاراج گردانیده  
 از آنجا قصد اتاوه کرد - رای<sup>۶</sup> سبیر ملعون محصور شده آخر صلح<sup>۷</sup> جست -  
 مال و خدمتی که هر سال می داد ادا نمود - بعده<sup>۸</sup> لشکر منصور در  
 ولایت چندوار در آمد - نهیب و تاراج گردانیده در کتهیر<sup>۹</sup> رفت - رای  
 هرسنگه ضابط کتهیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک  
 مظفر و منصور سمت<sup>۱۰</sup> شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب رجب  
 قدره<sup>۱۱</sup> سنة المذكور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار<sup>۱۲</sup> رسانیدند که حصار  
 سرهند را محصور کرده تا حد منصور<sup>۱۳</sup> و بابل تاخته است - رایات اعلی  
 باز ملک خیرالدین خانی را با لشکرها برای دفع فتنه طوغان نامزد  
 فرمود - ملک خیرالدین بکوچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس  
 عالی زیرک خان و ملک خیرالدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان  
 مذکور خبر یافت - در قصبه لدهیانه<sup>۱۴</sup> آب<sup>۱۵</sup> ستلدر را عبور کرده در کرانه

۱ گردانید بعده B.

۲ سال رایات M.

۳ مفسدان دیار را قلع کرده M.

۴ در ولایت اتاوه M.

۵ M. omits مقام

۶ Elliot, vol. IV., p. 52 Rāi Sarwar.

۷ صلح شد جست M.

۸ M. omits بعده

۹ کایتهیر M.

۱۰ منصور در شهر مراجعت نمود M.

۱۱ رجب قدره M. omits

۱۲ طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند M.

۱۳ منصور بود [پور] و مایل تاخته M.

۱۴ لدرهانه B. and M.

۱۵ لب ستلدر M.



آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان انهزام نموده در ولایت جسرتیه کهوکه در آمد - اقطاع طوغان بحواله<sup>۱</sup> زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرين و ثمانمائیه رایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان<sup>۲</sup> در حصار کوتله بهادر فاهر محصر گشتند و بعضی پیوستند - رایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حمله الاول حصار کوتله فتح<sup>۳</sup> شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - رایات اعلی حصار کوتله را خراب و ابتر<sup>۴</sup> گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرين و ثمانمائیه ملک تاج الملک وفات یافت - عهده<sup>۵</sup> وزارت بملک الشرق ملک سکندر<sup>۶</sup> پسر بزرگ او مفوض گشت - چون رایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصر شد - ولایت اورا نهب و تاراج<sup>۷</sup> گردانیده مال و خدمتی او گرفته جانب اتاوه آمد - رای سبیر ملعون<sup>۸</sup> در دوزخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتی ادا کرد - همچنان زحمت برتن مبارک رایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلی<sup>۹</sup> شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائیه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست \* بیت \*

از پس<sup>۱۰</sup> هر شام گهی چاشتی است

آخر برداشت فرو داشتی است

۱ M. omits بحواله

۳ B. omits شد

۵ M. and I. عمل وزارت

۷ M. نهب گردانیده

۹ M. omits دهلی

۲ M. میوان

۴ M. خراب گردانید

۶ B. ملک الشرق سکندر

۸ M. omits ملعون

۱۰ M. از سر هم شامگهی



خدای تعالی عرض مظهر<sup>۱</sup> او را غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه  
را تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم باقی و پاینده دارد بحرمه  
النبی المختار وآله الابرار \*

## ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظم معز الدنیا و الدین ابو الفتح مبارک شاه خلد الله ملکّه و سلطانّه و اعلیٰ امرّه و شانّه

چون رایات اعلیٰ خضر خان طاب ثراه را قریب شده که از دار  
غرور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این  
فرزند شایسته و خلف<sup>۲</sup> بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا  
و ملوک بتاریخ هفدهم<sup>۳</sup> ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه  
بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلیٰ وفات عامه خلق  
بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک و ایامه و سادات و قضات  
و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طاب مرقده از شغل و اقطاع  
و پرگنه و دیه و وظیفه<sup>۴</sup> محدود تعیین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود -  
و ماورای آن خاصه خویش زیادت گردانید - اقطاع شق<sup>۵</sup> فیروزآباد و  
هانسلی از ملک رجب نادره<sup>۶</sup> تحویل کرده بحواله ملک الشرق ملک  
بده برادر زاده خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیدالپور یافت - در  
اثنای آن خبر بغی ورزیدن جسرتیه شیخا کهوکه و طوغان رئیس رسید - و

<sup>۱</sup> عرض مظهر M.

<sup>۲</sup> خلق بایسته B.

<sup>۳</sup> M. نوزدهم

<sup>۴</sup> M. دیه و قطیعه و محدود داشت

<sup>۵</sup> M. شق حصار فیروزه و هانسلی

<sup>۶</sup> M. رجب نادر



سبب <sup>۱</sup> تمرد<sup>۳</sup> جسرتیه مذکور این بود - ماناک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهته<sup>۲</sup> آمده بود - جسرتیه مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علي مقابل شد - لشکر او متفرق بود - چیزی درون<sup>۳</sup> و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد منهزم گشت - سلطان علي زنده بر دست او اسیر آمد<sup>۴</sup> - و اسباب و کالای لشکر او<sup>۵</sup> بیشتر بغارت رفت - جسرتیه مذکور<sup>۶</sup> کوه اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتی حشرات گرد<sup>۷</sup> خویش جمع دید ماخولیای شهر<sup>۸</sup> دهلي در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بندگان<sup>۹</sup> رايات اعلي شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا<sup>۹</sup> آب بیا و ستلدر شده و تلوندی رای کمال<sup>۱۰</sup> مین را تاخت - رای فیروز از پیش او منهزم شده طرف جول<sup>۱۱</sup> رفت - از آنجا جسرتیه مذکور در قصبه لدرهانه آمد تا حد اوبر گذار<sup>۱۲</sup> آب ستلدر نهیب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبه کرده طرف جالندهر لشکر راند - زیرک خان در حصار جالندهر محصور شد<sup>۱۳</sup> - جسرتیه سه گروهی از قصبه گذار<sup>۱۳</sup> آب پیسی<sup>۱۳</sup> نزول کرد - مذاکره اصلاح در میان آورد - آخر هر کسی از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالی گردانیده به تسلیم طوغان کند - و مجلس عالی زیرک خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برابر

۱ I. تمرد ورزیدن

۲ M. در ولایت تهته

۳ B. چیزی درون در و چیزی بیرون

۴ M. اسیر آمده

۵ M. لشکر و بیشتری

۶ M. مذکور مردی کوه

۷ M. مشتی حشرات گرد خویش جمع

۸ M. ماخولیای دهلي

۹ B. گذارا لب بیا

۱۰ M. کمال الدین

۱۱ Tabakāt, p. 271 and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāi Fīroz fled before him towards the desert.

۱۲ B. محصور کرده شد

۱۳ M. آب بینی



کرده در حضرت برد - و جسرتیه نیز خدمتی در حضرت ارسال کرده  
 خود باز گردد - بدین<sup>۱</sup> قرار بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع و عشرين  
 و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالندهر بیرون آمده کذاره آب<sup>۲</sup> پیسی  
 موازنه سه گروهی از لشکر جسرتیه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتیه  
 مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در<sup>۳</sup> زیرک خان آمده  
 از قول خود برگشت - و به محافظت تمام مجلس عالی زیرک خان را  
 برابر خود<sup>۴</sup> روان کرده - و آب ستلدر<sup>۵</sup> عبره کرده باز در قصبه لدرهانه فرود آمد -  
 چون<sup>۶</sup> از آنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه المذكور  
 در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانسه لودی امیر سرهند  
 درون حصار محصور شده - جسرتیه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای  
 تعالی محافظت کرد - در حصار سرهند آفتی<sup>۷</sup> رسانیدن نتوانست - چون  
 کیفیت او از فریاد نام<sup>۸</sup> ملک سلطانسه لودی خداوند<sup>۹</sup> عالم پناه را روشن  
 شد بتاریخ ماه رجب سنه المذكور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده  
 طرف سرهند جسرتیه مذکور<sup>۱۰</sup> زد - بکوچ متواتر چون در قصبه کوهله حوالی  
 سامانه رسید<sup>۱۱</sup> جسرتیه مذکور خبر رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست  
 و هفتم ماه مذکور از گرد حصار سرهند کوچ کرده سمت لدرهانه روان شد -

<sup>۱</sup> و برین قرار M.

<sup>۲</sup> کذاره آب بینی جسرتیه مذکور با کل جمعیت M.

<sup>۳</sup> مستعد شده در برو مجلس عالی زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت M.

<sup>۴</sup> برابر خویش روان کرده و آب M.

<sup>۵</sup> آب ستلج عبره کرد باز قصبه لدرهانه I.

<sup>۶</sup> فرود آمد از آنجا M.

<sup>۷</sup> B., M., and I. اکفتی رسانیدن

<sup>۸</sup> فریاد سلطانسه I. and آواز فریاد نام ملک سلطانسه M.

<sup>۹</sup> I. بخداوند عالم پناه روشن شد

<sup>۱۰</sup> M. طرف سرهند نزد بکوچ

<sup>۱۱</sup> B. رسید چون خبر لشکر منصور شنید



و مجلس عالی زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطه سامانه آمد -  
 خداوند عالم پناه را پای بوس کرد - از آنجا لشکر منصور<sup>۱</sup> در قصبه لدرهانه  
 رفت - جسرتیه مذکور آب ستلدر را عبیره کرده مقابل لشکر منصور نزول  
 کرد - بحر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبیره کردن  
 نمی داد - قریب چهل روز مکابره کرده آن سوی<sup>۲</sup> آب مانده بود - چون<sup>۳</sup>  
 طلوع سهیل شد آب نقصان گشت - خداوند عالم پناه سمت قصبه قبول پور  
 مراجعت فرمود - جسرتیه مذکور نیز مقابل لشکر کناره اب آب گرفته  
 می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنة المذکور خداوند عالم - ملک سکندر  
 تحفه و مجلس عالی زیرک خان و ملک الشرق محمود حسن و ملک  
 کالو و امرای دیگر را با لشکرهای قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب  
 نزدیک قصبه اروبر فرستاد - وقت بامداد لشکر منصور در پایاب عبیره کرد -<sup>۴</sup>  
 هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده<sup>۵</sup> در محلی که لشکر عبیره کرده  
 بودند<sup>۶</sup> رسید - جسرتیه مذکور نیز کناره آب گرفته مقابل خداوند عالم  
 میرفت - هم چنان او را از گذارا شدن لشکر منصور خبر شد - هراسی در  
 جمع او پیدا آمد - چهار گروهی از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل  
 حشم و خدم<sup>۷</sup> و پیلان عبیره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج  
 لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکر منصور تعاقب کرد - بنگاه  
 او بتمام بر دست آمد - بعضی سوار و پیاده او کشته شده - چون با سواران  
 جراره گریخته شباشب<sup>۸</sup> قصبه جالندهر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

۱ M. لشکر مذکور

۲ M. کرده از سوی آن مانده

۳ B. طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت

۴ M. عبر کرده بود رسید

۵ M. کوچ فرموده

۶ M. کرده بود رسید

۷ M. omits و خدم

۸ M. شباشب تا قصبه



گذشت - چون لشکر منصور کذارهٔ آب بیاہ رسید گریخته سمت آب راوی  
 شد - خداوند عالم آب بیاہ در دامن کوه و آب راوی نزدیک قصبهٔ بهوره<sup>۱</sup>  
 در تعاقب او عبیره کرد - جسرتہ مذکور از آب جانہاؤ گذشته در تیکہر میان  
 کوه در آمد<sup>۲</sup> - همچنان رای بہیلم<sup>۳</sup> مقدم جمون بشرف پای بوس مشرف  
 گشت - و پیشوا شدہ آب جانہاؤ عبیره کنانیدہ - لشکر منصور تیکہر کہ  
 محکم ترین جایگاہ او بود خراب گردانید - و بعضی خلق را کہ درون<sup>۴</sup> کوه  
 جسته بودند<sup>۵</sup> اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالمًا و غانمًا خداوند عالم سمت  
 شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماہ محرم سنہ خمس و عشرين  
 و ثمانمائہ سایہ ہمایون دولت و ظل چتر سلطنت خداوند عالم<sup>۶</sup> بر خراب  
 آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم کہ جز بوم شوم ہیچ جانوری مسکن و ماوی  
 نگرفته بود<sup>۷</sup> بعد مدتی معلوم<sup>۸</sup> روی بہ آبادانی آورد - و از اقبال بادشاہ  
 عمارت پدید گشت - قریب یک ماہ در مرتبت حصار و دروازہای کذارہ راوی  
 مقام ساخت - چون عمارت مرتب شد اقطاع لوهور بحوالہ ملک الشرق  
 ملک محمود حسن گردانید - و دو ہزار سوار نامزد او فرمود -  
 و استعداد لشکری و حصار گیری مہیا<sup>۹</sup> کردہ سپرد<sup>۱۰</sup> - و خود بدولت  
 و سعادت<sup>۱۱</sup> طرف دار الملک دہلی باز گشت - ہم چنان در  
 ماہ جمادی الآخر سنۃ المذکور جسرتہ شیخا با جمعی کثیر از سوار و پیادہ

۱ نزدیک قصبهٔ بهور I.

۲ در آمدہ M

۳ رای بہیم راجۂ جمون Tabakāt, p. 272

۴ دران کوه M.

۵ جسته بود M.

۶ خداوند عالم پناہ M.

۷ مسکن نگرفته بعد M.

۸ بعد مدتی مدید معلوم شد رو بہ آبادانی B.

۹ مہیا و مہنا کردہ B.

۱۰ سپردہ M.

۱۱ بدولت طرف M.



آب جانهاؤ و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکآباد لوهور آمده در روزه<sup>۱</sup>  
 شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در<sup>۲</sup> یازدهم ماه  
 جمادی الآخر سنة المذکور بیرون حصار خام میان یک دیگر محاربه شد -  
 بکرم<sup>۳</sup> الله تعالی از اقبال بادشاه عالم پناه جسرتیه مذکور مذهبم گشت -  
 لشکر منصور تا بیرون حصار خام تعاقب کرد - فاما پیشتر نرفت - بدین سبب جانبین  
 قایم ماند - روز دیگر نیز<sup>۴</sup> جسرتیه مذکور همانجا تاخت - سیزدهم ماه مذکور  
 کوچ کرده<sup>۵</sup> سمت فرو دست آب راوی رفت - از آنجا غلها<sup>۶</sup> جمع کرده در  
 هفدهم ماه مذکور سه گروهی<sup>۷</sup> از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود<sup>۸</sup> آمد -  
 بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بحرب پیوست<sup>۹</sup> - بعد  
 بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه<sup>۱۰</sup> لشکر اسلام را فتح شد - درین کورت  
 نیز تعاقب کردند - جسرتیه مذکور باز گشته<sup>۱۱</sup> هم در پرده<sup>۱۲</sup> خویش نزول  
 کرد - بدین<sup>۱۳</sup> نبط تا مدت یکماه و پنج روز<sup>۱۴</sup> بیرون حصار جنگ میشد - آخر  
 الامر جسرتیه عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای  
 بهیلم که بجهت یاری دهی لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخالفت  
 بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فاما هیچ  
 یکی غلبه کردن نتوانست - برین<sup>۱۵</sup> نسق جنگ قایم بود - بعده در ماه

۱ M. در مقام شیخ

۳ M. شد کرم

۵ M. مذکور سمت

۷ M. یک گروهی

۹ M. بحرب پیوستند

۱۱ M. باز گشت

۱۲ M. "and Elliot vol. IV., p. 57 "and B. در نزد خویش M. Jasarth returned to his army."

۱۳ M. برین نبط

۱۵ B. بدین نسق مدتی قدیم بود

۲ M. نزول کرد یازدهم

۴ B. دیگر یزد جسرتیه

۶ M. علما جمع

۸ M. باز گشته فرمود

۱۰ M. بادشاه اسلام

۱۴ M. پنج روز هر روز بیرون



رمضان سنة المذكور یکدیگر اصلاح کردند - جسرتہ سمت آب بیابا رفت  
و خلق ولایت کھوکھران کہ اورا پیوستہ بودند کوچ کفانیدہ بر گرد خویش  
جمع میکرد - ہم چنان ملک<sup>۱</sup> سکندر تحفہ با لشکر اذبوہ کہ بجهت  
یاری دہی ملک محمود حسن کہ از پیش بادشاہ تعین شدہ بود در گذر  
بوهی رسید - جسرتہ مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانہاؤ  
خلق خود را عبرہ کفانیدہ برابر خویش در کوہ تیکھر<sup>۲</sup> برد - ملک الشرق  
سکندر در گذر بوهی آب<sup>۳</sup> بیابا عبرہ کرد - بتاریخ دوازدہم ماہ شوال سنة  
المذکور در شہر میمون مبارک آباد لوہور نزول کرد - ملک محمود حسن  
از حصار سہ گروہی بیرون آمدہ<sup>۴</sup> ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب  
امیر دیبالپور و ملک سلطاناشہ لودی امیر سرہند و رای فیروز مین بر  
ملک سکندر پیوستہ بودند - لشکر مذکور کفارہ آب راوی شدہ سمت کلانور  
رفت - میان کلانور قصبہ بھوہ لب آب را عبرہ کردہ<sup>۵</sup> در حد جمون<sup>۶</sup> در  
آمد - رای بہیلیم نیز با ایشان پیوست - بعدہ بعضی طایفہ کھوکھران را کہ  
در کفارہ جانہاؤ از جسرتہ علیحدہ شدہ مانده بودند نہب کردہ سمت شہر  
میمون مبارک آباد لوہور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلیٰ ہمایون  
رسید کہ ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالذہر رود - و مستعد شدہ  
در حضرت پیوندد - و ملک سکندر تہانہ شہر میمون نگاہ دارد - بر حکم فرمان  
اعلیٰ با لشکر خویش درون حصار شہر میمون در آمدہ - و ملک محمود  
حسن و امرای دیگر را باز گردانیدہ - و عہدہ وزارت از ملک سکندر تحویل  
گشت - و بحوالہ ملک الشرق سرور الملک شہنہ شہر شد - و عہدہ شہنہ

<sup>۱</sup> M. omits ملک

<sup>۲</sup> Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیکھر

<sup>۳</sup> M, omits آب

<sup>۴</sup> M. ملاقات آمد

<sup>۵</sup> M. کرد در حد

<sup>۶</sup> Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.



شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنه ست و عشرين و ثمانمائه  
 خداوند عالم پناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سواری  
 مصمم<sup>۱</sup> کرد - در ماه محرم سنه المذكور در ولایت کتهیر<sup>۲</sup> در آمد - مال  
 و محصول از ایشان ستده - در اثنای آن مهابت خان امیر بداؤن که از  
 خدایگان مغفور خضر خان طاب ثراه هراس گرفته بود<sup>۳</sup> بشرف پای بوس  
 مشرف شده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص<sup>۴</sup> گشت -  
 از آنجا آب گنگ عبیره کرده در ولایت راتهوران تاخته بیشتر کفار  
 نگونسار علف تیغ شدند - چند روز گذاره آب گنگ مقام فرمود - و در  
 حصار کنبیل ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای  
 قلع و قمع<sup>۵</sup> فسده راتهوران نصب گردانیده - هم چنان پسر رای  
 سبیر که در حضرت اعلی<sup>۶</sup> پیوسته و برابر رکاب<sup>۷</sup> ایات اعلی  
 بود بسببی خوف گرفته تخاشی<sup>۸</sup> نمود - در تعاقب او ملک الشرق  
 ملک خیرالدین خانی با لشکرهای قاهره نامزد شد - لشکر منصور رسیدن  
 نتوانست - فاما ولایت او را نهیب و تاراج و یغما<sup>۹</sup> کرده نیز در آقاوه فرود  
 آمد - خداوند عالم نیز به کوچ<sup>۱۰</sup> متواتر عقب لشکر در آقاوه رفت - کفار  
 نگون سار درون حصار محصر گشتند - آخر الامر عاجز شده پسر رای سبیر<sup>۱۱</sup>  
 پای بوس کرده<sup>۱۲</sup> مال و خدمتی که می داد ادا<sup>۱۳</sup> نمود - خداوند عالم  
 با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول<sup>۱۴</sup> سنه ست

۱ M. مصمم کرده

۳ M. گرفته بشرف

۵ M. برای دفع فسده

۷ B. رکاب اعلی

۹ M. ولایت او نهیب کرده

۱۱ Elliot, vol. IV., p. 59 Rāi Sarwar.

۱۳ B. ادا نمودند

۲ M. کتهیر

۴ M. بمراحم مخصوص گشت

۶ M. حضرت پیوسته

۸ B. and M. تخاشی and نهجاشی نموده

۱۰ M. نیز کوچ کرده متواتر

۱۲ B. پای بوس کرد

۱۴ M. جمادی الآخر



و عشرین و ثمانمائے بطالع سعد و اختر میمون در شهر دارالملک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلیٰ<sup>۱</sup> پیوست - و بمراحم فرادان مخصوص گشت - و عهده عارض ممالک از ملک خیر الدین خانی تحویل کرده بحواله ملک الشرق محمود حسن گردانید - چون آن نیک بخت بهمه باب آراسته حق<sup>۲</sup> بود و هوا خواه و حلال خوار<sup>۳</sup> خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافته روز بروز مرتبه اش تضاعف می پذیرفت<sup>۴</sup> - بتاریخ ماه جمادی الاول<sup>۵</sup> سنة المذکور میان جسرتی شیخا و رای بهیلم<sup>۶</sup> جنگ شده - رای بهیلم کشته گشت<sup>۷</sup> - بیشتر اسپ و اسلحه او بر دست جسرتی آمده - از کشتن رای بهیلم - جسرتی مذکور را خبر شد - چیزی لشکر<sup>۸</sup> مغل با خویش یار کرده در حد دیبالپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرتی باز گشت - از آب جانهاؤ گذارا شد - هم درین ایام خبر وفات ملک<sup>۹</sup> علاؤ الملک امیر ملتان رسید - و آوازه شیخ علی فایب امیرزاده پسر<sup>۱۰</sup> رگتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهب اقطاع بهکهر<sup>۱۱</sup> و سیوستان<sup>۱۲</sup> می آید - خداوند عالم بجهت دفع فساد مغل و دفع فتنه ملاعین و ضبط ولایت - عرصه ملتان و بهکهر و سیوستان را بحواله ملک

۱ M. حضرت پیوست ۲ B. حق سبحانه و تعالی و هواه خواه

۳ M. omits حلال خوار

۴ B. می پذیرد

۵ B. مذکور

۶ All three MSS بهیلم. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhīm.

۷ M. کشته شد

۸ B. چیزی مغل

۹ B. ملک علاء الدین که علاء الملک

۱۰ M. and I. پسر سرعتمش. Elliot, vol. IV., p. 59 n. 1. says that Shaikh 'Alī was one of the nobles of Mīrzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

۱۱ All three MSS بهکهر. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar.

۱۲ B. سیوستان می آمد



الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکریهای<sup>۱</sup> انبوه با خیل و تبع در  
 افطاعِ ملتان روان<sup>۲</sup> کرد - چون در ملتان رسید عامهٔ خلائق ملتان را  
 استقامت داد - و هریکی را انعام و ادرار و مواجب تعیین فرمود - خلق  
 ملتان آسوده حال و مرفه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد -  
 و حصارِ ملتان که در حادثهٔ مغل خلل<sup>۳</sup> گرفته بود مرمت کنانید -  
 و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سوارئی الب خان امیر  
 دهار بقصد رای گوالیر بسمعِ مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکریهای  
 قاهره سمتِ گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطهٔ بیانه رسید پسر  
 اوحد خان امیر بیانه مبارکخان اودر خود را بغدر کشته بود - از رایاتِ اعلی  
 بغی ورزیده حصار بیانه خراب کرده بالای کوه برآمد - رایاتِ اعلی در  
 دامن کوه مذکور نزول فرمود - بعد مدتی پسر اوحد خان مذکور<sup>۴</sup> عاجز  
 شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در ربهٔ اطاعت در آورد - رایات  
 اعلی بدولت و سعادت<sup>۵</sup> از آنجا سمتِ گوالیر بقصد الب خان نهضت  
 کرد - البخان کفارهٔ آب چنبل<sup>۶</sup> گذرها گرفته فرود آمده بود - رایاتِ اعلی  
 یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبیره کرد - و ملک محمود حسن  
 و بعضی امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدمهٔ لشکر منصور  
 بودند و سوارانِ یکه تاز بنگاهِ البخان را غارت کردند - و بعضی سوار و پیاده  
 او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - رایاتِ اعلی سبب  
 آنکه جانبین اسلام بود جان بخشی کرد - و هریکی را مخلص گردانید -  
 روز دیگر الب خان مذکور رسولان در حضرت<sup>۷</sup> فرستاد و مذاکرهٔ صلح درمیان

۱ لشکر انبوه M.

۳ B. omits خلل

۵ M. omits و سعادت

۷ I. در حضرت آورد و مذاکرهٔ صلح درمیان نهاد

۲ B. دوان کرد

۴ M. omits مذکور

۶ M. آب جیتل



آورد - خداوند عالم چون غایت عجز و اضطراب او معاینه کرد و قصد کردن  
بر اسلام مستفکر پیدا داشت <sup>۱</sup> برین شوط صلح کرد که البختان خدمتی در  
حضرت فرستد و خود از ولایت گوالیور باز گردد - روز دیگر الب خان اجلاس  
خدمتی در حضرت اعلیٰ فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دشار  
باز گشت - خداوند عالم پناه مدتی کفار آب چنبل مقام <sup>۲</sup> کرد - و مال  
و محصول از کفار آن دیار بر قانون قدیم سده سالماً و غانماً <sup>۳</sup> مظفر و منصور  
طرف شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سده سبع و عشرين و ثمانمائة در  
دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکی مشغول گشت -  
در ماه محرم سده ثمان و عشرين و ثمانمائة اتفاق سواری سمت کنهیر <sup>۴</sup>  
مصمم کرد - چون در کفار آب گنگ رسید رای هوسنگه در حضرت  
پیوست - و <sup>۵</sup> بمراحم فراوان مخصوص گشت - فاماً سبب آنکه سه  
سال محصول باقی داشته بود او را موقوف <sup>۶</sup> کرده مدتی داشتند -  
الغرض لشکر منصور لب آب گنگ <sup>۷</sup> عبیره کرد و فساد آن دیار را گوشمال  
داده طرف کوهپایه کمایون رفت - جندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد  
کفار آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبه  
کنبل <sup>۸</sup> عبیره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت <sup>۹</sup> فرماید - در  
شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر فرست - همچنان <sup>۱۰</sup> خبر نمرود

<sup>۱</sup> M. پیدا شده

<sup>۲</sup> M. آب چنبل مقام و مال

<sup>۳</sup> M. سالم و غانم

<sup>۴</sup> M. and I. کنهیر مصمم کرده

<sup>۵</sup> M. پیوسته بمراحم

<sup>۶</sup> Tabakāt Akbarī, p. 275 says:—

نوسنگه رای کنهیر در کفار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطه بغایلی سه

ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد \*

<sup>۷</sup> M. لب آب گنگ را عبیره

<sup>۸</sup> M. قصبه گنگ

<sup>۹</sup> M. عزیمت فرمایند

<sup>۱۰</sup> M. omits همچنان



میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را  
 نهب و تاراج کرد <sup>۱</sup> - میوان مذکور کل ولایت <sup>۲</sup> را خراب کرده درون کوه <sup>۳</sup>  
 جهرة که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از  
 غایت استحکام قابل فتح نبود و تنگچه غله و علف شد خداوند عالم پناه  
 با لشکر منصور سالماً و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالع سعد  
 و اختر میمون در ماه رجب رجب قدره سنة المذكور در کوشک دولت  
 خانه نزول کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت <sup>۴</sup>  
 مشغول شد - سال دیگر سده تسع و عشرين و ثمانمائه باز سمت میوات  
 سواری فرمود - جلو <sup>۵</sup> و قدو ندیسگان بهادر ناهر و بعضی میوان که با ایشان  
 پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصارى گشتند -  
 چند روز محصر شده - چون لشکر منصور زور آورد حصار اندور خالی کرده  
 در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور <sup>۶</sup> خراب گردانیده  
 بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت <sup>۷</sup> جلو و قدو آنجا نیز حصارى  
 شدند - لشکر منصور متواتر دهووه کرد - آخر الامر عاجز آمدند زینهارى  
 گشتند <sup>۸</sup> و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدو بشرف  
 پای بوس مشرف گشت - فامامی <sup>۹</sup> خواست که باز گریخته در کوه  
 درآید - سبب آن او را دست آورده مقید کردند - و خدایگان گیتی مدار  
 ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چنند گاهی

۱ تاراج گردانید I.

۲ کل خلق را خراب M.

۳ درون جهرة M.

۴ عیش و طرب M.

۵ خلق و قدو بنکان بهادر M.

۶ اندور را خراب M.

۷ رفت M. omits

۸ گشته و امان M.

۹ M. omits from up to فامامی خواست . اثنای آن See p. 207.



در کوهپایه مقام کرد - بعده بسبب تذگیچہ غلہ و علف از آن دیار سمت  
دارالملک دهلی مراجعت فرمود - و در ماه شعبان سنۃ المذکور بطالع سعد  
و اختر میمون در کوشک دولتحانه نزول کرد - سال دیگر در ماه محرم  
سنه ثلاثین و ثمانمائہ سمت بیاضه عزم سواری مصمم گردانیده میان ولایت  
میدوات شدہ شر و فسدۃ ایشان را مالش دادہ در خطۃ بیاضه رفت - محمد  
خان پسر اوحد خان امیر بیاضه حصاری شدہ خلق بیاضه را خراب کردہ  
در حصاری کہ بالای کوه ساخته است بدوید<sup>۱</sup> - و شافزده روز بقوت کوه  
با لشکر منصور محاربه میکرد - دوم ماه ربیع الآخر سنۃ المذکور لشکر منصور  
مقابل محمد خان دھوۃ کرد - خداوند عالم با لشکر جرار و مردان<sup>۲</sup> نامدار از  
پس پشت دروزاۃ<sup>۳</sup> کوه بالا بر آمد - چون پسر اوحد خان خبر یافت طاقت  
نتوانست آورد منہزم شدہ درون حصار در آمد - چون پیشتر پیوستند  
محمد خان اوحدی مذکور در جمع خود تزلزلی و در قلعه<sup>۴</sup> خود تخللی  
دید - دست و پای گم کردہ بضرورت دستار در گلو انداختہ و پای از سر  
ساختہ از درون بیرون آمد - و بشرف خاک بوس مشرف گشت - خدایگان  
گیتی مدار و بادشاہ نوشیروان شعار جان اورا امانی و تنش را  
از سرجانی ارزانی<sup>۵</sup> فرمود - آنچه از جنس نقود و نفایس و اسپ<sup>۶</sup> و  
اسلحہ و رخت و کالا درون قلعه داشت - بوجہ نعل بہای اسپان لشکر منصور  
پیشکش<sup>۷</sup> گردانید - بندگی رایات اعلیٰ چند روز در خطۃ مذکور مقام  
ساخت - خیل و تبار او از قلعه مذکور بیرون کشید و بحضرت فرستاد و برای  
سکونت ایشان کوشک جهان<sup>۸</sup> پناه تعیین کرد - و اقطاع شق بیاضه بحوالہ

۱ I. برد

۳ I. پشت در راہ کوه

۵ B. جانی فرمود

۷ I. پیش گذرانید

۲ B. مرکبان نامدار

۴ I. قلعه خللی دید

۶ I. اسباب واسلحہ

۸ I. کوشک جهان نمای



ملک مقبل خانی بنده خویش گردانیده زیارت شق مذکور و پرگنده  
 سیکری ملک خیر الدین تحفه را داد - و خود بدولت<sup>۱</sup> سعادت و کامرانی  
 سمت گوالیر عزیمت مصمم گردانید - چون آنجا رسید رای گوالیر و تهذکیر  
 و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم  
 ادا نمودند - بعده سالماً و غانماً بکام دوستان سمت شهر مراجعت فرمود -  
 و در ماه جمادی الآخر سنة المذكور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک  
 دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحویل شد -  
 اقطاع حصار فیروزه یافت - و ملک الشرق رجب نادره را اقطاع ملتان  
 مفوض<sup>۲</sup> گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه  
 تماشایی نموده میان میوات رفت - بعضی مردم که خیل او جابجا متفرق  
 بودند جمع شدند - هم چنان شنید که ملک مقبل با کل لشکر سمت  
 مهرمهاون<sup>۳</sup> سواری کرده است - و ملک خیر الدین تحفه را در<sup>۴</sup> قلعه گذاشته -  
 خطه<sup>۵</sup> بیانه خالی است - بر اعتماد سگان خطه و مقدمان ولایت با جمعی  
 معدود یکایک در بیانه رفت - خلق خطه و ولایت بیشتری او را پیوستند -  
 بعد چند روز قلعه را نیز قابض گشت - و لشکری که در بیانه نامزدی  
 مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بیانه از ملک مقبل  
 تحویل کرده بحواله ملک مبارز گردانید - و او را با عساکر قاهره<sup>۵</sup> برای دفع  
 شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزدیک رسید محمد خان مذکور در  
 قلعه حصاری شد - ملک مبارز خطه<sup>۶</sup> بیانه را با کل ولایت در قبض خویش  
 آورد - محمد خان مذکور جمعیتی که داشت بتمام در قلعه مذکور گذاشته  
 خود بشرقی رفت - هم چنان ملک مبارز را نیز برای مصلحت در

۱ خود بدولت کامرانی I.

۳ بجانب مهاون Tabakāt, p. 277

۵ قاهره I. omits

۲ مفوض گردانید I.

۴ I. omits در

۶ خطه را B.



حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماه محرم  
 سده احدی و ثلاثین و ثمانمائۀ خداوند عالم می خواست که طرف  
 بیانه سواری فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالپی در حضرت رسیدند -  
 و کیفیت آمدن شرقی عرضه داشتند - خدایگان گیتی مدار عزم سواری  
 بیانه فسخ کرده مقابل شرقی روان شد - هم چنان خبر رسانیدند<sup>۱</sup> که شرقی  
 قصبه بهوکا نور<sup>۲</sup> را تاخته فرود آمده است - می خواهد طرف بداون<sup>۳</sup> رود -  
 حضرت اعلی در گذر نوه پتل<sup>۴</sup> آب جون را عبور کرده موضع<sup>۵</sup> چرتولی  
 را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبه اترولی رفت - در اثنای آن بسمع  
 بزدگی رایات اعلی خبر مختص خان برادر شرقی رسید که با لشکر بی شمار  
 و پیلان بسیار در حدود اثاوه آمده<sup>۶</sup> است - بمجرد استماع این خبر  
 بزدگی رایات اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر  
 یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک  
 الشرق ملک محمود حسن با جمع لشکر کشش کرده در محلی که لشکر  
 شرقی نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش  
 از رسیدن لشکر منصور عطف کرده بر شرقی پیوست - ملک محمود  
 حسن چند روز هم دران حوالی مقام ساخت می خواست<sup>۷</sup> تا بر سر لشکر  
<sup>۸</sup> شرقی شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز  
 گشته در لشکر خویش پیوست - شرقی نیز طرف لشکر منصور گذارۀ لب بیا

۱ I. خبر رسید

۲ I. قصبه بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. n. 1:—"Badāūnī has Bhūn-āknūn".

۳ I. بدانون

۴ B. نوه و پتل

۵ B. خرنولی

۶ M. رسیده که بمجرد and I. رسیده است

۷ I. می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون

۸ M. تا بر لشکر شرقی



گرفته<sup>۱</sup> در اقطاع اتاوه نزدیک قصبه برهان آباد آمد - خداوند عالم  
 پناه نیز مقابل او از اترولی کوچ کرده در قصبه باین کوته<sup>۲</sup> نزول  
 کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون  
 شرقی را شوکت و دلاوری حضرت اعلی و قوت و اندوهی لشکر  
 منصور معاینه شد در ماه جمادی الاول سنة المذكور از مقابل  
 لشکر منصور عطف کرده سمت قصبه را پری رفت - و در گذرنگ لب آب  
 چون را عبره کرده از آنجا سمت<sup>۳</sup> بیانه کناره آب کذبهر مقام ساخت<sup>۴</sup> -  
 خداوند عالم گیتی<sup>۵</sup> مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب  
 چون را گذارا شد - و چهار گروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز<sup>۶</sup> یزک و افواج  
 لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقی می تاختند - و برده و مواشی و اسبان  
 لشکر<sup>۷</sup> ایشان بدین نمط می آوردند - موازنه بیست و دو<sup>۸</sup> روز هر دو لشکر  
 برین نمط قریب یکدیگر بودند - بتاريخ هفتم ماه جمادی الآخر سنة المذكور  
 شرقی با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بزدگی رایات  
 اعلی خود سلامتی و ملک الشرق<sup>۹</sup> سرور الملک وزیر و سید السادات  
 سید<sup>۱۰</sup> سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرا چنانچه ملک  
 الشرق ملک محمود حسن و خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر  
 و مجلس عالی زیرکخان و ملک الشرق ملک<sup>۱۱</sup> سلطانسه بخطاب اسلام

۱ M. and I. گرفته اب سیاه

۲ B. قصبه مالی کوته Tabakāt Akbarī, p. 277 باین کوته

۳ M. and Tabakāt Akbarī, p. 278 از آنجا سمت کناره آب کنتهر مقام

۴ B. ساخته

۵ B. omits گیتی

۶ M. and I. هر دو یزک

۷ M. لشکر برین نمط ایشان می آوردند

۸ M. بیست روز

۹ B. ملک سرور الملک

۱۰ B. سید عالم سالم

۱۱ M. omits ملک



خان مشرف گشته بود و ملک چمن<sup>۱</sup> ندیسه خان جهان مرحوم و ملک<sup>۲</sup> کالو خانی شعبه پیل و ملک احمد تحفه و ملک مقبل خانی را مستعد کرده مقابل شرقی فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطان سپهر از ناحیه نیم روز در حدود شام تاخت - و بمنزل عین حمده عزم نزول کرد<sup>۳</sup> - جهان روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواج عساکر هر دو شاه از حرب گاه باز گشته در پرده خویش فرود آمدند - چون هیچ یکی رو<sup>۴</sup> از دیگری نگردانید آن وقت بر بساط مقاومت بازی قایم ماند - فاما لشکر شرقی بیشتر زخمی بود - و دست چمک لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت آب جون رفت - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الآخر از گذرنگ<sup>۵</sup> گذارا گشته طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بزدگی رایات اعلی تعاقب او تا گذرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود تمامی امرا و ملوک بوجه شفاعت التماس کردند<sup>۶</sup> - خداوند عالم گیتی<sup>۷</sup> مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتھیکانت<sup>۸</sup> شده مال و محصول و خدمتی از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانون قدیم سته مراجعت فرمود - کناره لب چنبل<sup>۹</sup> گرفته در خطه بیانہ آمد - محمد خان اوحدی سبب آنکه با شرقی پیوسته بود در خاطر هراس داشت<sup>۱۰</sup> - بالای قلعه<sup>۱۱</sup> محصور شد - بزدگی رایات اعلی قلعه مذکور را گرد گرفته

۱ M. ملک حیمین

۲ M. omits ملک

۳ M. کرد و پرداخت and B. نزول پرداخت

۴ M. یکی رخ از

۵ B and M. گذرنگ

۶ M. کرد خداوند

۷ B. omits گیتی

۸ M. هستکانت and Tabakāt Akbarī, p. 278, I. هتھیکانت شد

۹ M. آب جیتل

۱۰ M. داشته

۱۱ I. قلعه کوه



نزول فرمود - قلعه مذکور<sup>۱</sup> اگرچه از غایت ارتفاع سر بآسمان می سود و از نهایت استحکام قابل فتح نبود - فاما از اقبال خدایگان گیتی مدار آب<sup>۲</sup> آن طایفه نگون سار<sup>۳</sup> خاکسار نقصان پذیرفت و باد غرور ایشان از آتش قهر لشکر منصور فرو نشست - نه قوت دست آویز ماند نه مجال پای گریز - برین نمط مدت هفت روز درون قلعه محصر بودند - آخر الامر بضرورت زینهارى شده امان خواست - بندگانى رايات اعلى اعلا الله تعالى از فرط عاطفت خسروانى و شفقت مهر مسلمانى از سر جرایم<sup>۴</sup> او در گذشت - و به<sup>۵</sup> تشریف امانى مشرف گردانید - لشکر را فرمان داد تا از گرد قلعه مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب<sup>۶</sup> قدره محمد خان مذکور<sup>۶</sup> از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بندگانى رايات اعلى چند روز برای استمالت آن شهر خراب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبط اقطاع بیانه و محافظت<sup>۷</sup> قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهاندارى و نگاه داشتن سرحدات دلاورى و هوا خواهى معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرتیه شیخا کهوکه<sup>۸</sup> محاربه کرده - و تهانه لوهور داشته با شیخ زاده نایب شاهزاده خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعه مذکور و ضبط اقطاع بیانه نامزد کرد - و اقطاع بیانه با مضافات و نواحى آن بتمام بحواله او گردانیده خود بکام دوستان<sup>۹</sup> گذاره آب چون

۱ مذکور را اگرچه M.

۲ لب آن طایف B.

۳ نگون سار M. omits

۴ سر جرات او گذشت M.

۵ B and M. omits به

۶ مذکور داد مروون قلعه M.

۷ محافظت اهتمام داشت I.

۸ کهوکه M. omits

۹ بکام دولت B.



گرفته<sup>۱</sup> سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثين و ثمانمائه بطالع سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیری نزول کرد - امرا و ملوک اقطاع ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب<sup>۲</sup> مشغول گشت - از درگاه سلطان<sup>۳</sup> ازل و بادشاه لم یزل جلّت قدرته و علّت کلمته<sup>۴</sup> در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراض عالم و بقای بنی آدم بر تخت سلطنت و سریر مملکت باقی و پاینده دارد - آمین یا رب العالمین - این دعا گوی میخواست که برسم اصحاب انشاء و ارباب املاء سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فاما چون هنوز از بستان سلطانی و گلستان جوانی او یک گل از هزار فشگفته است - و از قصه رزم و افسانه بزم او هزار<sup>۵</sup> داستان طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته بضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحات شوکت آینده - و قصه ارادات دولت پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بایغای<sup>۶</sup> رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ هُوَ الْمُوفِیُّ لِلْإِثْمَامِ وَ الْمِیْسِرُ لِلْإِخْتِمَامِ - در ماه شوال سنه المذكور ملک قدو میوا<sup>۷</sup> بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم<sup>۸</sup> یار شده است تحفه و عرایض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشانیدن فتنه و ضبط ولایت نامزد شد - بعضی قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

۱ B. گرفتند

۲ B. در عیش و در طرب

۳ از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل M.

۴ I. علت عزمتنه

۵ M. omits هزار داستان طبعم

۶ M. بابقا رساند

۷ M. المذكور ملک قدو و ماو and I. and Elliot, vol. IV.,

p. 66 Kaddū the Mewattī.

۸ M. سلطان یار شده



خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدو مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخرالدین و ملک علی<sup>۱</sup> و اقارب ایشان بتمام با جمعیت سوار و پیاده خویش در قلعه اندور<sup>۲</sup> جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعه مذکور نزول کرد طاقت نتوانستند<sup>۳</sup> آورد - ذکر اصلاح درمیان آوردند بدین نمط<sup>۴</sup> که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم برین قرار مال و محصول و گروگان ستده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه<sup>۵</sup> ذی القعدة سنة المذكور که جسرتیه کهوهر قصبه کلانور محصر کرده - ملک الشرق ملک<sup>۶</sup> سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهی طرف کلانور برفت<sup>۷</sup> - جسرتیه مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرتیه غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهرام افتاد - ملک سکندر با لشکر خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرتیه مذکور باز میان کلانور شده در حد جالندهر آب بیاه را عبیره کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی<sup>۸</sup> رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بندگان اعلی بجاناب مجلس عالی زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر<sup>۹</sup> سرهند فرمان فرستاد تا لشکریهای خویش ساخته کرده<sup>۱۰</sup> یاری دهی ملک الشرق ملک سکندر<sup>۱۱</sup> کنند - پیش از آنکه لشکریهای ایشان سراپرده<sup>۱۲</sup> طرف شهر میمون

۱ و ملک اقارب ایشان M.

۲ All three MSS. has اندور . Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

۳ نتوانست آورد M.

۴ برین شرط M.

۵ M. omits ماه

۶ ملک الشرق سکندر B.

۷ کلانور می رفت M.

۸ M. and B. اکفتی

۹ B. and M. سیهند

۱۰ ساخته یاری B.

۱۱ B. omits ملک

۱۲ سر برده M.



لوهور زند<sup>1</sup> ملک الشرق ملک سکندر در قصبه کلانور آمد - رای غالب  
 کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کرده مقابل جسرتنه در نواحی کانکره  
 بر لب آب بیاه پیش رفت - جسرتنه مذکور نیز مستعد شده برای محاربه  
 ایستاده - یک دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را  
 فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غذایم که از طرف<sup>2</sup> جالندهر آورده  
 بود بتمام گذاشته پریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر<sup>3</sup> رفت - و عزیمت  
 را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفرو منصور طرف شهر میمون  
 لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائنه ملک  
 الشرق ملک محمود حسن فساد کفار ولایت بیافه که با محمد خان اوحدی جمع  
 شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطه بیافه برای پای بوس حضرت  
 همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای بوس مشرف گشت - و بمراحم فراوان  
 مخصوص گشت<sup>4</sup> - و اقطاع حصار فیروزه یافت - بعده<sup>5</sup> بندگی رایات اعلی  
 عزیمت سواری بجانب کوهپایه میدوات مصمم کرده بارگاه بالای حوض خاص  
 نصب گردانید<sup>6</sup> - امرا و ملوک اطراف ممالک بحضرت پیوستند - از آنجا  
 کوچ کرده در کوشک مهندواری<sup>7</sup> نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته -  
 جلال خان میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون  
 قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای بوس مشرف گشتند - در ماه شوال  
 سنه المذكور بندگی رایات اعلی سالما و غانما طرف شهر مراجعت  
 فرمود - درین سال هیچ طرف<sup>8</sup> مهمی نکرد - هم در این<sup>9</sup> ایام خبر وفات

<sup>1</sup> M. لوهور رسد

<sup>3</sup> M. تیلهر

<sup>5</sup> M. omits بعده بندگی

<sup>7</sup> M. هندواری

<sup>9</sup> M. هم در آن ایام

<sup>2</sup> B. غذایم که طرف

<sup>4</sup> M. omits گشت

<sup>6</sup> M. گردانیده

<sup>8</sup> M. هیچ طرفی



ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحواله ملک الشرق<sup>۱</sup>  
 ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره  
 در ملتان فرستادند - در سده ثلاث و ثلاثین و ثمانمائیه بزدگی رایات اعلی  
 سمت گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میان ولایت بیانیه شده در حوالی  
 گوالیر رفت - فسدۀ آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتھکانت<sup>۲</sup> شد -  
 رای هتھکانت منہزم شده در کوه پایہ جالبہار<sup>۳</sup> در آمد - ولایت اورا نہب  
 و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت -<sup>۴</sup> از آنجا  
 طرف رابری آمد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحواله پسر  
 ملک حمزہ<sup>۵</sup> گردانید - و خود بکوچ متواتر سالماً و غانماً در ماہ رجب  
 رجب قدرہ سده المذكور مراجعت فرمود - در اثنا ی راہ سید سالم را زحمتی  
 حادث گشت - و ہم دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بتختہ تابوت  
 انداختہ ہرچہ تعجیل تر در تخت گاہ دہلی آوردند - و آنجا دفن کردند -  
 القصہ سید سالم مرحوم<sup>۶</sup> در مدت سی سال در خدمت خان مرحوم  
 مغفور خضر خان طاب ثراہ بود - اقطاع و پرگنات خارج قلعہ تبرہندہ  
 در میان دو آب بسیار داشت - و رایات اعلی ماورای<sup>۷</sup> آن خطہ سرستی  
 و اقطاع امر وہہ نیز مفوض کرده - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت  
 حریص بود - چنانچہ در مدتی اندک<sup>۸</sup> مبلغی مال و غلہ واقمشہ بشمار  
 در قلعہ تبرہندہ جمع آمدہ - بعد وفات سید مرحوم اقطاع و پرگنات  
 بتمام بر پسران او تفویض کرد<sup>۹</sup> - پسر بزرگ او را سید خان و پسر دیگر را

۱ B. omits ملک الشرق

۳ Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

۵ M. بحوالہ ملک حمزہ

۷ M. رایات اعلی و ما سرای آن خطہ

۹ M. تفویض کردہ شد

۲ M. ہتھکانون and I. ہتھکانت

۴ M. and I. لشکر از آنجا

۶ M. سالم مرحوم مغفور خضر خان

۸ M. omits اندک



شجاع الملك خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد<sup>۱</sup> ترک  
 بچه غلام سید سالم مذکور باشتعال<sup>۲</sup> پسران در حصار تبرهنده در آمد و بغی  
 ورزید و بنیاد بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و  
 ملک یوسف سروپ و رای هیمنو<sup>۳</sup> بهتی را برای ترغیب پولاد مذکور و  
 دست آوردن مال سید مذکور فرستاد - چون<sup>۴</sup> قریب حصار تبرهنده  
 رسیدند اول روز پولاد مذکور مذاکره ملاقات کرد - و سخن اصلاح در میان  
 آورد - برای ایشان علوفه و گوشتی فرستاده<sup>۵</sup> بیغم گردانید - و دوم روز یکایک  
 با جمعیت خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون  
 ملک یوسف و رای هیمنو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش  
 رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بتمام در آهن غرق بود پیش پولاد  
 بدگهر مانند از زیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگی  
 تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطه سرستی رفت -  
 هرچه در بنگاه از جنس خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست  
 او آمد - بزدگی رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سراپرده خاص  
 بجانب تبرهنده زد - و بکوچ متواتر در خطه سرستی رسید - امرا و ملوک  
 آن طرف در لشکر منصور بزدگی<sup>۶</sup> رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور  
 استعداد و اسباب<sup>۷</sup> حصار گیری بسیار داشت - بدان<sup>۸</sup> مستحکمی و تقویت  
 در حصار تبرهنده محصر گشت - و مجلس عالی زیرکخان<sup>۹</sup> و ملک کالو

۱ B. پولاد

۲ B. باشتغال

۳ Elliot, vol. IV., p. 68, Rāi Hansū Bhattī.

۴ M چون ایشان قریب

۵ M. فرستاد و بیغم

۶ M. منصور بلندگی رایات

۷ M. استعداد و حصار گیری

۸ M. برای مستحکمی

۹ B. زیرک خان و ملک و ملک کالو



شعنه<sup>۱</sup> و اسلام خان و کمال خان حصار تبرهنده محصر کرده فرود آمدند -  
 ملک الشرق عماد الملک امیر ملتان برای<sup>۲</sup> تدبیر فرو نشاندن آتش فتنه پولاد  
 مذکور از ملتان طلب شد - عماد الملک در ماه ذی الحجه سنة المذكور  
 لشکرهای خویش هم در ملتان گذاشته<sup>۳</sup> جریده با جمعیت معدوده در خطه  
 سرستی آمد - بشرف پایبوس مشرف گشت - و پیش ازین پولاد مذکور  
 می گفت که مرا بر قول دوست راست<sup>۴</sup> ملک عماد الملک اعتماد  
 است - اگر مرا دست گرفته پیش برد من سر در ربه اطاعت در آرم -  
 و بشرف خاکبوس اعلی مشرف شوم - رایات اعلی عماد الملک را برای  
 ترغیب او در تبرهنده فرستاد - پولاد از حصار بیرون آمده ملک<sup>۵</sup> عماد الملک  
 و ملک کالورا پیش دروازه ملاقات کرد - و میان یکدیگر معاهده شد که  
 فردا<sup>۶</sup> از حصار بیرون آمده پای بوس بندگی رایات اعلی بکند - آخر هم از  
 میان لشکر کسی<sup>۷</sup> او را بترسانیده که بر تو غدر است - بدین سبب باز محصر  
 شده بنیاد جنگ<sup>۸</sup> و جدال نهاد - ملک الشرق ملک<sup>۹</sup> عماد الملک باز گشته  
 در حضرت رایات اعلی رفت - در ماه صفر سنة اربع و ثلاثین و ثمانمائه  
 بندگی رایات اعلی - ملک الشرق ملک عماد الملک را وداع داده سمت  
 ملتان فرستاد - و خود بسلامتی طرف شهر مراجعت فرمود - خان اعظم  
 اسلام خان و کمال خان و رای فیروز کمال مین را فرمان داده تا حصار

۱ شعنه پیل M.

۲ All three MSS. امیر ملتان را تدبیر

۳ All three MSS. و جراره see Elliot, vol. IV., p. 69, n. 1.

۴ M. قول و دست راس ملک

۵ M. آمده عماد الملک و ملک کالو

۶ M. omits from آمده up to از حصار بیرون

see p. 219 و غله خلق حوالی خطه

۷ I. میان لشکر ترسانیده

۸ I. بنیاد جنگ پیش نهاد

۹ B. omits ملک



تبرهنده ۱۰ محصر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملك باز گشته  
 میان تبرهنده<sup>۱</sup> آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانین گرد کردن حصار  
 نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن  
 از درون نبود - چون قضیه<sup>۲</sup> محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر  
 در ملتان رفت - بدین نمط قریب شش ماه پولاد مذکور محصر شده  
 جنگ می کرد - پیش ازین زفران خویش را بر شیخ علی<sup>۳</sup> مغل در کابل  
 فرستاده و مبلغی مال<sup>۴</sup> خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علی  
 با لشکری بسیار از کابل برای یاری دهی پولاد در ماه جمادی الآخر سنة  
 المذکور در آب جیلم نزدیک تلوار<sup>۵</sup> عین الدین کهوهر آمده - امیر مظفر  
 خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلونت با جمعیت کثیر برو پیوستند -  
 از آنجا حشر ولایت سیور و مردم کهوهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده  
 روان شد - در اثنای آن<sup>۵</sup> راه ملک ابو الخیر کهوهر نیز ملاقات کرد - عین  
 الملك و ملک ابو الخیر کهوهر را پیشوا ساخته در کرانه لب آب بیا  
 آمد - و بکوچ متواتر میان قصبه قصور شده نزدیک گذر بوهی لب آب  
 بیا را عبور کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار  
 تبرهنده سبب گرد آوردن خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده  
 رفت - شیخ علی مذکور خیره تر گشت - چون ده گروهی از تبرهنده  
 رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته  
 در اوطان خود رفتند - شیخ علی مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد  
 مذکور از حصار بیرون آمده باو ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

۱ میان بتهنده I.

۲ قصبه محاصره I.

۳ Shaikh 'Alī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mīrzā—Badāūnī and Firishta.

۴ مال بوجه خدمتی I.

۵ اثنای راه I.



بود ادا نمود - شیخ علی مذکور<sup>۱</sup> زن و بچه پولاد مذکور را برابر ستده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهب و تاراج کرد - نزدیک قصبه ترهانه لب آب ستلدر<sup>۲</sup> را عبیره کرد - مردم ولایت جالندهر تا جارب<sup>۳</sup> و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانه لب آب بیاه رفت - در ماه رجب رجب قدره<sup>۴</sup> سنة المذکور آب بیاه عبیره کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال می داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیبالپور در تلواره<sup>۵</sup> نزول کرد - و زراعت آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبر باز گشت و خبر خراب کردن ولایت رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکریهای قاهره تا چهل کوه پیش رفت - و در قصبه طلبه<sup>۶</sup> لشکرگاه ساخت و نزول فرمود - شیخ علی از خوف ملک الشرق عماد الملک از طرف لب آب راوی شده نزدیک قصبه طلبه رفته آنجا نیز قرار گرفتن نتوانست - طرف خوطپور<sup>۷</sup> شده - همچنان توقیع رایت اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علی مقابل شود - بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنة المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علی مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش قهر و فریب فلک غدار نمی ترسید -

<sup>۱</sup> B. omits مذکور

<sup>۲</sup> I. آب ستلج

<sup>۳</sup> I. جازن

<sup>۴</sup> B. تلواره شهر لوهبر

<sup>۵</sup> I. طلبه and *Ṭabkāt Akbarī*, p. 281 Elliot, vol. IV., p. 70, Tulamba.

<sup>۶</sup> *Ṭabkāt Akbarī*, p. 281 خطیب پور



آب راوي را نزديک خوطپور باز عبّر کرده طرف ملتان شد - بيشتر ولايت ملتان بسبب خشکي راوي خراب بود - هرچه در کرانه آب جيلم آبادانی مانده بود آن نیز خراب کرده ده گروهي از خطّه ملتان فرود آمد - ملک سليمان<sup>۱</sup> شه لودي را ملک الشرق عماد الملک بر سبيل طلايه پيش فرستاده بود - شيخ علي مغل با تمام لشکر خویش کوچ کرده مي آمد - میان يکديگر مقابله شد - از جانبين بحرب پيوستند - آخر الامر ملک سليمان شه لودي را نیز قضائی رسيد - شهادت يافت - لشکر ديگر بعضی کشته شد بعضی باز گشته<sup>۲</sup> در ملتان رفت - بتاريخ سيوم ماه مبارک رمضان سنه المذكور شيخ علي کوچ کرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام کرد - چهارم ماه مبارک مذکور با کل جمعيت خویش<sup>۳</sup> مستعد جنگ شده نزديک نماز گاه خطّه ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نیز مستعد<sup>۴</sup> جنگ در حصار ايستاده - بعضی پيادگان برای جنگ پيش رفتند<sup>۵</sup> لشکر او را در میان باغات<sup>۶</sup> داشته تا حصار آمدن ندادند<sup>۷</sup> - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواج لشکر او مواشي و غله خلق حوالي خطه و گذاره آب جيلم تاخته مي بردند - بتاريخ بست و پنجم<sup>۸</sup> ماه مبارک رمضان مذکور<sup>۹</sup> شيخ علي مذکور با کل حشم و خدم خویش مستعد جنگ

۱ I. ملک سلطان شه لودي

۲ I. omits باز گشته

۳ I. جمعيت خویش مستعد کرده بجنگ نزديک نماز گاه خطّه ملتان آمده

۴ I. مستعد شده جنگ در حصار

۵ B. مي رفتند

۶ B. داشتند تا حصار

۷ I. آمدن نتوانستند

۸ Tabakāt Akbarī, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

۹ I. omits مذکور



پیش دروازه خطه ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق سنه  
 شهر نیز<sup>۱</sup> بیرون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاؤ سپر<sup>۲</sup>  
 و فردبان<sup>۳</sup> آورده بودند پی سپر پیادگان ملتان گشت - منهزم و مقهور شده  
 باز طرف دایره خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک<sup>۴</sup> رمضان  
 مذکور گرت دیگر با استعداد تمام باز در خطه ملتان آمد - سواران را پیاده  
 کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده  
 بر ایشان حمله آورد - ایشان تحمل کردن نتوانستند - جمله روی بهزیمت  
 آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند -  
 آن روز نیز مقهور شده باز گشته بار دیگر گرد حصار گشتن نتوانست -  
 القصة چون کیفیت مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلی رسید  
 مجلس عالی<sup>۵</sup> خان اعظم قتح خان بن سلطان مظفر گجراتی و مجلس  
 عالی زیرکخان و ملک کالوشحنه پیل و خان اعظم<sup>۶</sup> اسلام خان و ملک  
 یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو ذوالجی<sup>۷</sup> بهتی را  
 با لشکرهای قاهره<sup>۸</sup> برای یاری دهی ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد -  
 امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه<sup>۹</sup> المذكور  
 در خطه ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه  
 ذی القعدة روز جمعه سنه المذكور نزدیک نمازگاه لشکر منصور کوچ کرده  
 می خواست که در کوتله علاؤ الملک فرود آید - شیخ علی را خبر شد -

۱ M. شهر بیرون آمد

۲ B. گاوسر and I. گاوسر

۳ M. فردنان

۴ M. omits مبارک

۵ B. مجلس عالی خان اعظم

۶ B. خان اعظم اسلام خان

۷ M. هینو ذوالجین I. - هینو ذوالجین بهتی Elliot, vol. IV., p. 71, Rāi Hansū

رای هنو بهتی Khul Chain Bhatti and Tabakat Akbari, p. 282

۸ M. با لشکر قاهره

۹ B. سال مذکور



با کل سوار و پیاده خویش صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - ملک الشرق عماد الملک<sup>۱</sup> از قلب و مجلس عالی فتح خان و ملک یوسف و رای هینو<sup>۲</sup> از میمنه - و مجلس عالی زیرک خان و ملک گالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسره مقابل<sup>۳</sup> او روان کردند - چون افواج لشکر منصور معاینه کرد<sup>۴</sup> هم از دور روی به انهرام داد - مبارزان لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تعبیه او بشکست و منهزم گشت - و چنان پشت داده<sup>۵</sup> که باز پس ندید - بعضی سران لشکر<sup>۶</sup> او در اثنای فرار کشته گشتند - و خود با تمام لشکر درون حصار که گرد بنگاه خویش بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - حمله در آب جیلم<sup>۷</sup> درآمدند - و بیشتری بفرمان آلهی بلشکر فرعون رسیدند - و باقی ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار<sup>۸</sup> زخمی بود در زمره غرق شدگان درآمد - شیخ علی و امیر مظفر سلامت از آب عبه کرده با سوار معدود در قصبه سیور<sup>۹</sup> رفتند - هرچه اسب و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردست مردم لشکر منصور آمد - این چنین حادثه صعب و واقعه تعب در ایام سالفه و عهد ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - ازان روی<sup>۱۰</sup> هرکه روی به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعرکه نهاد سربرباد<sup>۱۱</sup> داد - بعدی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

۱ M. عماد الملک را از قلب

۲ B. and I. رای هینو - Elliot, vol. IV. p. 71, Rāi Hansū.

۳ M. and I. از میسره او روان شدند

۴ B. معاینه کرده

۵ B. omits که بازپس ندید

۶ B. بعضی سر لشکر

۷ I. آب جیلم غرق شدند

۸ B. حاجیکار

۹ B. شور Tabakāt Akbarī, p. 282, سور

۱۰ B. ازان روز

۱۱ M. سر داد



نماند - چنانچه تو گوئی <sup>۱</sup> که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگی در  
رفتند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* همگنان را بعلم یقین و تجربه متین روشن  
است که چرخ سر انداز و زمانه شعبده باز گونه گونه <sup>۲</sup> بازیها از زیر چادر  
دو رنگ و پرده نیرنگ بیرون می آورد - و آن در نظر مردم دراز امل <sup>۳</sup> کوتاه  
ازدیشش بازی می نماید

مکروه طلعتی <sup>۴</sup> است جهان فریب فاک <sup>۵</sup>  
هر بامداد کرده بشوخی تجملی <sup>۶</sup>

في الجملة دیده بصیرت هر شاه باز که باز است بروی پوشیده نیست که  
از غفلت جوانی بر بازی دادن این زال چهارده باز فریفته نباید بود - و  
بر لایه و فریب این مکاره مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این <sup>۷</sup>  
قعبه دلاله <sup>۸</sup> اعتبار باید <sup>۹</sup> گرفت - نه بینی که کدام شهسواران میدان  
مملکت و بادشاهان سریر سلطنت را از تخت <sup>۱۰</sup> تخت بتخته خوب  
تابوت تخت بند موبد کرده - و خندهای نوبران باغ ظرافت <sup>۱۱</sup> و نو عروسان  
راغ لطافت <sup>۱۲</sup> را از آوان بهار جوانی بلطمه تند باد خزانگی اسیر خاک فضا  
گردانید -

هر آن ذره که اندر گرد بینی سلیمانان باد آورد بینی  
باز ایم بر <sup>۱۳</sup> قصه - ملک الشرق <sup>۱۴</sup> عماد الملک یعنی ملک محمود حسن

۱ چنانچه کولوهی که مکر B.

۲ هر گونه بازیها M.

۳ دراز آمد B.

۴ طلعتس B.

۵ قریب رنگ I.

۶ تجملی B.

۷ ان قعبه M.

۸ قعبه ولا اعتبار باید گرفت M. and قعبه لا اعتبار اعتبار B.

۹ اعتبار نباید گرفت I.

از تختگاه تخت بخت and I. تخت بخت بتخته تابوت بتخشد موبد M. <sup>۱۰</sup>  
بتخته تابوت

۱۱ باغ لطافت I. - چند نوبران M.

۱۲ نو عروسان لطافت را M.

۱۳ بر سر قصه M.

۱۴ ملک الشرق ملک عماد الملک M.



و امرای نامزدی چهارم ماه ذی القعدة سنة المذكور در تعاقب شیخ  
 علي تا قصبه سیور رفتند - امیر مظفر<sup>۱</sup> در حصار سیور<sup>۲</sup> استعداد محصری  
 مهیا داشت - بدان تقویت محصر شده و به محاربه پیش آمد - شیخ  
 علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور<sup>۳</sup> شده طرف کابل رفت - در  
 اثنای آن توقیع همایون اعلی رسید - کل نامزدی از گرد<sup>۴</sup> حصار سیور  
 برخاسته سمت شهر آمدند - بدین<sup>۵</sup> سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق  
 تحویل کرده بحواله ملک خیر الدین خانی گردانید - ازین سبب که  
 این تحویل بی فکر و اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطه ملتان شد  
 که کیفیت بسباق<sup>۶</sup> اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع الاول سنة  
 خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارک رایات اعلی رسانیدند که ماناک  
 ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سواری کرده بود - جسرتیه شیخا کهوکه  
 با جمعیتی کثیر از کوه تیکه<sup>۷</sup> آب جیلم و راوی و بیاة را عبّره کرده نزدیک  
 جالندهر کفاره آب پینی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکر اندک  
 مقابل او شده - و هم بحمله اول منهزم گشت - چون قضای آسمانی و  
 تقدیر ربّانی بران رفته بود<sup>۸</sup> پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست  
 جسرتیه مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند  
 و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرتیه مذکور سکندر مذکور را  
 و بعضی سران گروه لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور  
 مقهور شد - حصار لوهور را محصر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

۱ امیر مظفر برادر زاده شیخ علي Tabkāt Akbarī, p. 282

۲ سور B.

۳ B. and M. omits شده

۴ از حصار سیور M.

۵ سبب آن اقطاع M.

۶ کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرّح در قلم M.

۷ تیلهر M.

۸ بران رفته پای او M.



سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم<sup>۱</sup> بجنگ پیش آمدند -  
 میلان یکدیگر هر روز مقلله میشد و جنگی میرفت - هم در اتفالی آن  
 شیخ علی نیز طایفه ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق  
 خوطپور و بیشتری قریات کفار<sup>۲</sup> آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد -  
 بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبه طلبنده رفت - مردم  
 قصبه را مذاکره صلح در میلان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران  
 گروه بودند همه را مقید گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را  
 قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیر<sup>۳</sup> کفران<sup>۴</sup> ناپاک و بی  
 دینان بی باک گشتند - اگرچه بیشتر نیکان قصبه از ایمه و سادات و  
 قضات بودند آن ملعون<sup>۵</sup> بی مهر و شوم<sup>۶</sup> چهره را هیچ درد دین مسلمانان  
 و خوف قهر بزدانی مانع نشد - هرچه از جنس عورات جوان و پسران  
 خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف  
 تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبنده را که حصی  
 حصین و قلعه منین بر روی زمین<sup>۷</sup> کفار<sup>۸</sup> بود خشت خشت کرد<sup>۹</sup> - از  
 درگاه باری عز<sup>۱۰</sup> اسمع مسالت می افتد تا بفکای ملاعین که اساس کفر اند  
 بر صفت و جعلنا علیها ساقیاً از بیم برگردد - و بادشاه مسلمانان و دین اسلام را  
 تا انقراض عالم باقی و پاینده دارد - هم در آن ایام هواد ترک بجه از  
 تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رلی فیروز تاخت - رلی فیروز را  
 خبر شد - با لشکر سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقلله و مقلله شد -  
 بتقدیر الله تعالی نیز قضا رلی مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

<sup>۱</sup> بودند بجنگ

<sup>۲</sup> اسیر گشتند

<sup>۳</sup> آن ... بی مهر

<sup>۴</sup> بر روی کفار

<sup>۵</sup> شوم چهره را

<sup>۶</sup> خشت خشت کرد و هم در آن ایام



بریده<sup>۱</sup> در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بر دست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر<sup>۲</sup> بزدگی حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنة المذكور سراپرده<sup>۳</sup> خاص طرف لوهور و ملتان زد - <sup>۴</sup> و ملک سروپ<sup>۵</sup> بر سبیل مقدمه با لشکریهای قاهره برای دفع فتنه مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرتیه حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایه<sup>۶</sup> تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شیخ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت<sup>۷</sup> شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحواله خان اعظم نصرت خان گرگ انداز گردانید - خیلخانه شمس الملک را ملک سروپ<sup>۸</sup> از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاع جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور جسرتیه کهوهر از کوه با جمعیتی ازبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قائم ماند - آخر جسرتیه مذکور عاجز شده باز گشت<sup>۹</sup> - بزدگی حضرت رایات اعلی کذاره لب آب جون نزدیک خطه پانی پته<sup>۱۰</sup> لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکر قاهره در ماه مبارک رمضان سنة المذكور طرف بیانه و کالپور<sup>۱۱</sup> برای گوشمال فسده آن دیار و فرقه کفار نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سنة ست و ثلاثین و ثمانمائ

<sup>۱</sup> سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر B.

<sup>۳</sup> M. omits زد

<sup>۵</sup> M. تیلهر

<sup>۷</sup> M. ملک سروت

<sup>۹</sup> B. پانی پنته

<sup>۲</sup> این اخبار بزدگی رایات M.

<sup>۴</sup> B. omits سروپ

<sup>۶</sup> B. بار بوت

<sup>۸</sup> B. باز گشته

<sup>۱۰</sup> I. بیانه و گوالیر



در ماه محرم<sup>۱</sup> بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمت سامانه لشکر کشد<sup>۲</sup> - و فسده<sup>۳</sup> آن دیار را گوشمال دهد - با عساکر قاهره بکوچ متواتر در خطه پانی پتیه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومه جهان مادر رایات اعلی مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدن این خبر با سوار معدود سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطه مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومه جهان<sup>۴</sup> از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود - رایات اعلی بعد بجا آوردن شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام کرد - عنقریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ را فرمان داد تا با لشکر نامزدی در قلعه تبرهنده رود - پولاد ترک بچه استعداد حصار گیری بیشتر از<sup>۵</sup> اول داشت - بر سر آن اسباب و غله ولایت رای فیروز نیز جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصور شده بجنگ پیش آمده<sup>۶</sup> - ملک سروپ<sup>۷</sup> سرور الملک - مجلس عالی زیرکخان و اسلام خان و ملک کهون راج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر معدود بر رایات اعلی در خطه پانی پتیه پیوست - بادشاه جهان پناه<sup>۸</sup> عزیمت سواری آن طرف فسخ کرد - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت خان تحویل کرده بحواله ملک آهداد<sup>۹</sup> کاکا لودی گردانید - چون ملک آهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرتیه ساخته و مستعد بود لب آب بیاة عبره کرده در حد باجواره آمد - میان او و میان آهداد جنگ شد -

در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائے B. ۱

کشید M. ۲

مخدومه جهان وفات یافت M. ۳

بیشتر اول B. ۴

پیش آمده B. ۵

سروپ M. and I omits ۶

جهان پناه را M. and I. ۷

فسخ شد M. ۸

ملک آهداد جنگ شد خدای تعالی جسرتیه را M.



خدای تعالی جسرتهم را فتح بخشید - ملک آله داد<sup>۱</sup> منهزم شده سمت  
 کوهپایه کوتهی رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذكور سلطان سراپرده طرف  
 کوهپایه میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبه تاؤرو<sup>۲</sup> رسید - چون جلال خان  
 میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندور<sup>۳</sup>  
 که محکم ترین قلعههای ایشان است محصور شده - روز دیگر بادشاه مستعد  
 و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هنوز مقدمه<sup>۴</sup> لشکر منصور  
 نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله  
 رفت - بیشتر دخت و اسباب و غله که برای استعداد محصری جمع کرده  
 بود بر دست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبه  
 تجاره نزول فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد<sup>۵</sup> - چون جلال خان  
 عاجز و مضطر گشته سر در ربه اطاعت آورده مال و محصول بر قانون قدیم  
 ادا نمود<sup>۶</sup> - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحم<sup>۷</sup> خسروانه  
 و عواطف بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبه تجاره ملک عماد  
 الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار<sup>۸</sup> و پیاده بی شمار بحضرت  
 اعلی پیوست - رایات اعلی اعلاء الله تعالی<sup>۹</sup> ملک کمال الملک  
 را<sup>۱۰</sup> با کل امرا و ملوک از منزل قصبه<sup>۱۱</sup> تجاره برای ضبط کفار ولایت  
 گوالیر و اثاوه نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود -  
 در ماه جمادی الاول سنة المذكور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

۱ B. الله داد

۲ قصبه ناور Tabakāt Akbarī, p. 284

۳ اندرون Tabakāt Akbarī, p. 284 اندرو M. and I.

۴ مقدمه M. omits

۵ خراب کرده M.

۶ ادا نمود از حراره ایشان باز آمد M.

۷ بمراحم مخصوص M.

۸ از پیاده و سوار بحضرت پیوست M.

۹ اعلاء الله تعالی M. omits

۱۰ را M. omits

۱۱ قصبه M. omits



روز انجا مقام ساخته - همچنان آوازه شیخ علی شد که با لشکر بسیار و جمعیت بیشمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعه تبرهنده نامزد بودند می آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابراین شاید که امرای مذکور چنانچه کُرت اول از خوف او از گرد حصار تبرهنده عطف کرده دوم کُرت نیز کنند - ملک الشرق<sup>۱</sup> عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق<sup>۲</sup> عماد الملک در تبرهنده رفت امرای مذکور را قراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شیخ علی مذکور از سیور دویده ولایت کناره لب<sup>۳</sup> آب بیاة تاخت<sup>۴</sup> - بیشتر مردم ساهنی وال و قریات دیگر اسیر کرده طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروپ<sup>۵</sup> و ملک اسماعیل برادر زاده مجلس عالی زیرک خان<sup>۶</sup> و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار محصور شده با او جنگ می کردند - ماناک خلیق سکند لوهور در پاس و چوکی تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که<sup>۷</sup> از درون حصار بیرون آمده روی بانهرام آوردند - شیخ علی<sup>۸</sup> مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دست طایفه ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعنی شیخ علی مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن<sup>۹</sup> ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

۱ ملک برای تقویت M.

۳ M. omits لب

۵ ملک یوسف سروت M.

۷ M. که درون

۹ M. omits آن

۲ M. ملک عماد الملک

۴ M. آب بیاة تا بیشتر

۶ M. زیرک خان پسر بهار خان

۸ B. omits علی



کاری دیگر و شعاری بهتر نمی داشت<sup>۱</sup> - اللَّهُمَّ أَنْصِرْ مَنْ نَصَرَ دِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است  
شر آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند  
روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود<sup>۲</sup> باز از سر  
عمارت کرده موازنه دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته  
و استعداد محصری ایشان را داده خود سمت دیبالپور شده - ملک یوسف  
سرور الملک می خواست چنانچه حصار لوهور را خالی کرده منہزم  
شده بود حصار دیبالپور نیز خالی کرده برود - ملک الشرق عماد الملک  
در تبرهنده<sup>۳</sup> ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را  
با جمعیت برای محافظت حصار دیبال پور فرستاد - شیخ علی مذکور از  
پیش ملک الشرق بهزار حیلہ جان خویش سلامت برده و آن خوف  
هنوز در خاطر او باقی بود نتوانست که طرف دیبالپور رود - در ماه  
جمادی الآخر سنۃ المذکور خبر بی ہنجاری آن مقہور بسمع مبارک شاہ  
رسید - آن شرزہ میدان<sup>۴</sup> شجاعت بغیر اندیشہ با جمعیت موجود و لشکر  
<sup>۵</sup> معدود بکوچ متواتر کشش کرده در خطہ سامانہ رفت - آنجا سبب  
ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل  
لشکر نامزدی بشرف پای بوس مشرف گشت از سامانہ میان خطہ سنام<sup>۶</sup>  
شده در حوالی تلونڈی رای فیروز مین<sup>۷</sup> نزول<sup>۸</sup> فرمود - ملک الشرق  
عماد الملک و اسلام خان لودی کہ نامزدی در تبرهنده بودند - در رگاب

<sup>۱</sup> I and B. بهتر نمی دانست

<sup>۳</sup> I. بتھندہ

<sup>۵</sup> I. جمعیت معدود

<sup>۷</sup> I. فیروز مین

<sup>۲</sup> B. آورده است

<sup>۴</sup> M. میلان شجاعت

<sup>۶</sup> M. خطہ سامانہ

<sup>۸</sup> B. فرمودہ



رایات اعلی آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور  
 نشوند - خود بر سبیل تعجیل در گذر بوهی رفت - چون آن <sup>۱</sup> مقهور را  
 ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی با نهزام آورده - چون لشکر  
 منصور در نواحی دیبالپور رسید و لب آب بیاه را عبیره کرد <sup>۲</sup> در کرانه  
 راوی نزول فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق  
 سکندر تحفه را شمس الملک خطاب شد - و اقطاع دیبالپور و جالندهر  
 یافت <sup>۳</sup> - و با عساکر قاهره بر طایفه مقهور که در حصار لوهور محصر بودند  
 نامزد کرده خود بسلامتی طرف حصار سیور که در قبض آن مقهور بود  
 روان شد - لب آب راوی نزدیک قصبه طلمبه عبیره کرد - ملک الشرق را در  
 تعاقب شیخ علی فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز  
 پس ندید - بیشتر اسپ و رخت و اسباب او که در کشتیهایی او <sup>۴</sup> بود  
 در دست لشکر اسلام آمد - در حصار سیور امیر مظفر برادر زاده شیخ علی  
 مذکور بود - بقوت حصار محصر شده با بادشاه قریب یک ماه جنگ کرد -  
 آخر الامر عاجز گشته مذاکره اصلاح در میان آورده - در ماه رمضان <sup>۵</sup> عمت  
 رگاته سنة المذكور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه  
 خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذكور طایفه ملاعین که در  
 حصار لوهور محصر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته  
 حصار خالی کردند - حصار مذکور را ملک الشرق <sup>۶</sup> شمس الملک مذکور  
 بابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور <sup>۶</sup> و فتح لوهور فارغ شده

آن M. omits <sup>۱</sup>

عبیره کرده M. <sup>۲</sup>

جالندهر یافت محصر بودند M. <sup>۳</sup>

در کشتیهایی بود M. <sup>۴</sup>

ملک شمس الملک M. <sup>۵</sup>

سیور فتح لوهور M. <sup>۶</sup>



خواست تا سمت دهلی مراجعت فرماید - در ماه شوال سنة المذكور مظفر و منصور با سوار جرار<sup>۱</sup> برای زیارت مشایخ کبار جانب ملتان سواری فرمود - پیل و پایگاه و حشم و بنگاه برابر ملک الشرق کمال الملک در شهر مشهور دیبالپور گذاشته - بعد فراغ زیارت مشایخ کبار - و پرداخت کارهای آن دیار - میان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرقه الحال و مسرور - در شهر دیبالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته<sup>۲</sup> از اندیشه شیخ علی مقهور حصار لوهور و دیبالپور خواست تا بمبارزی ستوده - و بهادری جنگ آزموده - که بر قانون جهانداری - و قاعده حلالخواری - میان همگنان علم - و در صف<sup>۳</sup> هیجا ثابت قدم - و راسخ دم<sup>۴</sup> باشد بحواله او گردانیده باز گردد - و چون ملک الشرق عماد الملک بهمه کارها سر آمده - و بیشتر مهمات از دست او بر آمده بود<sup>۵</sup> اقطاع لوهور و دیبالپور و جالندهر را از ملک شمس الملک تحویل کرده بحواله<sup>۶</sup> ملک الشرق عماد الملک گردانید - اقطاع بیانه از ملک عماد الملک بحواله شمس الملک کرد - و پیل و پایگاه و حشم و حاشیه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملک الشرق کمال الملک گذاشته خود بر سبیل تعجیل - بقطع فرسنگ و میل - راه دراز و بعید - روز عید در دارالملک دهلی رسید - امرا و ملوک شهردار و مردم حشم و بازار بخاک بوس بادشاه عالم پناه مشرف گشتند - با دولت و سعادت<sup>۷</sup> و کوبه روز افزون بوقت سعد و طالع میمون درون در آمد - در اول ماه ذی الحجه سنة المذكور<sup>۸</sup> ملک الشرق کمال الملک نیز بسلامت و سعادت از راه دور

۱ جراره B.

۲ M. صفر هیجا

۳ بر آمده اقطاع M.

۴ سعادت M. omits

۵ ساخت M.

۶ Rاسخ دم M. omits

۷ تحویل کرده ملک الشرق M.

۸ سنة المذكور M. omits



با لشکر منصور در حضرت اعلی<sup>۱</sup> پیوست - کارهای دیوان وزارت از سرور  
 الملك متمشی نمی شد - کار اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق  
 کمال الملك در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواه و بایسته بود کار  
 اشراف بحواله او گردانید - و وزارت بر سرور الملك مستقیم بود - کمال الملك  
 دیوان<sup>۲</sup> اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فاما بنفاق  
 می کردند - اصحاب مناصب و دواوین دیوان وزارت در همه کارها رجوع  
 کردند - ازین اندیشه سرور الملك بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب  
 تحویل اقطاع دیبالپور خار خار میداشت - در چمن دولت بی دولتی او  
 ملی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین<sup>۳</sup> تدبیر شد که بذوئی  
 انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکو و کجوکهتری  
 به از آبا و اجداد پرورده و بر آورده این خاندان - و نهال گردانیده این  
 بودند<sup>۴</sup> بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشم بیشمار و ولایت  
 دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر نعمت میران صدر نایب عرض  
 مالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار  
 رده درین خوض بود و استدعا می نمود - فاما فرصت نمی یافت - هیچ  
 رس خدا و شرم خلق مانعش<sup>۵</sup> نیامد - که ازین اندیشه خام و کام  
 فرجام<sup>۶</sup> بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهری نو در  
 کرانه لب آب چون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین  
 ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

۱ M. omits اعلی

۲ B. omits اشراف

۳ M. قلب بی تدبیر شد

۴ M. این خاندان بودند که هر یکی

۵ M. خلق با نفس نیامد

۶ M. کار نا فرجام

۷ M. شهری در کرانه از لب آب چون



آباد<sup>۱</sup> نام نهاد - نمی دانست<sup>۲</sup> که بنیادِ عمرش سخت سست گشته -  
و می خواهد که روی بانهرام آرد<sup>۳</sup> - زمان زمان برای اتمامِ عمارت آن  
اهتمام می نمود - در ماه مذکور فتح قلعه تبرهنده بسمع مبارک شاه  
رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدی برای قلع<sup>۴</sup> پولاد بد گهر  
نامزد بودند سر او را بریده بر دست میران صدر در حضرت فرستادند - دوم  
روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این<sup>۵</sup> دیار نهضت فرمود - بکوچ  
متواتر در قلعه تبرهنده رفت - عنقریب الایام - با خوشدلی و فرجام - از آنجا  
باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگان طرف هندوستان خبر مقابله  
و مقاتله که درمیان<sup>۶</sup> سلطان ابراهیم و البخان بسبب کالپی بود<sup>۷</sup> آوردند -  
پیش ازان عزم داشت<sup>۸</sup> که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر  
آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار<sup>۹</sup> و ملوک  
هر دیار با عساکر جراره<sup>۱۰</sup> بر سبیل تعجیل مستعد و ساخته در حضرت بیایند -  
چون جمع خطیر - و لشکر کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره<sup>۱۱</sup> جمع بر گرد ماه - جمع  
آمده - ماه جمادی الآخر سنة المدکور باتفاق اکبر و جمهور سراپرد دولت -  
و اعلام نصرت - بکام<sup>۱۲</sup> دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوتره<sup>۱۳</sup>  
شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

۱ B. مبارکباد نهاد

۲ B. نهاد نمی توانست و نمی دانست

۳ B. بانهرام آرد میان زمان زمان

۴ B. نامزدی برای قلعه

۵ M. آن دیار

۶ M. مقاتله که میان

۷ M. کالپی بوده

۸ B. پیش ازان عزم داشت جزم شد که مهر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر

\* آن عزم جزم فرمانها در اطراف

۹ M. شهر دارالملک و ملوک

۱۰ M. جرار

۱۱ M. سیاره بر گرد ماه

۱۲ M. به کامه دوستان

۱۳ M. در چبوتره شیرگاه and B. در چبوتره شیرگاه



## \* بیت \*

او درین تدبیر آگه نی که <sup>۱</sup> تقدیرِ فلک

صفحهٔ تدبیر را خطّ مشیت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت جهدِ عمارتِ شهر مبارک آباد  
با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نا بکار که برای این <sup>۲</sup>  
کار فرصت می جست کفار بد کردار - و میران صدر حرامخوار را بدین آورده  
پیش از آن که این کار نهان آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشهٔ بی  
اندیشه با تمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب رجب قدره سده سبع  
و ثلاثین و ثمانمائه بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد  
رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر امرائی که  
نوبت و پاس و ترغاک ایشان بود باز گردانید - روباه صفت آن خوگان مردار -  
و شگالان خونخوار - یعنی کفرهٔ بی فلاح - مستعد باسپ و سلاح - به بهانهٔ وداع  
درون در آمدند - سدهارون <sup>۳</sup> کانکو با جمعیت خویش هم بر در <sup>۴</sup> در مانده -  
تا هیچ کسی از یاریده‌هی از راه در در نیاید - چون آن شرزهٔ شیر شکار - یعنی  
بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ ملتفت نشد - بلکه <sup>۵</sup>  
از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان  
خویش مرحمت فراوان - و عاطفت <sup>۶</sup> و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از  
کمین گاه سدهپال <sup>۷</sup> بد بخت <sup>۸</sup> نبیسهٔ کجو لعین <sup>۹</sup> تیغ بیدریغ بدان  
سرو کیانی - و گلدستهٔ جوانی - چنان انداخت که خون آب حیات او بر خاک

۱ نی ز تقدیر B.

۲ آن کار B.

۳ سدهارون B.

۴ خویش ممر بر در مانده B.

۵ نشد بلکه از سر رحمت بر دشمنان M.

۶ عاطفت M. omits

۷ سدهپال M. and I.

۸ بد بخت M. omits

۹ لعین M. omits



موت<sup>۱</sup> ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیوسیه از دیدار کریه  
 شان متذفر - و زبانه دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک ازان دیوان بی  
 دین لعین<sup>۲</sup> - بزخم تیغ و ژوپین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا  
 اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که  
 که سپهر بی مهر از عقد مصادقت میگرد<sup>۳</sup> - و روزگار فاساز وار از عهد  
 موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی<sup>۴</sup> موجب  
 باشد می بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمی حایل  
 گردد باز می ستاند - هر سری را که از سروری و عزت<sup>۵</sup> سر آمده بپزد خواهد  
 که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت برآمده  
 یابد چون خاک ناپاک محنت یکی سازد - \* بیت \*

<sup>۶</sup> صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارت آنست که اصحاب دولت -  
 و ارباب حشمت بر مکر ولایت دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف  
 و فریب<sup>۷</sup> چرخ غدار فریفته نشوند - بهمه وجوه<sup>۸</sup> اعتبار گیرند قوله  
 تَعَالٰی فَاَعْتَبِرُوا يَا اُولِی الْاَبْصَارِ - \* ابیات \*

ایذک در شهنامها آورده اند رستم روئین تن و اسفندیار  
 تا بداند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار  
 مدت ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده  
 روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ \*

۱ M. خاک ممات

۳ B. مصادقت می کرد اول چون

۵ B. عمرت سر آمده

۷ M. قربت

۲ M. omits لعین

۴ M. و بی آنکه موجب

۶ I. دولت گیتی

۸ B. وجوه کهتر اعتبار



## ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خلد الله ملکه و سلطنته و اعلی امره و شأنه

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم  
همه<sup>۱</sup> اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل  
نا محمود از طبع گزیده او مفقود - آثار بادشاهی و جهانداری<sup>۲</sup> در ناصیه  
مبارک او ظاهر - و انوار فضل الهی و اسرار نا متناهی<sup>۳</sup> از طلعت میمون  
او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه<sup>۴</sup>  
بشرف شهادت مشرف گشت - کفره بد کردار - و میران صدر نا بکار - همان  
زمان بر سرور الملک آمده و<sup>۵</sup> خبر واقعه شهادت باز نمودند - سرور الملک<sup>۶</sup> و اعوان  
او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و  
ایمه و سادات - و جمهور خلائق و علما و قضات بطالع میمون - و اختر همایون -  
بحکم استحقاق - و بیاری خلاق<sup>۷</sup> - هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب  
رجب قدره سده سبع و ثلاثین و ثمانمائیه بر تخت سلطنت - و سریر مملکت<sup>۸</sup> -  
جلوس فرمود - فاما سرور الملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود<sup>۹</sup> را  
در میان دید - خود رائی کردن گرفت بحدی که همه خزاین و دفاین و اسپان

۱ B. کریم به همه

۲ M. پادشاهی در ناصیه

۳ M. omits و اسرار نا متناهی

۴ M. omits و جعل الجنة مثواه

۵ B. سرور الملک خبر واقعه

۶ B. سرور و اعوان

۷ M. خلائق

۸ M. omits سریر مملکت

۹ Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—

“Sarwaru-l Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs.”



و پیدلان و سلاح خانه در قبض و تصرف<sup>۱</sup> خویش آورد - سرور الملک را  
 خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفره<sup>۲</sup> بد کردار هر یکی  
 بخود رائی و خود نمائی گشتند<sup>۳</sup> - هرچه کردند برای خویش کردند -  
 عاقبت<sup>۴</sup> الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصه  
 ملک الشرق کمال الملک که درخور خانی و سزاوار جهانبانی است  
 با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خدم بیرون شهر بود درون آمد -  
 و با بادشاه بعیت کرد - فاما در بند آن بود که بنوعی انتقام خون مبارک<sup>۵</sup> شاه  
 وای نعمت خود از کفره گمراه و اهل بطلان و سرور نابکار - و میران صدر<sup>۶</sup>  
 حرامخور - و اعوان و انصار ایشان بکشد<sup>۷</sup> فرصت نمی یافت - آخر الامر  
 این کار عظیم - بتوفیق خداوند کریم - از دست آن آصف ثانی - برگزیده  
 حضرت ربّانی - شهنسوار میدان شجاعت - سرو روان گلزار<sup>۸</sup> براعت چنان  
 بر آمده که در هیچ قصه<sup>۹</sup> مذکور - و در هیچ تاریخی مسطور نیست که  
 بدین زودی کاری و بدین آسانی - دشواری بر آید<sup>۱۰</sup> - اگرچه رستم دستان  
 از انتقام خون سیاوش خانه افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بمدتی  
 مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بیشمار توانست کشید - بیشتر  
 کیفیت سباق - در سیاق اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرح و مکیف باز نموده  
 آید - باز آمدم بر سر حرف - دوم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهی  
 که هر یک صاحب مراتب و ماهی بودند به بهانه بیعت طلبیده همه را دست

۱ M. قبض خویش

۲ M. خود نمائی گشت

۳ M. آخر الامر

۴ M. مبارک خان از کفره

۵ M. میران حرام خوار

۶ M. بکشند

۷ M. سردار و زندگانی and B. سردار و روزگان نزاعت I. سردار و زندگان نزاعت

۸ بداعت

۹ B. که در قصه مذکور

۱۰ M. دشواری آید



آورد - ملک سورا امیر کوه<sup>۱</sup> را در میدان سیاست گردن فرمود -  
 ملک کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بيرا را در بند  
 انداخت - و در بر انداختن خاندان مبارکشاه آن حرام<sup>۲</sup> نمک بی راه  
 بعد<sup>۳</sup> وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاع و پرگنات  
 ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه و امر<sup>۴</sup>  
 و نار فول و کهرام و چند پرگنات میان دو آب بحواله سده پیل و سدهارن  
 و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سده پیل با جمع<sup>۵</sup> کثیر و طایفه شریر  
 با کل خیل خانه برای ضبط شق بیانه<sup>۶</sup> روان شد - در ماه شعبان سنة المذکور<sup>۷</sup>  
 نزدیک خطه بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب  
 آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعه سلطان گیر را آن<sup>۸</sup> بی تدبیر  
 قابض شود - روز دیگر با کل<sup>۹</sup> حشم و خدم مستعد با اسب و سلاح -  
 آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند -  
 از قصبه هندوت<sup>۱۰</sup> کشتش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ  
 با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بیشمار پیش آمد - نزدیک حظیره شاهزاده  
 هر<sup>۱۱</sup> دو جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقت استقامت  
 نتوانست آورد هم به حمله اول<sup>۱۲</sup> گرد از نهاد آن کافر حرام خوار - و شریر  
 نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او<sup>۱۳</sup> علف تیغ بیدریغ گشتند -

۱ امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود M.

۲ کند نمک and B. کنده نمک M.

۳ جمع کثیر B.

۴ سال مذکور M.

۵ دیگر کل حشم M.

۶ قصبه هندوان M.

۷ هم در حمله M.

۸ امره M.

۹ شق بیاه M.

۱۰ سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض M.

۱۱ از هر دو جانب M.

۱۲ لشکر کفار او B.



سرپلید آن شوم را بریده در دروازه آویختند<sup>۱</sup> - و کل خیل خانه او از زن و بچه  
بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است  
یوسف خان را فتحي بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه  
ازان پلید گمراه کشید - الغرض چون آوازه بی هنجاری سرور الملک مذکور -  
و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که  
پرورده و بر آورده<sup>۲</sup> رایات اعلی خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سراز  
اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف  
۳ ملک آله داد کاکا<sup>۴</sup> لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمن<sup>۵</sup> مقطع  
خطه بداون نبیسه خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر کیک  
ترکبچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید  
خان پسر سید سالم برای دفع فتنه مذکور تعیین شدند - ملک یوسف پسر  
سرور الملک و سدهارن کذکو<sup>۶</sup> برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان  
عمّت برکاته با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سراپرده بالای حوض رانی<sup>۷</sup>  
نصب<sup>۸</sup> کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود ازان جا کوچ کرده در  
کرانه لب آب چون نزول فرمود - در گذر کیچه<sup>۹</sup> گذارا شده بکوح متواتر  
بی خطر و خاطر در خطه برن رفت - و دران مقام در تدبیر کشیدن انتقام

۱ آویخته M.

۲ که بر آورده و پرورده M.

۳ اختلاف و اختلال ملک الله داد M.

۴ کاکا لودی, Tabakāt Akbarī, p. 288

۵ ملک چمن, Tabakāt Akbarī, p. 288

۶ کانکو, Tabakāt Akbarī, p. 288 کیکو M.

۷ راپری and I. حوض راپی M.

۸ نصب کرده در کرانه لب آب چون بعد چند روز معدود و مدت معهود B.

ازانجا کوچ کرده نزول فرمود

۹ گذر کیچه M.



مقام<sup>۱</sup> کرد - چون ملک آله<sup>۲</sup> داد خبر آمدن لشکر منصور شنید  
خواست تا لب آب گنگ بغیر جنگ عبیره کرده جائی رود - فاما چون او را  
روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام  
دارد بدین تقویت در قصبه اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال  
واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانه یاری دهی بر ملک الشرق  
کمال الملک فرستاد - از خطه بداون ملک جیمن نیز بر سبیل اهتمام  
عنقریب الایام کوشش<sup>۳</sup> کرده در قصبه اهار بر ملک آله داد پیوست -  
ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر<sup>۴</sup>  
خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار<sup>۵</sup>  
بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور تاخته  
در شهر رفتند - سلخ ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمن  
و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند  
چون جمعی از بدوه و لشکری با شکوه گرد او شد بکوچ متواتر دوم ماه شوال  
در گذر کیچه آمد - سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده  
بود به همه حال استعداد حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسرو  
سپهر - خنجر مهر از غلاف<sup>۶</sup> بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد<sup>۷</sup>  
ملک الشرق کمال الملک که آفتاب<sup>۸</sup> است تیغ انتقام از  
نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرای<sup>۸</sup> باغات  
خود نزول فرمود - کفار نگونسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

۱ M. omits مقام

۳ M. کشش کرده

۵ بی قرار نمودند

۷ M. بر آمده

۲ I. آله داد الله

۴ B. زیادت تر

۶ M. غلاف پیخلاف

۸ M. و صحرات باغات



انصار از درون محوطه<sup>1</sup> حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند -  
 چون یکدیگر رو<sup>2</sup> با روی شدند - روی به افهرام آوردند - پشت تقویت  
 ایشان و جمع پریشان از بد کیشان چنان شکست خورد<sup>3</sup> که آشفته حال -  
 و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تبغ<sup>4</sup>  
 زبان لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب<sup>5</sup> افگندند - و پی سپر  
 ستوران لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده  
 اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک  
 حصار سیری نزول کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک  
 پیوستند - در ماه شوال سنة المذکور حصار سیری چنان محصور کردند که  
 هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فاما سبب استحکام حصار  
 اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفسیدند - و بیشتر محل<sup>6</sup>  
 رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجه سنة المذکور  
 زیرک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاعات او بر پسر بزرگ محمد خان  
 مفوض شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود -  
 می خواست بنوعی انتقام خون خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن  
 دست نمی یافت - ایشان نیز از خوف الخایف درین بند بودند که بادشاه  
 بوقت فرصت و هنگام خلوت غدیری کفد - هر یکی میان یکدیگر هشیار  
 می بودند - بتاریخ هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائے سرور الملک  
 حرام خوار و پسران میران صدر مگار با خاطر پر مکر - باندیشه غدیر یکایک

<sup>1</sup> M. محفظه

<sup>2</sup> M. روی با روی

<sup>3</sup> M. شکسته خورد خورد گشتند آشفته

<sup>4</sup> B. omits تبغ زبان

<sup>5</sup> M. سپر دران افگندند

<sup>6</sup> B. omits from محل رخنه

در ماه ربیع الآخر سنة المذکور سرا پرده دولت و اعلام نصرت up to انداختند  
 see p. 243.



درون سرا پرده بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت  
می بود - چون کار از حد غایت - و از فرط نهایت گذشت خواست  
تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و بادشان را <sup>۱</sup>  
به آتش فیهر فرونشاند - سرور الملک حرامخوار را بزخم تیغ و کتاره همان جا  
کشتند - و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفره  
بد کردار را خبر شد - درون خانه خویش محصور شده بجنگ پیش آمدند -  
خداوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الملک را خبر کرد تا مستعد  
با جمعیت خویش درون شهر در آید ملک الشرق از دروازه بغداد و امرا و  
ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیپال <sup>۲</sup> لعین در خانه خویش آتش  
داده زن و فرزند خود را هیزم دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده  
بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سده زن کاکو و طایفه کتیریان که زنده  
گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیره خان شهید مبارک شده برده سیاست  
کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازه لعل گردن زدند -  
الغرض <sup>۳</sup> روز دیگر ملک الشرق کمال الملک و کل امرا و ملوک که بیرون  
بودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سرتازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامه  
خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهده  
وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمن را غازی الملک  
خطاب کردند - اقطاع امرویه و بدآون چند آنچه بود مفوض کردند - ملک آله  
داد لودی هیچ خطاب خانی التزام ندمود - برادر خود را دریا خان خطاب  
کنانید - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

۱ و بادشاهان را M.

۲ آخر الامر سدهیپال M.

۳ M. omits الغرض



فیروزه چنانچه داشت مقرر و مستقیم گردانید - کل امرا  
 بتشریفات فاخر - و انعامات وافر مشرف گشتند - هر کسی از عهده  
 و اقطاع و دیه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت -  
 ماورای آن زیادت خاصه خویش تعیین کردن فرمودند - پسر بزرگ  
 سید سالم <sup>1</sup> را مجلس عالی سید خان و پسر خرد را شجاع الملک  
 خطاب شده - ملک مده <sup>2</sup> عالم خواهرزاده علاء الملک و ملک رکن الدین  
 خواهرزاده نصیر الملک مخاطب <sup>3</sup> گشتند - نیز <sup>4</sup> بند زر و مراتب  
 و دمامه و اقطاع یافتند - ملک الشرق حاجی شدنی شهنشاهی دار  
 الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - بادشاه را اتفاق سواری  
 سمت ملتان مصمم شد - در ماه ربیع الآخر سنه المذکور سرا پرده دولت  
 و اعلام نصرت در چبوتیه مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان  
 دادند تا مستعد و ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق  
 به پای بوس مشرف گشت - انعامات وافر و تشریفات فاخر یافت - و بمراحم  
 خسروانه و عواطف پادشاهانه <sup>5</sup> مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که  
 در آمدن توقف میکردند <sup>6</sup> - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه  
 حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن  
 زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان <sup>7</sup> و محمد خان پسر نصرت  
 خان و یوسف خان اوحدی و احمد خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

<sup>1</sup> M. سید سال

<sup>2</sup> I. ملک بده

<sup>3</sup> M. مخا گشتند

<sup>4</sup> M. نیزها و بند زر

<sup>5</sup> M. بمراسم فراوان مخصوص

<sup>6</sup> MS. M. ends here.

<sup>7</sup> B. کمال خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال



( ۲۴۴ )

خان امير حصار فيروزه و امير علي گجراتي هر همه بمراحم خسروانه و  
عواطف پادشاهانه مشرف گشتند \*

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تَمَّ<sup>۱</sup> الْكِتَابُ مَبَارَكِشَاهِي بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْهَي

هشتم ماه رجب رجب قَدْرَه سنة سبع و خمسين و تسعمائة (هـ) الهجرة النبوية



# فہرست اسماء سلاطین

۱	محمد سام غوری	۴	۱۵	ناصر الدین خسرو خان	۸۶
۲	قطب الدین ایبک المعزی	۱۳	۱۶	غیاث الدین تغلق شاہ	۹۲
۳	شمس الدین التمش	۱۶	۱۷	محمد شاہ پسر غیاث الدین	
۴	رکن الدین فیروز شاہ	۲۱		تغلق شاہ	۹۷
۵	سلطان رضیہ	۲۴	۱۸	فیروز شاہ	۱۱۸
۶	معز الدین	۲۸	۱۹	تغلق شاہ پسر فتح خان پسر	
۷	علاء الدین مسعود شاہ	۳۳		فیروز شاہ	۱۴۱
۸	ناصر الدین محمود شاہ	۳۴	۲۰	ابو بکر شاہ	۱۴۴
۹	غیاث الدین بلبن	۳۹	۲۱	محمد شاہ پسر فیروز شاہ	۱۴۵
۱۰	معز الدین کیقباد	۵۲	۲۲	علاء الدین سکندر شاہ	۱۵۵
۱۱	شمس الدین کیکاؤس	۶۰	۲۳	محمود ناصر الدین شاہ	۱۵۶
۱۲	جلال الدین فیروز شاہ	۶۱	۲۴	رایات اعلیٰ خضر خان	۱۸۱
۱۳	علاء الدین محمد شاہ	۷۱	۲۵	مبارک شاہ	۱۹۳
۱۴	قطب الدین مبارک شاہ	۸۲	۲۶	محمد شاہ پسر فرید شاہ	۲۳۶



# فہرست اسماء الرجال

۱

احمد ( سلطان ) ۱۸۶	آدم ۱، ۲، ۳، ۱۹۳، ۲۱۱
احمد عیاض ۹۸	آدم اسمعیل ۱۴۹
احمد فخر ۵۳	آرام شاہ ۱۶، ۱۷، ۸۴
احمد لاجین ۱۱۱	اباجی ( ملک ) ۶۲
احمد ( ملک ) ۲۲۹	ایتکین موسیٰ ۴۱
اختیار ترکی ۵۳	ابراہیم ۱۱۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۳۳
اختیار خان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	ابراہیم بنگی ۱۱۰
۱۸۳، ۱۸۹	ابراہیم خریطہ دار ۱۰۶
اختیار الدین ۶۰، ۶۱، ۶۲	ابراہیم شاہ رجوع کن بہ رکن الدین
اختیار الدین ایتکین ۲۸	ابراہیم شاہ
اختیار الدین سنبل ۸۱، ۸۸	ابوبکر بن ابو الربیع سلیمان ۱۲۶
اختیار الدین نایب وکیلدر ۶۹	ابو بکر شہ ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
اختیار الدین نیک قرس ۴۲	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
ادریس ( ملک ) ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱	ابو بکر صدیق رض ۱
ادھرن ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳	ابو حنیفہ کوفی رض ۱۳
ادی سنگہ ۱۲۴	ابو الخیر کھوکھر ۲۱۷
ارسلان خان ۷۱، ۷۲	ابو مسلم ( ملک ) ۱۲۲
ارکلی خان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰	ابھیچند ۱۵۳
۷۱، ۷۲	اتاجی ۶۲
ارن مہادیو ۹۳	اجو ( ملک ) ۱۳۸
اریز خان ۵۵	احمد ایاز ۱۲۳
ازبر خان ۵۳، ۵۵، ۵۶	احمد تحفہ ۲۰۹
ازکلی خان ۶۲	احمد چپ ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲
اسبلا شہ ۱۴۳	احمد خان ۱۲۹، ۲۱۲، ۲۴۳



القوسه ( ملك ) ۲۷، ۲۹	اسپدار رجب ۱۱۸
التون بهادر ۱۱۷	اسپدار شه ۱۴۳
التونيه ( ملك ) ۲۷، ۲۹	اسپلار رجب ۱۱۸
الغ خان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶	اسد خان ( لودي ) ۱۷۶، ۲۴۳
۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶	اسد الدين ۶۲، ۸۴، ۹۳
الغو ۶۵، ۷۲	اسفنديار ۲۳۵
الماس بيگ ۶۴، ۷۱	اسلام خان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۲
الماس ( ملك ) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹
الهداد كاك لودي ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰	۲۴۳
۲۴۲	اسماعيل ۲۲۸
الياس حاجي ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶	اسماعيل منخ ۱۱۱، ۱۱۲
الياس خان ۱۸۶	اصبح ۸۳
اماجي ( ملك ) ۶۲، ۷۱	اعظم خان ۱۲۷
امير حسن ( شاعر ) ۴۳	اعظم ملك ۹۸
امير خسرو رجوع كن به خسرو امير	افراسياب ۲۳۷
امير علي ۵۸، ۶۳	اقبال خان ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
امير علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
امير كيد تركبچه ۲۳۹	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴
امير هندو ۶۶	اقبال منده ۷۴
امين خان ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۱	اقتال منده ۷۴
اوحده خان امير بيانه ۲۰۲، ۲۰۵	اقلام خان ( بهادر ناهر ) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
اياز احمد ۹۸	اقليم خان ( بهادر ناهر ) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
ايتكين ۲۹، ۴۱	البخان ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۷۶
ايتم ۵۵، ۵۷	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳
ايتمر ۵۵، ۵۷	البخان سنجر ۸۰
ايتمر سرخه ۶۰، ۶۱	البغازي ۶۳، ۶۴
ايتمر كجهن ۵۵، ۵۶، ۵۷	الپ ارسلان ۱۴۴



ب

بهاذر ناهر ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،	بابک ۶۶
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱،	بتهور رای ۸
۱۹۲، ۲۰۴	بهری (ملک) ۱۴۹
بهار خان ۸۷، ۲۴۸	بدر الدین بوتھاری ۱۲۰
بهاء الدین ۹۳	بدر الدین سنقر ۲۹، ۳۰
بهاء الدین تهیکره ۱۲۰	بده (ملک) ۱۹۳، ۲۴۳
بهاء الدین جکی یا جنکی ۱۴۹، ۱۸۹	براهیم نیکی ۱۱۰
بهاء الدین سام ۵	برسنکه ۱۵۲، ۱۷۱
بهاء الملک حسین الشعری ۲۲	برمه شیرین ۱۱۸
بهرام ۵۳	برهان الدین بلارامی ۱۱۲
بهرام آینه یا آینه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰	بشیر ۸۱، ۱۱۹
بهرام چوبین ۱۸۹	بشیر معزی ۸۳
بهرام خان ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۴	بغرا خان ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۷۱
بهرام سراج ۸۹	بغرا کندالی یا کندانی ۶۵
بهرام غزنین ۱۱۹	بغرا گیلانی ۷۰
بهرن ۱۰۸	بغرش خان ۷۱
بهرورز یا بهرور سلطانی ۱۳۳	بغرش خلجی ۶۱
بهرزاد فتح خان ۱۳۷	بغرش خان ۷۱
بهوره ۱۰۶	بکرماجیت ۲۰
بهیرون ۱۰۸	بکرمادیت ۲۰
بهیلم (رای) ۱۴، ۶۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،	بکنت (ملک) ۶۰، ۶۲
۲۰۱	بلبن ۳۵
بهیم دیو ۱۴، ۶۴	بلی افغان (ملک) ۱۳۴
بیرا ۲۳۸	بویکر خان ۸۷
بیر افغان ۱۳۳	بهاذر خان ۲۴۳
بیر بهان ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۳	بهاذر سیلیق ۶۳
بیرم خان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶	بهاذر شاه ۹۶
بیرم دیو ۱۷۱، ۱۷۲	بهاذر گوشاسب یا کوشاسب ۹۹



بیگی ۷۶، ۹۸  
بیل سارق ۵۳  
بیل میلک دیو ۱۹

بیسل مالک ۱۹  
بیگ روز منی ۸۳  
بیگ سارق ۵۳

## پ

پولاد (توک بیچه) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،  
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳  
پیرو محمد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵  
پیرو دیو کوتله ۶۳

پتھورا ۸  
پتھور رای ۸، ۹، ۱۰، ۱۱  
پندار خلجی ۹۸، ۱۰۴

## ت

تتار (ملک) ۶۵  
تحفه ۱۷۸، ۱۸۳  
ترعی ۶۵، ۶۶، ۶۹  
توک ۲۴  
ترکی (ملک) ۵۳، ۵۴، ۵۶  
ترمتی ۴۱، ۴۲  
ترمتی طشتدار ۶۹  
ترمد ۱۲۱  
ترمه شیرین مغل ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸  
تغلق ۷۲، ۷۳، ۷۴  
تغلق شاه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵  
تکین یا تکنی ۸۵، ۹۴  
تلبغه بغداد یا بعراء ۸۵  
تلبغه ناگوری ۸۵  
تماچی ۵۴

تاتار خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳  
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۶  
تاتار ملک ۱۲۴  
تاج الدین ۸۳، ۱۶۲، ۱۸۲  
تاج الدین توک ۱۳۴  
تاج الدین طالقانی ۹۴  
تاج الدین علی موسی ۲۹، ۳۰  
تاج الدین کوجی ۶۳، ۶۴، ۷۱  
تاج الدین مولانا ۷۱  
تاج الدین نقیه یا بیته ۱۲۷  
تاج الدین یلدرز ۱۵، ۱۷  
تاج الملک ۲۲، ۶۲، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵  
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲  
تبکه ۷۶  
تتار خرد ۱۰۶



تمر خان سنجر ۳۹، ۴۱	تمر ۴۳، ۴۵، ۴۶
تمغاچ خان ۷۱	تمر (ملک) ۸۵
تمغان ۷۶	تمرغه ۷۶
تیمور امیر ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	تمرغه ۷۶

## ج

جلال الدين قاضي ۶۶	جاجر ۱۵۳
جلال الدين كاشاني يا كليساني ۶۵	جاجن ۱۵۳
جلال الدين كرمي ۱۲۱، ۱۲۲	جاجو ۱۵۳
جلجين ۱۵۷، ۱۶۵	جام ۱۳۱
جلو ۲۰۴	جام بابنهيه ۱۳۱
جمال الدين ابو المعالي ۲۷، ۶۹	جان جهان ۵۴
جمال الدين قندزي يا قندري ۴۱	جاني (ملک) ۲۵، ۲۶
جمال الدين ياقوت حبشي ۲۶، ۲۷	جارجي (ملک) ۵۳
جوده ۴۰	جسرتيه ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
جونانشه ۱۳۱	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲
جوهر (ملک) ۱۱۲	۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶
جهجو (ملک) ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	جلال خان ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳
جيت سينگه راتهور ۱۵۳	لال خان ميو ۲۲۷
جي چند ۱۱	جلال الدين ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۶۲، ۷۰
جي خپلار ۱۱	جلال الدين بخاري ۱۷۳، ۱۸۲
جيمن (ملک) ۲۴۰، ۲۴۲	جلال الدين (فيروز شاه) ۶۱، ۶۳

## چ

چنگيز خان ۱۸، ۴۳	چاهر ديولعين ۳۶
چهجو ۵۸، ۶۲	چمن (ملک) ۲۰۹



## ح

حسن خان ۱۸۴، ۲۱۴	حاتم خان ۸۸، ۱۴۱
حسن سر برهنه ۱۱۹	حاجیکار ۲۲۱
حسن کانکو ۱۱۲	حاجي ( ملک ) ۸۵
حسن کیتلهي ۱۰۶	حاکم بامر الله ۱۲۶
حسن ( ملک ) ۱۲۰	حام ۱۳۱
حسین ۵۸، ۶۲، ۱۲۴	حبیب الملک ۱۶۸
حسین ( ۴ ) ۲	حجا حسین ۵۶
حسین احمد اقبال ۱۴۰	حسام الدین ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۴
حسین خرمیل ۶	حسام الدین ادهک ۱۲۰، ۱۲۳
حسین زنجاني ۱۹۸	حسام الدین ( اعظم ملک ) ۱۲۰
حسین الشعري ۲۲	حسام الدین متوادیهک ۱۲۰
حمزه ( ملک ) ۱۸۴، ۲۱۴	حسام الدین نوا ۱۳۳، ۱۴۶
حمید کوملي ۹۸	حسام نوا ۱۴۶
حمید لویکی ۹۸	حسن ( ۴ ) ۲
حوده ۴۰	حسن ( شاعر ) رجوع کن به امیر حسن
حورم ۵۴	حسن بصري ۵۲
حیدر ۹۰	حسن بیگ ۸۳
حیمن ( ملک ) ۲۰۹	

## خ

خان اعظم نصرت خان رجوع کن به	خاجیکا ۲۱۷
نصرت خان	خان اعظم اسد خان رجوع کن به اسد خان
خان جهان ۵۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵	خان اعظم اسلام خان رجوع کن به اسلام خان
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۹	خان اعظم سید خان رجوع کن به سید خان
خان خانان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۴۹	خان اعظم فتح خان رجوع کن به فتح خان
خان شهید ۵۱	خان اعظم کمال خان رجوع کن به کمال خان



۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹	خان غازي ۱۴۶
خواجہ حاجي شب نویس ۸۳	خسرو امير ۱۴۳، ۵۵، ۶۲، ۹۵
خواجہ خطير الدين رجوع کن به	خسرو پاسبان ۸۲
خطير الدين	خسرو خان ۵۱، ۵۲، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷
خواجہ رشيد الدين مالکاني رجوع کن به	خسرو ملک ۵، ۶، ۷
رشيد الدين مالکاني	خضر خان ۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۷
خواجہ علي مازنداراني يا ماربذراني يا	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴
ماريداراني رجوع کن به علي مازنداراني	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۳۹
خواص خان ۱۴۷، ۱۵۶	خطاب افغان (ملک) ۱۲۳، ۱۳۵
خواص الملک ۱۴۶، ۱۴۷	خطير الدين (خواجہ) ۵۳، ۶۲
خورم کهجوري وکیلدر جلالی ۸۴	خلجین بهتي رای ۱۴۶
خورم (ملک) ۵۴، ۶۲، ۶۹، ۹۸	خلجین (ملک) ۱۲۰
خوشخبر (ملک) ۲۲۴	خلیل خان باربک ۱۴۹
خير الدين تحفه ۲۰۶	خموش (ملک) ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۴
خير الدين خاني ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	خواجہ جهان ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۳	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷

## د

دولت خان ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	داؤد ۱۲۱، ۱۲۲
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹	داؤد کمال مین ۱۵۷، ۱۷۳
دولت خواہ ۱۸۱	داؤد (ملک) ۱۸۳، ۱۸۶
دولتشہ (ملک) ۵۵	داور ملک ۹۸
دولت یار کنبلہ ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۵	دریا خان ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۲
دهیلان ۱۲۰	دلور خان ۱۶۹، ۱۷۶
دیدان (ملک) ۱۲۰	دلکي ۳۵
دیلان (ملک) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	دنوح ۴۲
دینار (ملک) ۸۳	
دیو بسیل ۱۹	

## ذ

ذو الجي بهتي ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵



## ر

رشد الدين ( مالکاني ) ۲۲	راجا علي ۶۷
رضي الملك ۹۸	راجا ( ملک ) ۲۲۸
رضيه سلطان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸	راجو ( ملک ) ۱۳۶، ۱۵۸
۲۹، ۹۱	رانو سيه ۲۳۵، ۲۳۸
رغمش ۲۰۱	رجب نادره ( ملک ) ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶
رکن جنده ۱۴۳، ۱۴۴	۲۱۴
رکن الدين ابراهيم شالا ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵	رجيني پايک ۵۸
۳۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۳، ۲۴۳	رستم ۲۳۵، ۲۳۷
ريحان ۶۸	رسولدار ( سيد ) ۱۲۰، ۱۲۸

## ز

۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶	زهراء بقول عليها السلام ۲
۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳	زيرک خان ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰

## س

سبیر ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹	سادهن ۱۲۹
۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰	سارپن ۱۲۹
ستيدانو ۱۲۵	سارنگخان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
سدهارون کازکو ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱
۲۴۲	سارنگ دروغي ۱۸۹، ۱۹۰
سدهيال ( ملک ) ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲	سالار شه ۱۴۳
سدهو نادره ( ملک ) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	سالم ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۳
سدهو ناهر ۱۸۵	سام ۱۳
سوتيز ۹۸	سبلق ( ملک ) ۶۳



سليمان شه لودي ۷۱، ۲۱۹	سرداد هرن ۱۵۲
سليمه ۱۳۰	سرعتمش ۲۰۱
سماء الدين ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹	سروپ يا سروت ( ملك ) ۱۸۳، ۲۲۵
سماء عمر ۱۳۸	۲۲۶، ۲۲۸
سنجر حربون ۷۱	سرور ( راى ) ۱۷۲
سنجر خسرو پوره ۷۱	سرور ( ملك ) ۱۴۶، ۱۴۷
سورا ( ملك ) ۲۳۸	سرور الملك ( ملك ) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸
سونج يا سونج ( ملك ) ۷۱	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶
سهيديو ۱۲۵	۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
سياوش ۲۳۷	سعادت خان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
سيد خان ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۳	سعد منطقي ۶۷
سیدی موله ۶۵، ۶۷	سکندر ۴۶
سير خان ۴۰	سکندر بادشاه ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲
سیف خان ۱۴۷	۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰
سیف الدين ۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۴	سکندر خان ۱۳۸
۱۴۶، ۱۴۷	سلطان شه لودي ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹
سیف الدين کوجي ۲۲	۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۹
سیف الملك ۱۲۴	سلطان علي ۱۹۴
سيليقي ( ملك ) ۶۳	سلطان غازي ۶
	سليمان ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۹

## ش

شاهين عماد الملك ۱۴۸، ۱۴۹	شادي بغه ۷۶
شايست خان ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱	شادي خان ۸۱
شجاع الملك ۲۱۵، ۲۴۳	شاه ترکان ۲۱
شدني حاجي ۲۴۳	شاهک ۵۳
شرف الملك ۱۲۰، ۱۲۴	شاهو لودي افغان ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷
	شاهين بک ( ملك ) ۱۲۲



شمس الملک ٢٢٥، ٢٣٠، ٢٣١	شوقي ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩
شمسي خان ١٧٢	شعبان سبليق يا سبليق ٥٤
شهاب تاج ملتاني رجوع کن به عين الملک	شکر خاتون ١٢٩
شهاب ملتاني	شکر خان ١٢٩
شهاب خان ١٦٠، ١٦٧، ١٦٨	شمس خان ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٨٥
شهاب الدين ٨١، ٨٢، ٩٨، ١٠٨	شمس خان اوحدی ١٨٦
شهاب الدين خلجي ٧١	شمس دامغانی ١٣٢، ١٣٣
شهاب الدين سام ٥	شمس الدين ابورجا رجوع کن به ضياء الملک
شهاب سلطاني ٩٨، ١٠٨	شمس الدين ( التمش ) ١٥، ١٦، ١٧
شهاب ناهر ١٦٠	٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٣٤، ١٠٥، ١٠٦
شهر الله ١٠٨، ١٠٩، ١١٠	١٢٧، ١٢٨، ١٤٠
شيخا كهوکر ١٥٤، ١٥٧، ١٦٦	شمس الدين باخري يا باخري ١٢١
شيخ زاده بسطامي ١٢٧	شمس الدين بزبان يا بزبان ١٣٧
شيخ زاده جامي ١١٦	شمس الدين بهرايجي ٣٧
شير خان ٨٣	شمس الدين سليمان ١٣٣
	شمس الدين كيكاووس ٦٠، ٦١

## ص

صفدر خان سلطاني ١٤٩	صدر جهان ٩٨
صفدر الملک ٩٨	صدر الدين شيخ زاده ١٢٤
صلاح الدين ٥٥	صدر الملک رجوع کن به تاج الدين على
صوفي خان ٨٧، ٩٠، ٩١	موسى
	صدر الملک نجم الدين ابو بكر رجوع کن به
	نجم الدين ابوبکر

## ض

ضياء الملک ملک شمس الدين ابورجا	ضياء الدين تولکي ٩
رجوع کن به ضياء الملک	ضياء الدين مشرف ٦٨
	ضياء الملک ( ابورجا ) ٢٢، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣
	١٤٧، ١٤٩



## ط

طوغان ( رئیس ) ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،  
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

طغرل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳  
طغي خان ۱۷۰  
طغي ( ملك ) ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲

## ظ

ظفر خان محمد كز فارسي ۱۲۶  
ظفر خان وجيه الملك ۱۶۸  
ظهير الدين لوهري ۱۳۹

ظفر خان ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲،  
۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۶  
ظفر خان علائي ۱۰۸

## ع

عزيز ( ملك ) ۱۱۱  
علاء الدين جاني يا حاني ۱۹  
علاء الدين جهان سوز ۵  
علاء الدين دهاروال ۱۵۸  
علاء الدين رسولدار ۱۱۹، ۱۳۵  
علاء الدين سكندر شاه رجوع كن به علاء الدين  
علاء الدين ( سلطان ) ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۶۲،  
۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۱،  
۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳،  
۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۱  
علاء الدين محمد شاه ۷۱  
علاء الدين مسعود شاه ۳۳  
علاء الملك ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۲۰

عادل خان ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷  
عالم خان ۱۲۸  
عالم ملك ۹۸، ۱۱۱  
عبد الله ۶۴  
عبد الرحيم ۱۸۳  
عبد الرشيد سلطاني ۱۵۶  
عبد الصمد ۲۳۲  
عبيد شاعر ۹۴، ۹۵  
عثمان بن عفان رض ۲  
عز الدين ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۶، ۶۲  
عز الدين بغانخان ۶۵  
عز الدين بلبن ۳۳، ۳۶  
عز الدين يحيى ( اعظم ملك ) ۹۸، ۱۰۴



علم خان ۸۷	علي مغل ۲۱۷، ۲۱۹
علم الدين ۱۷۳	علي ملک ۱۶۲
علي اسماعيل ۱۶	علي موسی ۲۹
علي بك ۶۳	عماد ۱۱۹
علي بن ابي طالب (۴) ۲	عماد الدوله ۱۳۷
علي بيگ ۷۳، ۷۴	عماد الدين سرتيز ۱۱۲
عليخان ۸۷، ۱۴۰	عماد الملك ۶۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۹
علي خططي ۹۹، ۱۰۰	۲۱۴، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸
علي سر جاندار ۱۱۱	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷
علي (سلطان) ۱۹۴	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳
علي شلاه ۵۴، ۱۰۸، ۱۰۹	عماد الملك سرتيز ۱۰۷
علي (شيخ) ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	عماد الملك شيرم ۱۱۲
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸	عمر الخطاب (رض) ۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	عمر (ملك) ۱۳۶
علي شير جاندار ۱۱۱	عوض (ملك) ۶۲، ۶۹
علي غوري ۱۱۹	عين الدين كهوكهر ۲۱۷
علي كرمناخ يا كرمناخ ۶، ۷	عين الملك ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴	۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۷
علي مازندراني يا ماربذراني يا ماريداراني	عين الملك شهاب ملتاني ۷۷، ۸۷، ۸۸
۱۹۰	۹۰
علي مبارک ۱۰۵	عين الملك مشرف ممالک ۱۲۴

## غ

غازي ملک ۵۳، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱	غياث الدين ترمذي يا ترمذي ۱۴۲
غالب خان ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱	غياث الدين تغلق شلاه ۹۱، ۹۲، ۹۴
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰	۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۱
غالب کلانوري (رای) ۲۱۳	غياث الدين عوض خلجي ۱۸
غز ۵	غياث الدين محمود ۵، ۱۴، ۲۱، ۱۲۰
غياث الدين بلبن ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲	



## ف

فتح خان ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	فرید خان ۸۷
۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱	فریدون ۱۳
فتوح (ملک) ۲۳۸	فضل الله بلخي ۱۶۰
فخر الدين بهزاد ۱۰۶	فیروز ۱۳۴، ۱۶۸
فخر الدين خالد ۱۳۲	فیروز بغرش خلجي ۵۶
فخر الدين جونا ۸۳، ۸۸	فیروز خان ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۵۹
فخر الدين عبد العزيز کوفي (امام) ۱۳	فیروز (رای) ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷
فخر الدين کوتوال ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۹	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹
فخر الدين کوجي ۶۲، ۶۹، ۷۱	فیروز شاه ۶۶، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
فخر الدين مبارکشاهي (فرخي) ۳۲	۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۲
فخر الدين (ملک) ۲۲، ۲۳	فیروز علي ۱۴۲
۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۲	فیروز کمال مین رجوع کن به فیروز رای
فدائی یا فلائی یا خلائی ۱۲	فیروز ملک ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۳
فرعون ۲۲۱	

## ق

قآن ملک غازي ۴۵	قتلغغه ۷۶
قادر خان ۱۸۰، ۲۰۷	قتلغ خان ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۰۶
قاضي بها ۷۴	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰
قاضي عالم ۵۸	قتلغ خان نصره ۶۳
قبران ۶۳	قتلغ خواجه ۷۲، ۱۰۱
قبول حلیفتي ۱۱۳	قدر خان ۶۲، ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
قبول قرآن خوان ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵	قدو میوا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲
قتبغه ۱۲۰	قراقش (ملک) ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳
قتلغغه ۱۲۰	قریگ ۶۲
قتلعبه ۷۶	



قطب حسن ۲۶	قطب الدين ( ايک ) ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،
قمر الدين ۱۱۹	۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۷۰، ۸۶، ۸۷،
قوام خان ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹	۸۹، ۱۲۹
قوام الدين ( خداوند زاده ) ۱۱۲، ۱۱۹	قطب الدين بختيار اوشي ۳۲
۱۲۲، ۱۲۴	قطب الدين حسن يا حسين ۲۶، ۳۱، ۳۳
قوام الدين ( مولانا ) ۹۸	قطب الدين شيخ الاسلام ۳۱، ۳۷
قوام الملك مقبول رجوع کن به مقبول	قطب الدين فرامرز ۱۳۶
ملك	قطب الدين مبارکشاه رجوع کن به
قيران ۹۸	مبارکشاه
قيصر ۸۳	قطب الدين محمد شاه رجوع کن به
قيصر خان ۸۳	محمد شاه
قيم ۶۲	قطب العالم ۱۰۰، ۱۰۱

## ک

کرن رای ۷۶	کالو خاني ( ملک ) ۲۰۹
کرن مهاديو ۹۳	کالو ( ملک ) ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵،
کریم الدين ۵۳	۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۶
کریم الدين زاهد ۲۲	کانکو ۲۳۲
کریم الملك ۱۸۵	کبکي ۵۴
کرل خان سنجر ۳۹	کبير خان ۲۵
کستمر دیو ۷۸	کبير ( ملک ) ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹
کسری ۷۶	کتبغه ۱۲۲
کسلو خان ۳۷، ۳۸	کتهر دیو ۷۸
کلچند روز ۱۰۶	کجرو ۴۱، ۵۲
کمال خان ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱	کجو کهتری ۲۳۲، ۲۳۴
۲۴۲، ۲۴۳	کدو ( ملک ) ۱۴۶
کمال الدولة و الدين رجوع کن به	کوشباشب ( ملک ) ۹۳
کمال الدين	کرل خان سنجر ۳۹
کمال الدين ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲	کرم چند ( ملک ) ۲۳۸



کندھو ۱۵۸	کمال الدین بدھن ۱۸۷
کوجي يا کوچي يا کوحی ۲۵، ۲۶	کمال الدین صدر جهان ۱۱۶
کوکا چوهان ۷۸، ۱۳۷، ۱۳۸	کمال الدین صوفي ۸۸
کهاندي رای ۸	کمال الدین کافوري ۶۲
کهرو ۱۳۴، ۱۳۵	کمال الدین کرک ۷۸، ۸۰
کهوکھیر ۱۶۶	کمال الدین (ملک) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
کهون راج مبارکخاني ۲۲۶، ۲۴۲	کمال الدین صین ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶
کینخسرو ۵۲	۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴
کیقباد ۵۲	کمال نمر ۱۳۸
کیکاؤس ۵۸	کمال الملک (ملک) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱
کیک ترک بیچہ ۷۴، ۲۳۹	۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
	کندھرا ۸، ۱۰

## گ

گوبند رای ۸، ۱۰، ۱۱	گوشاسب (ملک) ۹۳
	گلچندر ۱۰۶

## ل

لنکي (ملک) ۶۵	لاتونیہ (ملک) ۲۹
لولي ۱۰۰	لدر مہادیو ۹۵
لونا ۱۸۱	

## م

مبارک خان ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۰۲	مبارز خان ۱۷۹، ۱۸۰
۲۳۷	مبارز (ملک) ۲۰۰، ۲۰۶



مبارک خان بهادر ناهر ۱۶۹	محمد سام غوري ۱۳
مبارک خان هلاجون ۱۴۷، ۱۵۶	محمد (سلطان) ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۰
مبارک شاه ۳، ۸۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۲۶	۱۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸
۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	محمد سلطان ۴۳
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲	محمد (سید) ۱۳۴
مبارک قرنفل ۱۶۹	محمد شلا ۲۱، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۱۳۷
مبارک کبیر یا کبیری ۱۲۳	۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۳۶
مبارک کوتوال ۲۴۲	محمد عماد ۱۱۹
مبارک (ملک) ۶۴، ۶۵، ۱۸۵	محمد مظفر ۱۶۰
مبشر ۸۱	محمد مولی ۸۳
مبشر جب سلطانی ۱۴۹، ۱۵۰	محمود ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰
مجلس عالی اسلام خان رجوع کن به	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
اسلام خان	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴
مجلس عالی زیرک خان رجوع کن به	محمود بک ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
زیرکخان	محمود حسن (ملک الشرق) ۱۹۶، ۱۹۷
مجلس عالی سید خان رجوع کن به	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
سید خان	۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
مجلس عالی فتح خان رجوع کن به	محمود خان ۹۳، ۱۶۸، ۱۸۰
فتح خان	محمود سالم ۶۹
مجیر الدین ابورجا ۱۰۱	محمود غازی ۵
محمد صلعم ۲۲۹	محمود محمد مولی ۸۳
محمد البخان ۹۸	محمود ملک ترمی ۱۷۵
محمد بلبن ۶۴	محمود ناصر الدین شلا ۱۵۶
محمد ترق ۷۳، ۷۴	محمی الدین ابورجا ۱۰۱
محمد خان ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲	مختص خان ۲۰۷
۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۳	مخدومه جهان ۹۹، ۲۲۶
محمد خان اوحدی ۲۰۹، ۲۱۳	مخلص ۱۰۵
محمد خطاب ۶۸	مخلص الملک ۹۸
محمد دبیر ۲۲	مده عالم (ملک) ۲۴۳
محمد سالاری ۲۵، ۲۹	مر افغان ۱۳۳



مقربول فراز خان ۱۴۰	مرحبا ۱۷۶
مقربول ( ملک ) ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۱۳ ، ۱۲۲	مردان تهی یا مہی ۱۶۱
۱۴۰ ، ۱۲۴	مردان دولت ۱۳۳ ، ۱۸۲
مقرب خان ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴	مسعود ۶۴
مقرب الملک ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶	مسن ملتانى ۱۲۰ ، ۱۲۳
ملحق ۷۶	مشرف ممالک ۲۲ ، ۲۹
ملک عالی ۲۱۲	مصالح ۱۳۷
مل ( ملک ) ۸۵	مصري ۸۴
ملو ۱۵۸ ، ۱۶۰	مصطفی صلعم ۱۸۲
مليح ۱۱۹	مصلح مکسران ۱۳۷
منتجب بلخی ۱۲۰	مظفر ( امير ) ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۳۰
منتھو ۱۲۳	مظفر ( ملک ) ۱۱۲
منکوبہ ۳۳	معترى ۸۳
منگوتہ ۳۳	معز الدين علم ۵ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹
مہابت خان ۱۸۰ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۰۰	۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۵۵ ، ۵۸
مہا کال دیو ۲۰	۵۹ ، ۶۰
مہذب الدين ۲۸ ، ۳۳	معز الدين درخشی ۳۷
ميان جیمن ۲۳۹	معز الدين کيقباد ۵۲
میران صدر ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷	معین الملک ۱۳۸
۲۴۱ ، ۲۴۲	مغل ۳۳ ، ۳۸ ، ۴۷
میر خان ۸۳	مغلتي ۵۳ ، ۶۴ ، ۸۸ ، ۸۹
میلک دیو ۱۹	مغلطی ۸۹
میوا ۲۱۱	مفرح سلطاني ( ملک ) ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲
میوان ۲۰۲	مقبل ۱۱۱
میورا ۲۱۱	مقبل خاني ( ملک ) ۲۰۶ ، ۲۰۹ ، ۲۳۸

## ن

ناصر الدين خسرو خان ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۱۹	ناصر الدين ۱۸ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۹ ، ۵۴ ، ۵۵
۹۲	۵۸ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۱۲ ، ۱۴۰ ، ۱۶۰
ناصر الدين قباچه ۱۶ ، ۱۷	۱۶۳ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸



ناصر الدين محمد شاه، رجوع كن به	نصير الدين ( قاضي ) ۲۸
محمد شاه	نصير الدين كهرامي ۶۲، ۶۹
ناصر الدين محمود ۱۹، ۳۴	نصير الدين ( ملك ) ۵۸، ۶۲
ناصر الدين نصرت شاه رجوع كن به	نصير الملك ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۳
نصرت شاه	نظام الدين ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۱۶۳
ناصرى ( شاعر ) ۲۴	نظام الدين كمال سرخ يا سرخ ۹۸
نايب ( ملك ) ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱	نظام الدين مولانا ۹۸
نقهبو ( خاص حاجب ) ۱۲۰	نظام الدين نوا ۱۳۴
نجم الدين ۲۲۳	نظام الملك ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۳
نجم الدين ابوبكر ۳۳	۱۳۱
نجم الدين رازى ۱۲۱، ۱۲۲	نظام الملك جنيدى ۲۲، ۲۵
نرسنگه ( راي كيتهر ) ۱۵۲، ۲۰۳	نظام الملك مشرقاني ۲۲
نرمه شيرين ۱۱۳	نكش خان ۷۱
نوعى ۷۳	نوا ( ملك ) ۱۰۶، ۱۱۹
نصرت خان ۷۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۰۲	نوده بادشاه لكهنوتي ۹۶
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۳	نوروز كركز ۱۱۸
نصرت خان گرگ انداز ۱۷۶	نوروز كركين ۱۱۸
نصرت شاه ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸	نوروز كركن ۱۱۸
نصرت ( ملك ) ۶۳، ۷۱	نوشيروان ۱۴۰، ۲۰۵
نصير الحق و الشرع و الدين ۱۲۱	نوعى ۶۵
نصير الدين بلارامى يا بدارامى ۲۴	نيك ترس ۴۲، ۴۳
نصير الدين قابسى ۲۵	



۵

هنبو ۱۴۱	هنبو ۶۶، ۶۵
هندو ملک ۶۵	هرسنگه ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷
هندو جلعجین ۱۷۳	۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳
هود ۱۰۱	هرنمار ملک ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲
هوشنگ ۵۵، ۱۰۶	هریوی ۱۷۱
هیت الله قصوری ۹۶	هشبار ملک ۲۴۰، ۲۴۲
هینو ذوال جی بعتی ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵	هلاچون ۱۰۶
۲۲۰، ۲۲۱	همایون خان ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴
	همیر دیو ۷۷

ی

یوسف خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳	یحیی بن احمد السیهرندی ۲
یوسف سروپ ۲۱۵	یعقوب سکندر خان ۱۳۸
یوسف سرور الملک ۲۲۰، ۲۲۹	یعقوب محمد حاجی آخور یک ۱۳۶، ۱۳۸
یوسف صوفی ۸۷	یک لکھی ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
یوسف ملک ۲۲۱، ۲۳۹	یلجق ۷۶
	یوسف ۷۱، ۸۱، ۱۰۵



## فہرست اسماء الاماکن و البحور

آب سراو ۴۲	آب بدھئی جون ۱۲۶
آب سرستھی ۱۳۰	آب بیلا ۳۱، ۳۳، ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲
آب سرو ۴۲، ۵۴، ۵۵	۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹
آب سرور ۵۴	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶
آب سندھ ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۲	۲۲۸، ۲۳۰
آب سوٹھہ ۱۷	آب پیڈی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳
آب سودہ ۳۵	آب پنجاب ۱۷
آب سیلا ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۸	آب پیسی ۱۹۴، ۱۹۵
آب کنبھیر ۲۰۸	آب جاناہاؤ ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
آب کنٹھر ۲۰۸	آب جون ۲۵، ۴۶، ۷۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۶
آب کنکی ۱۲۵	۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷
آب گنگ ۴۰، ۶۳، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵	۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴	۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۹
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰	آب جیلیم ۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴
آب لاہور ۳۴، ۴۵، ۴۷	۲۳۰
آب لہاؤر ۴۷	آب چنبل ۲۰۲، ۲۰۳
آب مہاندری ۱۲۹	آب چیتل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹
آب وہب ۶۳	آب دھندہ ۱۷۰
ابھری کسینھور ۶۴	آب دھندھی ۴۵
ابھوھر ۷۲، ۱۷۰	آب راوی ۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸
اتاوا ۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴	۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰
۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸	آب روای ۶
۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷	آب رھب ۳۷، ۶۳، ۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳
اترولی ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸	آب ستلج ۱۹۵، ۲۱۸
اج ۵	آب ستلدر ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱
اجمیر ۱۰، ۱۹	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸



اکرک ۶۳	اجودهن ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴
الور ۲۰۴	اجین ۲۰
امروهه ۶۳، ۷۳، ۸۰، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۳۸	آچه ۵، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸
۲۴۲	۱۶۲، ۷۲
انباله ۱۳۴	اراسن ۱۲۶
اندبنته ۹۱	ارنکل ۹۳، ۹۵، ۹۶
اندبنته ۹۱	اروبر ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶
اندري ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۷۸	ازوبر ۱۴۲، ۱۸۹
اندور ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷	اساول ۱۷۲
انوله ۸۴، ۱۸۷	اسوهر ۱۷۰
انهري کيتهور ۶۴	افغانپور ۹۶، ۹۷
اوده ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۵	آگجک ۱۳۴
۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶	اکحل ۱۳۴
۱۵۷، ۱۶۹	اکداله ۱۲۵، ۱۲۸
اهار ۸۴، ۲۳۹، ۲۴۰	

## ب

بجلانه ۱۸۸	بابل ۲۶، ۱۸۷، ۱۹۱
بکر سرو ۴۲	بابن کوته ۲۰۸
بجلانه ۶۳، ۱۸۸	باجواره ۱۸۹، ۲۲۶
بحور ۳۶	بارتوت يا بارتوت ۲۲۵
بداون ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۰، ۳۷، ۶۳	بارهم ۱۸۴
۶۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۴	بانارسي ۱۲۹
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۰	بانکه گنج ۱۱۱
۲۴۲	باني پته ۱۷۹
بدر ۱۰۸، ۱۱۲	بايد ۱۸۷
بدماوتي ۱۲۹	باين کوته ۲۰۸
بدهور ۱۷۳	بتل ۱۶۹
براليسن ۱۲۶	بتهنده ۲۱۷، ۲۲۹
بردار ۳۶، ۱۳۰	بتيالي ۴۰، ۱۶۹



بهتير ۱۶۵	بوداز ۳۶
بهديوئى ۱۵۷	برلد ۱۲۸
بهرايچ ۳۴، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۹	برمتلاوكي ۱۲۹
بهروج ۱۷۲	برمتلاولي ۱۲۹
بهكر ۱۶، ۲۰۱	برن ۵۶، ۷۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶
بهلستان ۲۰	۱۹۱، ۲۳۹
بهندويت ۱۵۷	بروار ۱۳۰
بهنكر ۱۱	برودره ۱۱۱، ۱۱۲
بهنكير ۱۱	بروده ۱۱۱، ۱۱۲
بهذو گانو ۱۵۳	برورده ۱۱۱
بهوچ پور ۴۰	برهارة ۱۵۷
بهوكانور ۲۰۷	برهان آباد ۲۰۸
بهوكل بهاري ۵۷	بسینه ۱۴۸
بهووه ۱۹۷	بسيه ۱۴۸
بهوه ۱۹۹	بغداد ۲۴۲
بهوهر ۱۹۷	بكناري ۱۴۲
بهيلسان ۲۰	بكنايقي ۱۴۲
بهيون كانون ۲۰۷	بكهلى ۱۸
بيانه ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲	بلا رام ۱۵۲
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳	بلسنده ۳۵
۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸	بنارس ۱۲۹
بياه ۲۰۷، ۲۳۸	بندنه ۳۵
بيجنور ۳۶	بنكرممو ۹۳
بيحور ۳۶	بنگاله ۵۴، ۱۳۳
بيلكوس ۹۱	بنيان ۲۰، ۳۵
بيلكوش ۹۱	بوهي ۲۱۷، ۲۳۰
بيولى ۱۳۵	بهار ۱۴۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶
	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹



## پ

پارهم ۱۸۴	پتلاهی ۱۳۴
پانی پتہ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	پتیالی ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸
۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۶	پحلانہ ۶۳
پانی پتہ رجوع کن بہ پانی پتہ	پنجور ۳۶
پانی پتہ رجوع کن بہ پانی پتہ	پندوہ ۱۲۸
پایل ۲۶، ۱۸۷	

## ت

تابسی ۵۵	تکناباد یا تکیناباد ۵
تاوڑو یا ناوڑ ۲۲۷	تلبن ۲۱۸
تبرہندہ ۷، ۹، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۵، ۱۲۳	تلنکی ۱۸
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴	تلنگ ۷۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳	تلوارہ ۲۱۷، ۲۱۸
تتار ۷، ۵۴	تلوندی ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۲۹
تجارہ ۱۷۹، ۲۲۷	تودہ ۱۸۶
ترائی ۸	توسائین ۱۲۶
ترائین ۸، ۹	تونک ۱۸۶
ترکستان ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۷۲	تہتہ ۶، ۳۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۹۴
ترمتہ ۱۶۲	تہکیر ۱۱، ۱۴
ترہارہ ۱۵۷	تہنکر ۱۱، ۱۴
ترہانہ ۲۱۸	تہنکیر ۲۰۶
ترہت ۱۵۷	تیکہر ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵
تغلق آباد ۹۶، ۹۷، ۱۰۳	تیلہر ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵

## ت



## ج

جامون ۱۹۷، ۱۹۹	جاجگر ۹۶
جناتی ۴۳	جاجنگر ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷
جوباد ۶۳	جارب ۲۱۸
جود (کوة) ۱۲، ۱۷، ۳۵	جازن ۲۱۸
جول ۱۹۴	جالبھار ۱۷۲، ۲۱۴
جون ۷۰، ۱۶۶، ۱۹۴	جالندھر ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
جونپور ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
۱۷۵، ۱۷۶	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱
جھابن ۱۱، ۷۷، ۱۸۶	جالور ۷۶، ۷۸
جھاین ۷۷	جانیسر ۱۸۴
جھت ۱۹۰	جتیر ۱۵۴
جھتہ رجوع کن بہ جھت	جتیرا ۱۴۸
جھجریا جھجھر ۱۲۵، ۱۶۰	جتیرہ ۱۵۰
جھرہ ۲۰۴	جتیسر ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
جیترا ۱۴۶، ۱۴۷	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹
جیسر ۱۴۶	جھبڑ ۱۲۵
	جلیسر ۱۸۴

## چ

چندوال ۱۱	چتور ۷۷
چندیروی ۳۶، ۹۳	چرتولی ۲۰۷
چھت ۱۹۰	چنبل ۲۰۹
چین ۱۰۳	چندوار ۱۱، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۶
	۲۰۸

## ح

حوض راپری ۲۳۹	حصار نو ۴۰
حوض رانی ۲۳۹	حدود ۱۷



## خ

خام ۱۹۸	خضر آباد ۷۷
خراسان ۳۴، ۳۸، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۱۰۱	خطا ۱۲
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۲	خطیب پور ۲۱۸
۲۱۰	خوارزم ۱۲
خرنولی ۲۰۷	خود (کوه) ۳۵
خسرو آباد ۲۱۹	خوئیپور ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴

## د

دسهوئی ۱۱۱	دهارگو ۱۱۲
دلمو ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۹	دهلی ۳، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷
دلموه ۱۳۳، ۱۶۹	۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵
دموه ۱۳۳	۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶
دمیک ۱۲	۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
دوآب ۳۵، ۴۶، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۶۸	۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۴	۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸
۲۳۸	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۱
دولت آباد ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶	۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹
دوهالی ۱۵۷	۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
دها ترتهه ۱۷۷، ۱۷۸	۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
دها ترهت ۱۷۷، ۱۷۸	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
دهار ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵
۲۰۳	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
دهاراگر ۱۱۲	۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴
دهاراگیر ۱۱۲	۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۳۱



دیند ۱۵۱	دیدهن ۱۰۶
دهنده ۱۷۴	دیوگیر ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹
دهولپور ۱۷۲	۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸
دیبالپور ۳۴	دیپلی ۱۹۱
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷	دیھوئی ۱۱۱، ۱۱۲
۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹	
۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	

## و

راپری ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴	رنتھنبور ۷۷
راوی ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰	رنتھنبور ۷۷
رنتپور ۳۶	رنتھور ۱۸، ۲۶، ۷۷
رنتھور ۱۸، ۲۶	روپر ۱۷۳
رنتپور ۱۸	رھپ ۸۴، ۱۸۸
رنتنبور ۶۷	رھتک ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
رنتھور ۱۲۹	

## ز

زنبور ۶۷	زینتھور ۱۲۹
----------	-------------

## س

سار ۱۳۳	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
سامانه ۳۸، ۳۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۹	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵
۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱



سمرقند ۱۶۷	ساعتوتله ۱۵۷
سزارگانو ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۶	ساندور ۱۳۴
سزام ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰	ساعنی وال ۲۲۸
۱۴۵، ۱۷۷، ۲۲۹	سبجانی ۵۸، ۶۰
سندیل ۱۶۰	سنگانو ۹۸، ۱۰۴
سنبهل ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹	سقلج ۱۸۶
سندور ۳۷، ۴۰	ستلدر ۱۳۰، ۱۹۴
سند ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۶۵	سرسستی ۸، ۱۰، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰
۱۶۸	۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
سندیله ۱۳۳، ۱۶۹	سرسی ۱۰
سندیه ۱۵۷	سرف ۴۲
سنکوره ۱۲۹	سرکداوری ۱۰۹
سوز ۲۲۳	سرگداوری ۱۰۹
سوستان ۱۶، ۸۸، ۲۰۱	سرگدوار ۱۸۴
سوالک ۱۰	سرصور ۳۷، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸
سومنات ۷۶	۱۳۹، ۱۴۲
سون پت ۱۶۰	سرو (بکر) ۴۲، ۹۴
سهارنپور ۱۸۳	سرهته ۱۷۹
سهرند ۱۳۰	سرهند ۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سیالپور ۵۹	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲
سیالکوت ۶، ۷	سرهنده ۷
سیپنته ۱۶۰	سرقداوری ۱۰۹
سیجانی ۵۸، ۶۰	سکرمو ۹۳
سیری ۷۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱	سکھت ۱۴۲
۱۸۳، ۲۱۱	سکھیت ۱۴۲
سیدکری ۲۰۶	سکیتھ ۱۴۲، ۱۸۴
سیکهره ۱۲۹	سکینه ۱۸۴
سیوانه ۷۸	سکيه ۱۸۴
سیدور ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۰	سلونت ۲۱۷



سیہرند ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۲

سیوری ۱۸۴

سیوستان ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹، ۲۰۱

## ش

شیرگاہ ۲۳۳

شاہ آباد ۱۳۴

شمس آباد ۱۸۴

## ط

طلنبہ ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰

طرسوی ۱۹۰

## ظ

|

ظفر آباد ۱۲۷، ۱۳۳

## ع

عجم ۲

عرب ۱، ۲

## غ

غور ۵		۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۷، ۶، ۵
غیاث پور ۵۶		۱۲۷، ۱۰۹، ۱۸، ۱۷، ۱۵

## ف

فراجل ۱۰۳، ۱۱۴

فتیمہ آباد ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸

فرشور ۶

فتیمہ پور ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

فرغن ۱۱۷

۱۸۳



فیروز کوه ۵	فیروز کوه ۵۷
فیروز آباد ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	فیروزہ ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۴
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳	فیروزہ کوه ۵۷
فیروز پور ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵	

## ق

قبول پور ۱۹۶	قصور ۲۱۷، ۲۱۸
قراجل ۱۰۳، ۱۱۴	قنرج ۱۱، ۳۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۲
قراحل ۰۳	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰
قرغن ۱۱۷	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳
قرغن ۱۱۷	قیمار ۱۴۲

## ک

کابر ۶۳	کتھیر ۱۶۹، ۲۰۳
کابل ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳	کتیر ۳۷
کالبور ۶۷	کج ۱۸
کالپور ۱۱، ۶۷، ۷۲، ۲۲۵	کدارا ۵۸
کالپی ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۳	کرتولی ۲۰
کالیوان ۱۱	کردیر ۵
کالیور ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۳۶، ۸۱	کردیز ۵
کانکرہ ۲۱۳	کرک ۶۳
کایتھر ۱۹۱	کرمان ۱۵
کتھر ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸	کرنال ۱۵۶
کتھوار ۱۳۱	کرہ ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۰۴
کتھیر ۳۷، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴	۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳	۱۸۷، ۱۶۹



کشمیر ۱۸، ۱۹۴	کھتر ۱۳۴
کلاپور ۱۰۱	کھتیر ۱۶۹
کلانور ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۹۸، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۱۳	کھتیر ۲۰۰
کمایون ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳	کھج ۱۷۶
کنبل ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۳	کھرام ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۷۲، ۲۳۸
کنبله ۱۸۴	کھرو ۱۷۹
کنپل ۱۸۴، ۱۸۵	کھکر ۱۲۶
کنتهور ۱۳۱	کھکھر ۱۲۶
کندلی ۱۴۷	کھندی ۱۵۱
کندھو ۱۵۸	کھور ۱۵۶، ۱۸۴
کوتله ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۷	کھور ۱۸۴
کوتوالی ۲۰، ۷۷	کھور ۱۵۶
کول ۱۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۸	کھوکھر ۷، ۱۹۹، ۲۱۷
۱۹۱	کیتھر ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۰، ۲۰۸
کوة بردار ۲۶	کیتھل ۲۹، ۱۰۷
کوة جمون ۵۴، ۱۵۸	کیج ۱۷۶
کوة جود ۱۲، ۴۰	کیچھ ۲۳۹، ۲۴۰
کوة جون ۱۵۸	کیزک ۶۳
کوة جهر ۱۵۴	کیلو کھری ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰
کوة خود ۴۰	۶۱، ۶۲، ۶۵
کوة سرمور ۲۶	کیلی ۷۲
کوهله ۱۶۱، ۱۹۵	کیهر ۱۷۹
کوهور ۱۵۸	کیهر ۱۷۹
کویلدگیر ۴۰	

## گ

گجرات ۶، ۱۴، ۷۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹	گدرنگ ۲۰۸، ۲۰۹
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲	گدرنگ ۲۰۹
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶	گردیر ۵



۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳	گلبرگہ ۱۰۸
۲۲۷، ۲۲۵	گنگ ۲۰۳، ۱۴۶
گورکھپور ۱۲۴	گوالیر ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۷۲، ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۸
	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

## ل

لوہبر ۲۱۸	لاہور ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲
لوہور ۶، ۱۴، ۲۶، ۳۷، ۵۴، ۱۴۷، ۱۵۳	۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۵۰، ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۶
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸	۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸	لدرہانہ ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰	لدھیانہ ۱۹۱، ۱۹۵
۲۳۱	لکھنوتی ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۹، ۵۰، ۵۱
لہورا ۴۵	۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۸، ۹۶، ۹۸
لہر سري ۱۹۰	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷
لہوري ۱۹۰	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۷
	لونی ۱۶۵

## م

متلی ۸۵	مارکیل ۴۱
مخاری ۱۳۷، ۱۳۸	مالوہ ۲۰، ۳۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶
محمد آباد ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	مالي کوتہ ۲۰۸
مرستی ۸	مانک گنج ۱۱۱
مصر ۱۲۶	مایل ۱۹۱
معبر ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۶	مبارک آباد ۲۳۲، ۲۳۴
مکران ۱۸	مبارکپور ۲۴۳
	مترک ۹۱



مذتتي ۱۲۵	ملتان ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۶
مذدل ۱۲۵	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹
مذدور ۱۹، ۶۵	۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۸
مذصور پور ۲۲، ۱۳۰، ۱۹۱	۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶
مهاندي ۱۲۹	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۳
مهر مهاون ۲۰۶	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲
مهندواري ۱۵۱، ۲۱۳	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲
مهبوبه ۱۳۳، ۱۶۸	۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴
ميرت ۱۱، ۱۴، ۱۵۱، ۱۶۷	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳
ميوات ۳۶، ۳۹، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۶	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۴	
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷	
	ملکی ۸۵
	منجھور ۷۲، ۱۲۴، ۲۱۸

## ن

نمونی ۱۶۵	نارکيلہ ۴۲، ۴۱
نندنہ ۳۵	نارنول ۱۷۹، ۲۳۸
نوساري ۹۸	ناگور ۳۶، ۷۳، ۱۸۶
نوخ ۱۶۹	نبھل ۱۸۸
نوخ پتل ۲۰۷	نراين ۸
نيروالہ ۱۱، ۱۲	نسمينہ ۱۴۸
نيدر ۴۳	نگرکوٹ ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵
نیشاپور ۱۳	نمولی ۱۶۵

## ه

هتک ۱۶۰	هانسي ۱۰، ۲۲، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶
هتھکانت ۲۱۴	۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۳



هتھکانون ۲۰۹، ۲۱۴

هتھناپور ۷۹، ۸۰

هتھکانٹ ۲۰۹، ۲۱۴

هدوز ۱۷۳

هونی کھیرہ ۱۲۶

ههور ۱۷۳

هسکانٹ ۲۰۹

هل هور ۱۷۳

هماجھل ۱۰۳

هند ۲، ۱۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۰

هندواری ۲۱۳

هندوت ۲۳۸

هندوستان ۲، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۵

۷۵، ۷۴، ۷۲، ۶۲، ۵۴، ۵۰، ۴۷، ۴۰

۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۶

۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۹

۲۰۳، ۲۳۳



date he writes from his own personal observation and reliable information. Whatever rank we may assign to him as a historian it cannot be doubted that he was a correct and honest chronicler. His reliability is well established by the fact that he is often quoted as an authority by reputed and careful historians such as Nizāmuddīn Aḥmad, Badā'ūnī, Firishta and others.

In conclusion I gratefully acknowledge the help of Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, in procuring for me the rotograph copies of the MSS. from the British Museum and the Bodleian, and in making various useful suggestions.

*Calcutta Madrasah,  
the 23rd June, 1931.*

M. HIDAYAT HOSAIN.



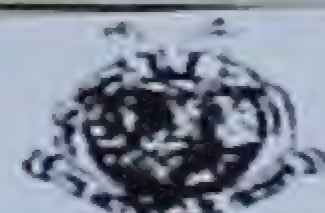
## FOREWORD.

At the time when Sir E. Denison Ross resided in Calcutta I had the privilege on many occasions to discuss with him matters relating to Indian history and other Oriental subjects. In the course of our discussions on these topics he pointed out to me one day that the field covering the historical period between A.H. 817–847 (A.D. 1414–1443), when the Saiyids ruled over the Indian Empire, had not yet been fully explored. This suggestion lingered in my memory till by chance I came across the rare work of Yahyā bin Aḥmad bin ‘Abdullāh Sīhrindī, a manuscript copy of which was sent to me by my friend Prof. Najīb Ashraf, M.A., of the Shibli Academy, Azamgarh. The book was in a damaged condition, with some pages missing, yet when I studied it I came to the conclusion that this work was the only authentic source of our information concerning the time when the Saiyids ruled India. I spoke to the General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, who succeeded in securing for me rotograph copies of the MSS. of the work in the British Museum and the Bodleian. My present work is based on these three MSS. but I have chiefly based my text on the one from the British Museum as this copy, though considerably spoiled by damp and moisture, proved to be the oldest and the most correct one.

The author of the book begins his history with the reign of Muḥammad Sām, the founder of the Ghori dynasty, and ends abruptly in the reign of Sultān Saiyid Muḥammad up to Rabī‘ II, A.H. 838. The author is silent about himself and the rank and position he enjoyed, but one fact is evident, that he must have been in a position to present a gift to his sovereign. In his preface he tells us that the book was written by him as a suitable token of esteem and affection to the ruler, for “no more worthy offering can be made to a king than a record of the achievements of his predecessors”. He acknowledged his obligations to different historians who wrote before him up to the time of the accession of Fīrūz Shāh, but from and after that



CALCUTTA:—Published by the Asiatic Society of Bengal, and P  
P. Knight, Baptist Mission Press.



ALLAMA IQBAL LIBRARY



215137

KASHMIR UNIVERSITY

al Library

22-215137

19-11-01



# TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHĪ

OF

YAḤYĀ BIN AḤMAD BIN ‘ABDULLĀH  
AS-SĪHRINDĪ

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DEHLI FROM THE  
TIME OF MU‘IZZ AD-DĪN MUḤAMMAD BIN  
SĀM TO A.H. 838)

EDITED BY

HAMS-UL-‘ULAMĀ’ M. HIDAYAT HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,  
KHĀN BAHĀDUR,

*Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta*

Supplied by  
Munim Law House  
ETAWAH

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS  
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1931













**ALLAMA  
IQBAL LIBRARY**

**UNIVERSITY OF KASHMIR  
HELP TO KEEP THIS BOOK  
FRESH AND CLEAN**

Supplied by MIRZA LAW HOUSE, Etawah (U. P.)

Dealers in :— Law & English, Urdu, Persian Arabic & Antiquarian Book-Sellers, Rare  
Historical, Religious Books & Old Prints relating to India and Secondhand Law Reports

